



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



# اسرار عنایات خداوند

مؤلف:   
ع - ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اسرار عنایات خداوند

نویسنده:

سید حسین مهدوی

ناشر چاپی:

نورالحیات

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۲	اسرار عنایات خداوند
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۲۸	مقدمه
۲۹	بخش اول: عنایات عامه الهی
۲۹	آیا خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) (علیهم السلام) نسبت به ما بی مهند؟! - اشاره
۲۹	اشاره
۳۰	امر اول: فضل و کرم خداوند نسبت به همگان زیاد است
۴۸	امر دوم: غفلت و فراموشی ما نسبت به نعمت هایی که خداوند به ما داده، سبب بدبینی ما به اوست
۴۹	امر سوم: در بسیاری از موارد، خداوند الطافش را شامل حالمان نموده است، اما ما از آن بی خبریم
۶۰	امر چهارم: اگر ما از بسیاری از چیزها محرومیم، این محرومیت، از سوی خود ماست نه خدای پاک و منزّه و بنده دوست
۶۱	بخش دوم: عنایات خاصه الهی
۶۱	اشاره
۶۶	اسباب و علل عنایات ویژه خداوند نسبت به انسان
۶۶	اشاره
۶۷	باب اول: دعا
۶۹	باب دوم: تقوا و بندگی خداوند در شرائط سخت
۷۳	باب سوم: مردانگی و جوان مردی
۷۵	باب چهارم: نذر کردن
۸۰	باب پنجم: تربت سید الشهداء (علیه السلام)
۸۳	باب ششم: اخلاص و صداقت در عمل
۸۴	باب هفتم: ادب

- ۹۱ ..... باب هشتم: هدایت شدن افراد گمراه
- ۹۲ ..... باب نهم: روزه
- ۹۳ ..... باب دهم: احسان و محبت به خلق خدا
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۳ ..... اول: احسان و محبت به حیوانات
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۶ ..... آزار و اذیت حیوانات
- ۹۶ ..... دوم: احسان و محبت به غیر مسلمان
- ۹۶ ..... اشاره
- ۹۹ ..... اسائه به غیر مسلمانان
- ۱۰۰ ..... سوم: احسان و محبت به مسلمان
- ۱۰۰ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... آثار صدقه
- ۱۰۲ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... اول: پاداش و اجر اخروی
- ۱۰۴ ..... ثانيا: مال و ثروت
- ۱۰۴ ..... ثالثا: ادای بدهی ها
- ۱۰۶ ..... رابعا: رفع بلا
- ۱۰۸ ..... خامسا: سرمایه گذاری برای نسل بعد
- ۱۰۸ ..... سادسا: تغییر قضای حتمی
- ۱۰۸ ..... چهارم: احسان و محبت به سایر شیعیان
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... اسائه به سایر شیعیان
- ۱۱۲ ..... پنجم: احسان و محبت به انسان های بارز و حق داران
- ۱۱۲ ..... اول: سادات
- ۱۱۶ ..... ثانيا: والدین

۱۱۶	..... اشاره
۱۲۰	..... اسائه به والدین
۱۲۱	..... ثالثا: علماء، اولیاء و صلحاء
۱۲۱	..... ۱- در حال حیات
۱۲۴	..... ۲- در حال ممات
۱۲۴	..... اشاره
۱۲۷	..... اسائه به علماء، اولیاء و صلحاء
۱۲۸	..... رابعا: حضرات معصومین و انبیاء مکرمین (علیهم السلام)
۱۳۷	..... بخش سوم: عنایات ویژه الهی و سیر و سلوک معنوی
۱۳۷	..... فصل اول: تعریف سیر و سلوک و هدف از آن
۱۳۹	..... فصل دوم: انواع سیر و سلوک
۱۴۱	..... فصل سوم: اختلاف رتبه های سالکان الی الله
۱۴۳	..... فصل چهارم: مانع اصلی سیر و سلوک
۱۵۵	..... فصل پنجم: سخت بودن راه سیر و سلوک
۱۵۹	..... فصل ششم: چیزهایی که باعث آسانی طی طریق می گردد
۱۵۹	..... اشاره
۱۵۹	..... (أ) همسر صالحه ای که انسان را در کارهای دنیا و آخرت کمک نماید
۱۵۹	..... (ب) فرزندان صالح و نیک
۱۵۹	..... (ج) زندگی در وطن خود
۱۵۹	..... (د) اخلاق نیکوئی که به وسیله آن با مردم مدارا شود
۱۵۹	..... (ه) محبت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)
۱۵۹	..... (و) صالح بودن پدر و مادر
۱۶۱	..... (ز) امدادهای غیبی در قالب توفیق
۱۶۴	..... (ح) امدادهای غیبی در قالب آسان نمودن خودسازی
۱۶۴	..... (ط) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و علاقه به خودسازی
۱۶۴	..... (ی) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و محبت به خداوند و حضرات معصومین (علیهم السلام)

- ک) امدادهای غیبی در قالب نشان دادن چیزهایی که موجب تقویت ایمان می شود ..... ۱۶۶
- ل) توکل بر خداوند ..... ۱۶۶
- فصل هفتم: آنان که غصه در راه ماندن را خورده و تلاش می کنند با آنان که این چنین نیستند، برابر نمی باشند ..... ۱۶۸
- فصل هشتم: استاد اخلاق ..... ۱۷۰
- أ) بدون شک وجود استاد اخلاق در نحوه و سرعت پیشرفت انسان در طریق الی الله موثر است ..... ۱۷۰
- ب) انسان باید در ادعای نیاز به استاد، صادق باشد (واقعا اهل تلاش و کوشش باشد) ..... ۱۷۱
- فصل نهم: برخی از اعمال و رفتارهای پربرکتی که سبب الطاف و عنایات خاصه معنوی الهی می گردد ..... ۱۷۳
- اشاره ..... ۱۷۳
- أ) صبوری ..... ۱۷۳
- اشاره ..... ۱۷۳
- امر اول: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی از اهل بیت (علیهم السلام) جدا نشویم ..... ۱۷۳
- امر دوم: در صورت انجام معصیت، مأیوس و ناامید نگردیم ..... ۱۷۴
- امر سوم: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی عالما و عامدا دچار معصیت نشویم ..... ۱۷۷
- امر چهارم: هیچ گاه مکاشفه و کرامت و فوق العادگی را ملاک و معیار خوب بودن ندانیم ..... ۱۷۷
- ب) ارتباط با اولیاء خدا ..... ۱۸۲
- ج) نماز شب ..... ۱۸۴
- اولا: خود نماز شب ..... ۱۸۴
- ثانیا: قضاء نماز شب ..... ۱۸۷
- د) نماز اول وقت ..... ۱۸۸
- ه) غذای حلال ..... ۱۹۱
- و) دعا و توسل ..... ۱۹۲
- ز) مصائب ..... ۱۹۶
- اشاره ..... ۱۹۶
- فلسفه و علت مصائب و گرفتاری ها ..... ۱۹۷
- اولا: بالا رفتن مقامات اخروی ..... ۱۹۷
- ثانیا: هدایت شدن ..... ۱۹۹



- ۱۹۹ ..... ا: هدايت شدن ديگران .....
- ۲۰۰ ..... ب: هدايت شدن خود انسان .....
- ۲۰۴ ..... ثالثا: گناهان و اعمال زشت .....
- ۲۱۲ ..... رابعا: رشد و ارتقاء کمالات روحی .....
- ۲۱۳ ..... خامسا: آزمایشات الهی .....
- ۲۱۳ ..... سادسا: آثار وضعی بعضی مکان ها یا غذاها یا اعمال یا... ..
- ۲۲۱ ..... عوامل حبط و تکفیر .....
- ۲۲۱ ..... عوامل تکفیر عمل .....
- ۲۲۱ ..... اشاره .....
- ۲۲۱ ..... ۱- کار نیک .....
- ۲۲۱ ..... ۲- اخلاق نیک .....
- ۲۲۲ ..... ۳- صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان او (عليهم السلام) .....
- ۲۲۲ ..... ۴- حج و عمره .....
- ۲۲۲ ..... ۵- سجده زیاد .....
- ۲۲۲ ..... ۶- خدمت به ديگران .....
- ۲۲۴ ..... عوامل حبط عمل .....
- ۲۲۴ ..... اشاره .....
- ۲۲۴ ..... ۱- ریا .....
- ۲۲۴ ..... ۲- تکبر .....
- ۲۲۴ ..... ۳- ظلم به اجير .....
- ۲۲۶ ..... ۴- منت گذاری در انفاق .....
- ۲۲۶ ..... ۵- جدال .....
- ۲۲۶ ..... ۶- دشمنی .....
- ۲۲۶ ..... ۷- عُجب .....
- ۲۲۸ ..... ۸- ترک نماز .....
- ۲۲۸ ..... ۹- نپذیرفتن ولایت امام (عليه السلام) .....

- ۲۲۹ ----- ۱۰- بدخلقی
- ۲۲۹ ----- ۱۱- بی احترامی و آزار والدین
- ۲۳۰ ----- (ح) گریه از خوف خداوند
- ۲۳۲ ----- (ط) صلوات
- ۲۳۲ ----- (ی) خدمت و احسان به خلق خدا
- ۲۳۲ ----- اشاره
- ۲۳۲ ----- اولاً: حیوانات
- ۲۳۲ ----- ثانياً: سایر انسان ها
- ۲۳۲ ----- اشاره
- ۲۳۶ ----- اسائه به سایر انسان ها
- ۲۳۸ ----- ثالثاً: مسلمانان
- ۲۳۸ ----- اشاره
- ۲۴۲ ----- اسائه به مسمانان
- ۲۴۳ ----- رابعاً: شیعیان
- ۲۴۳ ----- اشاره
- ۲۴۳ ----- رابعاً/۱: سایر شیعیان (عوام و افراد عادی شیعه)
- ۲۴۳ ----- اشاره
- ۲۵۲ ----- اسائه به سایر شیعیان
- ۲۵۹ ----- رابعاً/۲: شیعیان دارای مقام معنوی، علمی و...
- ۲۵۹ ----- یک: اولیاء الله، علماء و صلحاء
- ۲۶۲ ----- دو: استاد و معلم
- ۲۶۳ ----- سه: سادات
- ۲۶۸ ----- چهار: والدین
- ۲۶۸ ----- اشاره
- ۲۷۰ ----- اسائه به والدین
- ۲۷۰ ----- خامساً: اهل بیت (علیهم السلام)

۲۷۸ ..... خاتمه

۲۸۰ ..... فهرست منابع

۲۹۳ ..... درباره مرکز

## اسرار عنایات خداوند

### مشخصات کتاب

سرشناسه : مهدوی، سید حسین، 1355-

عنوان و نام پدیدآور : اسرار عنایات خداوند/مؤلف سید حسین مهدوی.

مشخصات نشر : اصفهان: نورالحیات، 1401.

مشخصات ظاهری : 213ص.

شابک : 1-13-5985-622-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. 206 - 213.

موضوع : لطف الهی

(Grace (Islamic theology

اخلاق اسلامی

Islamic ethics

داستان های اخلاقی

Ethical fiction\*

چهارده معصوم -- احادیث

Fourteen Innocents of Shiite -- Hadiths\*

رده بندی کنگره : BP219/1

رده بندی دیویی : 297/42

شماره کتابشناسی ملی : 9089274

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2



تحقيق و تأليف: ح، م

ص: 4



تقدیم به محضر گل های سرسبد خلقت، حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) و

سیدالاولیاء (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فرزندان معصومینشان (علیهم السلام) و

همچنین حضرت ابا الفضل العباس (علیه السلام) و زینب کبری (سلام الله علیها) و

فاطمه معصومه (سلام الله علیها) که جان و حیات خویش را فدای

بشر نمودند تا او را از جهنم بدبختی

به بهشت خوش بختی

سوق دهند.

ص: 5

بخش اول: عنایات عامّه الهی 1

آیا خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به ما بی مهرند؟! 1

امر اول: فضل و کرم خداوند نسبت به همگان زیاد است 1

امر دوم: غفلت و فراموشی ما نسبت به نعمت هایی که خداوند به ما داده، سبب بدبینی ما به اوست 16

امر سوم: در بسیاری از موارد، خداوند الطافش را شامل حالمان نموده است، اما ما از آن بی خبریم 17

امر چهارم: اگر از بسیاری از چیزها محرومیم این محرومیت از سوی خود ماست نه خدای پاک و منزّه و بنده دوست 28

بخش دوم: عنایات خاصه الهی 29

اسباب و علل عنایات ویژه خداوند نسبت به انسان 34

باب اول: دعا 35

باب دوم: تقوا و بندگی خداوند در شرائط سخت 37

باب سوم: مردانگی و جوان مردی 41

باب چهارم: نذر کردن 43

باب پنجم: تربیت سید الشهداء 48

باب ششم: اخلاص و صداقت در عمل 51

باب هفتم: ادب 52

باب هشتم: هدایت شدن افراد گمراه 58

باب نهم: روزه 59

باب دهم: احسان و محبت به خلق خدا 60

اول: احسان و محبت به حیوانات 60

آزار و اذیت حیوانات 63

دوم: احسان و محبت به غیر مسلمان 63

اسائه به غیر مسلمانان 65

سوم: احسان و محبت به مسلمان 66

ص: 6

آثار صدقه 67

اولا: پاداش و اجر اخروی 67

ثانیا: مال و ثروت 69

ثالثا: ادای بدهی ها 69

رابعا: رفع بلا 70

خامسا: سرمایه گذاری برای نسل بعد 71

سادسا: تغییر قضاء حتمی 71

چهارم: احسان و محبت به سایر شیعیان 71

اسائه به سایر شیعیان 73

پنجم: احسان و محبت به انسان های باارزش و حق داران 74

اولا: سادات 74

ثانیا: والدین 76

اسائه به والدین 78

ثالثا: علماء، اولیاء و صلحاء 79

1- در حال حیات 79

2- در حال ممات 81

اسائه به علماء، اولیاء و صلحاء 83

رابعا: حضرات معصومین و انبیاء مکرمین (علیهم السلام) 84

بخش سوم: عنایات ویژه الهی و سیر و سلوک معنوی 91

فصل 1: تعریف سیر و سلوک و هدف از آن 91

فصل 2: انواع سیر و سلوک 93

فصل 3: اختلاف رتبه های سالکان الی الله 95

فصل 4: مانع اصلی سیر و سلوک 97

فصل 5: سخت بودن راه سیر و سلوک 108

فصل 6: چیزهایی که باعث آسانی طی طریق می گردد 112

ا) همسر صالحه ای که انسان را در کارهای دنیا و آخرت کمک نماید 112

ب) فرزندان صالح و نیک 112

ج) زندگی در وطن خود 112

ص: 7

د) اخلاق نیکوئی که به وسیله آن با مردم مدارا شود 112

ه) محبت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) 112

و) صالح بودن پدر و مادر 112

ز) امدادهای غیبی در قالب توفیق 114

ح) امدادهای غیبی در قالب آسان نمودن خودسازی 116

ط) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و علاقه به خودسازی 116

ی) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و محبت به خداوند و حضرات معصومین (علیهم السلام) 116

ک) امدادهای غیبی در قالب نشان دادن چیزهایی که موجب تقویت ایمان می شود 117

ل) توکل بر خداوند 117

فصل 7: آنان که غصه در راه ماندن را خورده و تلاش می کنند با آنان که این چنین نیستند، برابر نمی باشند 119

فصل 8: استاد اخلاق 121

أ) بدون شک وجود استاد اخلاق در نحوه و سرعت پیشرفت انسان در طریق الی الله موثر است 121

ب) انسان باید در ادعای نیاز به استاد، صادق باشد (واقعا اهل تلاش و کوشش باشد) 122

فصل 9: برخی از اعمال و رفتارهای پربرکتی که سبب الطاف و عنایات خاصه معنوی الهی می گردد 124

أ) صبوری 124

امر اول: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی از اهل بیت (علیهم السلام) جدا نشویم 124

امر دوم: در صورت انجام معصیت، مأیوس و ناامید نگردیم 125

امر سوم: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی عالما و عامدا دچار معصیت نشویم 128

امر چهارم: هیچ گاه مکاشفه و کرامت و فوق العادگی را ملاک و معیار خوب بودن ندانیم 128

ب) ارتباط با اولیاء خدا 132

ج) نماز شب 134

اولا: خود نماز شب 134

ثانیا: قضاء نماز شب 136

د) نماز اول وقت 137

ه) غذای حلال 138

ص: 8

و) دعا و توسل 141

ز) مصائب 143

فلسفه و علت مصائب و گرفتاری ها 144

اولا: بالا رفتن مقامات اخروی 144

ثانیا: هدایت شدن 145

أ: هدایت شدن دیگران 145

ب: هدایت شدن خود انسان 146

ثالثا: گناهان و اعمال زشت 149

رابعا: رشد و ارتقاء کمالات روحی 155

خامسا: آزمایشات الهی 156

سادسا: آثار وضعی بعضی مکان ها یا اعمال یا... 156

عوامل حبط و تکفیر 164

عوامل تکفیر عمل 164

1- کار نیک 164

2- اخلاق نیک 164

3- صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان او (علیهم السلام) 165

4- حج و عمره 165

5- سجده زیاد 165

6- خدمت به دیگران 165

عوامل حبط عمل 166

1- ریا 166



2- تکبیر 166

3- ظلم به اجیر 166

4- منت گذاری در انفاق 167

5- جدال 167

6- دشمنی 167

7- عجب 167

8- ترک نماز 168

ص: 9

9- نپذیرفتن ولایت امام 168

10- بدخلقی 169

11- بی احترامی و آزار والدین 169

ح) گریه از خوف خداوند 170

ط) صلوات 171

ی) خدمت و احسان به خلق خدا 171

اولا: حیوانات 171

ثانیا: سایر انسان ها 171

اسائه به سایر انسان ها 173

ثالثا: مسلمانان 174

اسائه به مسمانان 178

رابعا: شیعیان 179

رابعا/1: سایر شیعیان (عوام و افراد عادی شیعه) 179

اسائه به سایر شیعیان 186

رابعا/2: شیعیان دارای مقام معنوی، علمی و... 192

یک: اولیاء الله، علماء و صلحاء 192

دو: استاد و معلم 195

سه: سادات 196

چهار: والدین 199

اسائه به والدین 200

خامسا: اهل بیت (علیهم السلام) 200

خاتمه 206

فهرست منابع 207

ص: 10

در این جهان پرهیاهو و پرماجرا و در این سرائی که مصائب و گرفتاری ها بشر را در بر گرفته است، همگی به دنبال راه چاره ای برای نجات می باشیم. یکی به آرزوهای دور و دراز رو می آورد، دیگری دوی دردهای خویش را از لذات و خوشی های زودگذر و تکراری دنیا می خواهد و سومی، در پی آن است که با رفت و آمد و معاشرت فراوان با خویشان و دوستان، دردها و گرفتاری های خود را به فراموشی بسپارد و خلاصه هر کسی به چیزی پناه برده تا از دست سختی ها و دردها نجات یافته و در آغوش خوشبختی و سعادت بیارآمد.

و اما در این میان تنها نیروی مؤثر هستی یعنی خداوند واحد یگانه است که می تواند طبیب درد بشر باشد.

ما، هم شنیده ایم و هم دیده ایم که گرفتاران فراوانی از راه های معجزه آسا و خارق العاده ای توانسته اند با امدادهای الهی از چنگال دردها و مصائب رسته و آرامش را در آغوش گیرند.

ما در این نوشته به دنبال اسرار این عنایات و الطاف ویژه پروردگار بوده و می خواهیم بدانیم به چه طُرُق می توانیم خود را مشمول آن ها سازیم. ما به دنبال این هستیم که چرا بعضی از بندگان خداوند از الطاف خاصه او بهره مند می گردند و بعضی با وجود زحمات و تلاش های فراوان از آن ها محرومند؟

و اما قبل از ورود به بحث به چند نکته توجه فرمائید:

1- در این کتاب، ما پیامبر و اهلبیتش (علیهم السلام) را از این جهت که آنان مظهر رحمت و اراده خداوند هستند، در کنار خداوند قرار داده و هر جا که سخن از دعا و توسل و عنایت خداوند است، منظورمان شامل این بزرگواران نیز می باشد.

2- شیوه کار ما در این کتاب بر این است که در هر موضوعی اگر از قرآن و روایات و سخن اولیاء الله و حکایات، مطلبی پیدا نموده ایم، به ترتیب تحت عنوان سخن الله، سخن حجج الله (علیهم السلام)، سخن اولیاء الله و شاهد، ذکر نموده ایم.

2- در پاره ای از موارد، بنا به دلالتی از جمله روان شدن متن، هم سنخی مطالب با شیوه و اسلوب این نوشتار، خلاصه نمودن متن و... در مطالب برگرفته از منابع، با حفظ معنا و مقصود گوینده، مقداری دخل و تصرف لفظی صورت گرفته است.

3- اکثر کتاب های روانی ای که از آن ها در این اثر استفاده شده، در نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) موجود می باشد.

### آیا خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به ما بی مهرند؟!

#### اشاره

شاید بسیاری از ما به انحاء و طرق مختلف نسبت به خداوند متّان در مرحله اول و نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان خلفاء الله در مرحله دوم، بدبین بوده و با خود می گوئیم: چرا آن ها به ما لطفی نمی کنند؟! چرا این قدر ما از لطف آن ها بی بهره ایم؟! چرا با وجود این همه دعا و گریه و التماس ما، آن ها اصلاً به ما توجهی نمی نمایند؟! آخر مگر چه کرده ایم که عنایات و توجه شان شامل حال مان نمی شود؟ مگر چقدر گناه کرده ایم که این گونه محرومیم؟ نه لطفی، نه عنایتی و نه... .

برای جواب به این سوء ظن بیان چند امر، ضرورت دارد:

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هنگامی که بنده به خداوند نزدیک شود، خداوند بیشتر به او نزدیک می شود، و کسی که به اندازه یک وجب به او نزدیک گردد، او به اندازه یک ذراع (1) به آن شخص نزدیک می شود، و هر کس به مقدار یک ذراع به او نزدیک گردد، خداوند به اندازه یک باع (2) به او نزدیک می شود، و آن که پیاده به سوی خداوند حرکت نماید، او هروله کنان به سویش می آید. (3)

2- جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: به راستی بنده ای از بنده های مؤمن من، گناه بزرگی می کند که موجب عقوبت در دنیا و آخرت است و من مصلحت آخرت او را منظور می دارم و در دنیا به عذاب او می شتابم تا او را به آن گناه، کیفر دهم و اندازه کیفر او را معین می کنم و حکم آن را صادر می نمایم و آن را متوقف و بدون اجرا می گزارم، و اجرای آن متوقف بر خواست من است و بنده من آن را نمی داند و

ص: 1

---

1- فاصله بین آرنج تا سر انگشت وسط دست.

2- فاصله بین دو دست کاملاً باز.

3- عوالی اللآلی ج 4/116.

بارها در مقام اجرای آن برمی آیم و دچار تردید می گردم و خودداری می کنم، زیرا از بد کردن به او بدم می آید و از وارد کردن ناراحتی بر او کناره می گیرم و در نتیجه به دلیل پاداش دادن به بسیاری از نمازهای نافله او که در شب و روزش به قصد تقرب به من می خواند، با گذشت و صرف نظر از آن گناه، او را می بخشم و من این بلا را از او می گردانم با اینکه آن را مقدر کردم و حکم آن را صادر کردم و آن را بی اجرا وانهادم و اجرای آن به خواست من وابسته است، سپس اجر نزول همان بلائی که از آن معاف شده است را برای او می نویسم و ذخیره می نمایم و اجر فراوان به او می دهم با اینکه متوجه آن نشده است و آزار آن را ندیده و منم خداوند کریم و مهربان و رحیم. (1)

3- جعفر بن محمد الصادق: پاک و منزّه است کسی (خدایی) که بر فراوانی لطف و عطایش چیزی جز لطف و کرم و بخشش، نمی افزاید.

(2)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمد تقی بهجت: هم چنین عجیب اینکه امسال شنیدم دو نفر که هر دو عرب و از معاودین مقیم مشهدند و به بیماری سخت مبتلا بودند، جداگانه برای شفا و قضاء حاجت خویش به امام رضا (علیه السلام) متوسل شده اند و هر دو گفته اند: همان شب توسل در خواب حضرت معصومه (سلام الله علیها) را دیدیم که فرمود: حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: حاجت شما برآورده شده است. و به یکی از آن ها که کنار سرش به عمل جراحی احتیاج داشته، فرمود: دیگر احتیاج به عمل نداری، و به دیگری فرمود: خیلی گریه کردی، زیاد گریه نکنید، زیرا حضرت از گریه شما زوار و دوستان متأدی و متأثر می شود. (3)

2- علامه سید محمد حسین طباطبائی: رحمت الهی همیشه بر غضبش سبقت دارد، چون خودش به موسی وحی فرستاد که: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و سعه رحمت الهی اقتضاء دارد که از رساندن عذاب و شر و ضرر بندگان کراهت داشته باشد، اگر چه ستم گر و مستحق عذاب هم باشند، به شهادت اینکه هر چه هم بندگان ستم کار باشند باز خداوند نعمت های خود را بر آنان افاضه فرموده و زشتی هایشان را می پوشاند، حتی بندگان خود را هم دعوت کرده که در مقابل نادانی ها و تجاوزات

ص: 2

1- کافی ج 2/449، (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره ای) ج 5/547).

2- فلاح السائل/152.

3- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/173.

یک دیگر حوصله کنند، مگر در مواردی که بخواهند حق لازمی را اقامه نموده و یا در دفع ظلمی که متوجه شان شده، مضطر به جلوگیری و انتقام شوند که در این صورت، اعمال غضب را تجویز کرده است. (1)

شاهد

1- حجة الاسلام علی اکبر مهدی پور از قول یکی از دوستان موثقش: سید جواد دهقانی اهل یزد است و مکرر مورد عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) قرار گرفته است، از جمله دو سال قبل شدیداً مریض بوده و به پسرش گفته: مرا به حرم مطهر ببر تا شب را در حرم با توسل و تلاوت قرآن احیا نگه دارم تا بلکه خداوند به برکت این خاتون دو سرا مرا شفا عنایت کند.

پسرش او را به حرم مطهر می برد، او در ایوان طلا می نشیند و مشغول دعا و توسل و تلاوت قرآن می شود.

بعد از نصف شب در یک حالت بین خواب و بیداری می بیند حضرت معصومه (سلام الله علیها) از ضریح بیرون آمدند و در کنار او نشستند، آن گاه امام رضا (علیه السلام) تشریف فرما شدند و در کنار خواهر بزرگوارشان نشستند.

حضرت معصومه (سلام الله علیها) به برادرشان گفتند: من می خواهم از این شهر بیرون بروم.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: خواهرم! چرا؟

حضرت معصومه (سلام الله علیها) عرض کردند: چون در حریم من خیلی گناه می کنند.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: نه خواهرم! شما باید در این شهر بمانید، زیرا وجود شما برای اهل این شهر امان است.

آن گاه این سید به خود می آید و می بیند کسی نیست و از بیماری اش نیز اثری نیست. (2)

2- حجة الاسلام علی اکبر مهدی پور از قول یکی از دوستانش: برای یکی از زوّار در حرم مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) مکاشفه ای حاصل می شود، می بیند که دوش آبی بالای سرش هست، نگاه می کند و می بیند که بالای سر هر زائری یک دوش آب هست.

متوجه می شود که آب بسیار لطیفی است و از ایستادن زیر آب خیلی احساس لذت می کند و بدنش سبک می شود.

از حرم خارج می شود و می بیند که در صحن مطهر جعبه هایی از روی زمین تا عنان آسمان چیده اند. به هر کسی که عبور می کند و لو عابر بوده و قصد زیارت نداشته باشد، یک جعبه مرحمت می کنند.

ص: 3

1- ترجمه تفسیر المیزان ج 6/401.

2- کرامات معصومیه (سلام الله علیها) / ک 88.



از صحن خارج می شود و می بیند جعبه در دستش نیست. به صحن بر می گردد و می بیند از جعبه ها خبری نیست. به حرم مطهر بر می گردد و می بیند از دوش های آب هم اثری نیست. تازه آن وقت متوجه می شود که حالت مکاشفه برایش پیش آمده بود. (1)

3- حجة الاسلام محمدعلی برهان از کتابی که تألیف مرحوم آقای سیبویه است: کاروانی از ایران به قصد زیارت به کربلا آمده بود که یک نفر روحانی به نام ملاعباس نیز آن را همراهی می کرد.

ملا-عباس، که خیلی اهل ولاء و دارای خلوص نیت بود، نقل کرد که: در همان روزی که به کربلا وارد شدیم و به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت أبو الفضل (علیه السلام) رفتیم، شب آن روز در عالم رؤیا دیدم آقای با نوکر و نفرات دارند به اطاق ما تشریف می آورند. پرسیدم: این آقا که جلو همه می آیند و آن قدر نورانی هستند، کیستند؟

دیدم یکی از همراهانش که گویا از اصحاب امام حسین (علیه السلام) بود، گفت: این آقا همه کاره دربار امام حسین (علیه السلام)، حضرت أبو الفضل العباس (علیه السلام) هستند که به دیدن شماها تشریف آورده اند.

من از جا بلند شدم و به استقبالشان رفتم و عرض کردم: آقا! ما چه قابلیت داریم که شخصیت بزرگواری مثل شما و همراهان محترمان به دیدن ما بیایید و زحمت بکشید؟!

فرمودند: شما شیعیان و محبین ما هستید و خیلی در نزد ما احترام دارید. من و این اصحاب برادرم، به امر برادرم امام حسین (علیه السلام) به دیدن زوارمان می آییم و سر چهار فرسخی که می خواهند به سرزمین کربلا وارد بشوند، حر بن یزید ریاحی را به استقبالشان می فرستیم.

من از شدت خوشحالی و گریه شوق از خواب بیدار شدم و به رفقایم گفتم: ما باید خیلی از عنایات الهی که نعمت ولایت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه توفیق زیارت ائمه عراق (علیهم السلام) و بالأخص زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) و برادر رشید و باوفایش حضرت أبو الفضل (علیه السلام) را به ما عطا فرموده است، قدردانی کنیم و قدر خودمان را هم بدانیم. (2)

4- آیه الله سید محمدتقی خوانساری از قول یکی از علماء: خواب دیدم به طرف مشهد مقدس مسافرت می کنم. به جایی رسیدیم که جمعی در آن جا بودند.

به من گفته شد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این جا هستند.

در عالم خواب نزد آن بزرگوار رسیده و عرض کردم: آقا! ما را از دست رضا شاه نجات دهید.

ص: 4

1- کرامات معصومیه (سلام الله علیها) / ک 109.

2- چهره در خشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 1/363.

آن حضرت مرا به علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) ارجاع دادند.

نزد ایشان رفتم و حاجت خود را در خدمت ایشان تکرار نمودم.

آن بزرگوار فرمود: من دستور دادم تا برداشته شود، ولی مردم قدر نمی دانند. (1)

5- روزی یک نفر مجوسی از (حضرت) ابراهیم (علیه السلام) خواست تا او را میهمان کند.

ابراهیم (علیه السلام) به او فرمود: اگر مسلمان شوی (تسلیم دین من شوی) تو را می پذیرم.

(مجوسی ناراحت شده) و از آن جا رفت.

خداوند متعال به ابراهیم (علیه السلام) وحی کرد: ای ابراهیم! تو او را جز با تغییر دینش اطعام نکردی در حالی که ما هفتاد سال با وجود

کفرش به او روزی و غذا می دهیم. اگر یک شب به او غذا می دادی چه می شد؟

ابراهیم (علیه السلام) به دنبال مجوسی رفته و او را باز گرداند و میهمان نمود.

مجوسی گفت: دلیل این تغییر رفتار چیست؟

پس ابراهیم (علیه السلام) موضوع وحی خدا را برای او بازگو کرد.

مجوسی گفت: آیا خداوند با من این گونه معامله می نماید؟ حال که چنین است اسلام را به من عرضه کن. و مسلمان شد. (2)

6- کافری در بنی اسرائیل مدت شش صد سال بود که در کفر و زندقه به سر می برد و آشکارا گناه می کرد.

روزی حضرت موسی (علیه السلام) برای مناجات با خداوند بزرگ به کوه طور می رفت که با او برخورد نمود.

از موسی (علیه السلام) پرسید: به کجا می روی؟

موسی (علیه السلام) گفت: برای راز و نیاز و مناجات با خداوند سبحان می روم.

گفت: برای خدای تو پیامی دارم که از تو می خواهم حتما به او بگویی.

موسی (علیه السلام) قبول کرد.

گفت: یا موسی! به خدای خود بگو: مرا از خدایی تو ننگ و عار می آید و اگر تو روزی دهنده من هستی، من به روزی تو احتیاجی ندارم.

حضرت موسی (علیه السلام) از حرف های او پریشان و ناراحت شد و بدون اینکه چیزی به او بگوید، به طرف کوه طور روانه شد.

1- روزنه های از عالم غیب/56.

2- المحجة البيضاء ج 8/267.

پس از اتمام مناجات، شرم داشت که حرف های آن کافر را به خداوند بگوید که ناگاه خطاب آمد: ای موسی! چرا پیام بنده مرا که با ما بیگانگی می کند و از خدایی ما اعراض دارد، نرساندی؟

موسی (علیه السلام) عرض کرد: خداوندا! خودت بهتر می دانی که چه گفتم.

خداوند بزرگ فرمود: ای موسی! به او بگو: اگر تو از خدایی ما ننگ و عار داری، ما از بندگی تو ننگ و عار نداریم و اگر تو روزی ما نمی خواهی، ما بدون درخواست تو، به تو روزی می رسانیم.

موسی (علیه السلام) از کوه برگشت و پیام الهی را به آن کافر عاصی رسانید.

چون او پیام خدا را شنید، سر خود را به زیر انداخت و ساعتی در فکر فرو رفت و آن گاه سر خود را بلند کرد و گفت: ای موسی! پروردگار ما بزرگ پادشاهی است، کریم بنده نوازی است، افسوس که من عمرم را ضایع کردم و روزگارم را به بطلت گذرانیدم. ای موسی! دین خود و راه حق را به من عرضه فرما.

موسی (علیه السلام) دین حق را به او عرضه داشت و او به بیگانگی خدا اقرار کرد و به سجده رفت و در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرد و روح او را به علین بردند. (1)

7- حجة الاسلام مظاهری واعظ قمی از قول آقای علماء (از وعظ قم): من در رژیم پهلوی از شیوع فساد و بی بند و باری خیلی نگران بودم.

شبی در عالم خواب به من گفته شد: حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) آمده اند.

من به حرم رفتم و خود را به آن حضرت رساندم و به ایشان از اوضاع شکایت نمودم.

آن حضرت روی مبارک به طرفی کرد و فرمود: ما به ایشان دستور داده ایم، قیام کند.

من نگاه کردم، دیدم آن شخص، امام خمینی است. (2)

8- آیه الله سید محسن خرازی از قول یکی از کسانی که مکررا به خدمت حضرت بقية الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده است: یک بار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در سال های پیروزی انقلاب اسلامی و در زمان تعویض اسکناس ها، نزدیک قبرستان شیخان قم زیارت کردم که به من سکه ای از پول های رایج جمهوری اسلامی را دادند و فرمودند: این پول ها با عنایت ما عوض شد. (3)

ص: 6

1- خزينة الجواهر/314.

2- روزنه هایی از عالم غیب/42.



9- وقتی که در جنگ احد دندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکسته و صورتش مجروح گشت، یارانش خیلی ناراحت شدند و به آن حضرت عرض کردند: اگر آن ها را نفرین می کردی (به جا بود).

فرمود: من به عنوان نفرین کننده، مبعوث نشده ام و لیکن برای دعوت مردم به سوی حق و رحمت، مبعوث شده ام. خداوندا! قومم را هدایت فرما که آن ها نمی دانند. (1)

10- آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری: در جنگ بین الملل اول، که علی الظاهر از 1914 تا 1918 میلادی طول کشیده است، دولت ایران بی طرف بود و داخل جنگ نبود، ولی قشونی در اختیار مجلس شورای ملی بود که نام آن ژاندارمری بود. این قشون علی الظاهر به تیپ های مختلف تقسیم گردیده و در مرزهای ایران مشغول محافظت بودند. از جمله قشونی در حدود 2 هزار نفر در کوه های رضائیه، از تجاوز روس ها به ایران جلوگیری می کردند که رئیس آن تیپ، ماژور فضل الله خان بود و طبیب جراح قشون جناب آقای دکتر شیخ حسن خان عاملی بوده است.

ایشان شبی در همان کوه های اطراف رضائیه، که در آن وقت علی الظاهر ارومیه نامیده می شده است مشغول رسیدگی به مجروحین بوده اند... در همان پیچ و خم درّه ها می بیند یک نعشی، که علی الظاهر در آن مناطق در آن زمان از ترکه می ساخته اند مانند سبد، بر دوش 2 نفر است و مرد زنده ای در آن دراز کشیده. آنان نعش را جلوی دکتر بر زمین می گذارند.

خود آن مرد به آقای دکتر می گوید: تیری از طرف پشت، قسمت راست، وارد بدن شده است. حاجت من این است که این تیر را درآوری.

دکتر شیخ حسن خان می گوید: گفتم: این کار مشکلی است و در این شب نمی شود و وسایل بیشتر و مجهّزتری می خواهد.

گفت: مگر چاقو و سوزن و نخ نداری؟

گفتم: بله!

گفت: با چاقو پاره کن و پارگی را بخیه بزن.

گفتم: طاقت و تحمل درد نداری.

گفت: دارم.

گفتم: می توانی روی سنگی که در آن جا است بنشینی؟

گفت: آری!

ص: 7

او را روی سنگ نشاندهند و پشت او به طرف من بود و رویش به طرف زمین، خم بود. من چاقورا کشیدم و قسمتی از پشت او را پاره کردم و تیر را در آوردم. دیدم ابداً ناله ای از او بلند نشد. من تصور کردم که قلب او ایستاده و مرده است. به طرف صورتش خم شدم، دیدم در حال حیات است و مشغول ذکر الهی است و زمین جلو رویش متأللی و درخشان می باشد. به نظرم خیلی عجیب آمد. مشغول بقیه کار شدم و پشت او را بخیه زده و در چادر مخصوص خواباندمش.

روزها برای رسیدگی و پانسمان به چادرش می رفتم. فردای آن روز که رفتم، گفتم: تعجب کردم از اینکه هیچ ناله ای نکردی.

گفت: این طبیعی است، مگر نشنیده ای که مولی امیرالمؤمنین تیر را در حال نماز از بدن مبارکش بیرون می آوردند و ابداً اظهار تألم نمی فرمود؟! سرّش این بود که توجه او به طور کامل متوجه حق بود و متوجه بدن خود نبود تا حسّ تألم نماید و حسّ تألم متوقف بر توجه به بدن و محل درد است و بحمد الله این قدرت در من نیز می باشد.

این مرد کُرد در نظرم خیلی بزرگ جلوه نمود تا آنکه در همین ایام، دیده بان ها خبر دادند که قشونی از طرف روسیه ره سپار است و به طرف مرز ایران در حرکت می باشد و تعدادشان در حدود 30 هزار است. این خیر را فقط ماژور دریافت کرد و به من نیز گفت و گفت: کسی از افراد مطلع نشود، زیرا به طور غیر منظم فرار خواهند کرد و ما به طور منظم بدون اینکه افراد، از واقع جریان مطلع شوند، عقب نشینی می کنیم.

من هم به کسی جز به همین مجروح که برای اصلاح جراحت و پانسمان نزد او می رفتم، نگفتم و چون او مرد جلیل و صاحب سرّی بود، به او گفتم.

پس از شنیدن، توجهی کرد و گفت: آنان مراجعت می کنند.

من جریان را به ماژور گفتم. او گفت: که این کُردها مردمانی دروغ گو می باشند و حرفشان بی اساس است، ولی پس از چند ساعت، دیده بان ها - که با دوربین مراقب طرف دشمن بودند - خبر دادند که آنان دارند مراجعت می کنند و به طرف مملکت خود ره سپار شدند.

پس از مشاهده این دو نیروی عجیب در این مرد به حسب ظاهر عادی، به او گفتم: شما که می باشید؟

گفت: ما چهار نفر هستیم که از اعوان حضرت خلیفة الله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم و یک نفر ما فعلاً در پاریس است و من مأمور این حدود می باشم.

گفتم: شما که چنین قدرتی داری، پس تصرفی کن که دولت روس به کَلّی مضمحل شود.

گفت: ما تا حدودی که نگذاریم کشور شیعه پایمال اجنبیان شود دستور داریم که اعمال نفوذ بکنیم و بیش از این حق نداریم.

گفتم: شما می میرید و آلات قتل در بدن شما کارگر است؟

گفت: بله! از این لحاظ کاملاً ما یک موجود عادی هستیم. منتهی، به محض اینکه ما مردیم، جانشین شخص متوفی از طرف ولی اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معین می شود و کارها معطل نمی ماند.

گفتم: پس من، اگر گلوله را از بدن شما بیرون نمی آوردم می مردید، بنا بر این من حق حیات بر شما دارم، شما باید در مقابل حق مذکور پاداشی به من بدهید.

فرمود: شما به مشهد مقدس رضوی علیه السلام، می روید و من در آن جا شما را خواهم دید و حق شما را این شاء الله ادا می کنم.

پس از مدتی در مشهد در دست گاه جان محمد خان بودم و او با قشون تهران که اوایل پادشاهی رضا شاه پهلوی یا هنگام سردار سپهی او بود، در جنگ بود و من نیز جراح او بودم. شبی دنبال من فرستاد و گفت: باید به فلان پاس گاه که در چند کیلومتری شهر است بروی و مجروحین را پانسمان کنی.

شبی بارانی و سرد بود. درشکه ای برایم گرفتند و من تنها با وسایل جراحی که در کیف بود، روانه شدم. در بیابان هم کسی نبود و هوا هم تاریک و سرد و بارانی بود و باد سردی می وزید.

در این بین که درشکه در حال حرکت بود، یک مرتبه مشاهده کردم که هوای لطیفی است و دو نفر نزدیک درشکه هستند که یکی از آن ها همان گُرد سابق الذکر است.

او با رفیقش صحبت می کرد و می گفت: ایشان آقای دکتر شیخ می باشند و حق حیات بر گردن من دارد، وظیفه او این است که پس از رفتن به پاس گاه و انجام کار جراحی، شبانه به شهر مراجعت کند، چون همین امشب قشون از تهران می رسد و پاس گاه را به توپ می بندد و باید از کار برای جان محمد خان استعفا دهد، چون او مغلوب و منکوب خواهد شد.

رفیقش گفت: پس به او بگو.

گفت: او سخنان ما را می شنود.

پس از این مذاکره، وضع عوض شد و دیدم کسی در بیابان نیست و جز باد و باران و سرما و صدای شلاق که درشکه چی به اسب ها می زند، چیزی مشهود و مسموع نیست. به درشکه چی گفتم: کسی را ندیدی؟

گفت: کدام دیوانه در این حال به بیابان می آید؟!!

من به گفته آن مرد عظیم گُرد عمل کردم و همان طور شد که خبر داده بود. (1)

ص: 9



11- آقا سید عباس تهرانی: برادرم یکی از رؤسای ارتش روس را در مهمان خانه ای دیده بود که از روی ناراحتی با صدای بلند فریاد می کشید و می گفت: آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوب، ولی شماها بد.

برادرم می گفت: نزد آن فرمانده نشستیم، مترجم او مطالبش را به فارسی ترجمه می کرد. از او پرسیدم: مقصود او از این جمله چیست که آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوب، ولی شماها بد؟

گفت: ما قصد داشتیم به ایران حمله کنیم، روزی که می خواستیم وارد مرز ایران شویم، کشتی بزرگی را دیدیم سر راه ما ایستاده، این مطلب برای ما تازگی داشت، زیرا قبلا بررسی کرده بودیم و چنین کشتی ندیده بودیم. نزدیک که آمدیم مشاهده کردیم کسی در کشتی نیست، فقط آقای روی بام کشتی مشغول عبادت است. وقتی به او رسیدیم، به ما گفت: برگردید ایران صاحب دارد.

ما کنار رفتیم و فکر کردیم شاید خیال باشد، چشممان را مالیدیم و دوباره برگشتیم دیدیم همان کشتی با همان کیفیت موجود هست. به مرکز مخابره کردیم، دستور آمد که برگردید. (1)

سؤال: بعضی افراد که آشنائی و معرفت چندانی نسبت به ذات اقدس خداوند کریم و منان و روؤف ندارند، می گویند: بی شرمی و بی حیائی است که انسان سطح توقعش را از خداوند بالا برده و از او زیاد بخواهد. آیا سخن این افراد درست است؟ آیا واقعا خواسته انسان از خداوند باید حد و حصری داشته باشد؟

جواب: این افراد، خداوند را با انسان، اشتباه گرفته اند و ناخواسته یا ندانسته گمان می کنند که خداوند نیز همانند سایر انسان هاست که با زیاد خواستن، سرمایه و دارائی او تمام شده و به دیگران چیزی نمی رسد، لذا باید به اندازه خواست، اما با رجوع به آیات و روایات و ادله عقلیه به خوبی درک می نمائیم که ذات بی پایان و نامتناهی خداوند از یک سو غنی مطلق بوده و از دیگر سو قیّاض و دست و دل باز، بنا بر این هرگاه که حکمتش اقتضاء نماید و شرائط اعطاء فراهم باشد، لحظه ای درنگ ننموده و بندگانش را از چشمه های بی پایان فضلش بهره مند می سازد.

شاهد

آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی: در سال 1339 قمری (یک سال پس از درگذشت پدرشان) هنگامی که در مدرسه قوام نجف اشرف، طلبه بودم و در آن زمان کتاب حاشیه ملا عبد الله یزدی، در منطق را تدریس می کردم، زندگیم به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگ دستی نداشتم.

هجوم ناراحتی ها عبارت بودند از:

ص: 10

1- روزنه هایی از عالم غیب/14.

- 1- اخلاق ناپسند برخی از معتمین که به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آن ها به منزل مراجع برای من سوء ظنی به همه مردم پیش آمده بود، چنان که با کسی ارتباط برقرار نمی کردم و حتی نماز جماعت پشت سر افراد عادل را نیز ترک کرده بودم.
  - 2- دیگر آنکه یکی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می کرد و به استادم نیز گفته بود: مرا به درس خود راه ندهد.
  - 3- دیگر آنکه مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت کند ذهنی و نسیان برآیم پیش آمده بود.
  - 4- دیگر آنکه بینایی چشم هایم بسیار کم شده بود.
  - 5- دیگر آنکه از تند نوشتن عاجز شده بودم.
  - 6- دیگر آنکه گرفتار فقر شدید و تنگ دستی بودم.
  - 7- دیگر آنکه در قلبم احساس نوعی بیماری روحی دائمی می نمودم.
  - 8- دیگر آنکه تزلزلی در عقیده ام نسبت به بعضی از امور معنوی تدریجاً روی می داد.
  - 9- دیگر آنکه امید داشتم خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیب کند، به شرط آنکه در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از این دو شهر دفن شوم.
  - 10- دیگر آنکه خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره آن به من عنایت کند.
- آن مشکلات و این آرزوها، لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت، از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) افتاده و در حالی که از مال دنیا فقط یک رویه بیشتر نداشتم و با آن، دو قرص نان و کوزه ای آب خریده بودم، به کربلا رفتم.
- وقتی وارد کربلا- شدم به جانب نهر حسینی رفته و غسل کردم و به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه کلیددار حرم، سید عبد الحسین، صاحب کتاب بغیة النبلاء فی تاریخ کربلاء رفتم.
- او از دوستان پدرم بود و از او اجازه خواستم که یک شب در حجره وی بمانم، چون ممنوع بود کسی شب ها در حرم مطهر باقی بماند.
- ایشان موافقت کرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم.
- فکر کردم که در کدام مکان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند، ولی من فکر کردم که حضرت در دوران زندگانی خود متوجه فرزند خویش علی اکبر (علیه السلام) بوده، پس قطعاً پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد، از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت و در کنار قبر علی اکبر (علیه السلام) نشستم. اندکی از جلوسم نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه

شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در کنار وی بود. در جلوی او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و پدرم قرائت می کرد.

به نزد وی رفته و دست ایشان را بوسیده و از حال ایشان پرسیدم.

با تبسم پاسخ داد: در بهترین حالت و برخوردار از نعمت های الهی است.

پرسیدم: در این جا چه می کنید؟

جواب داد: ما چهارده نفریم که در این جا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم.

پرسیدم آن ها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفتند. سپس با اشاره به رحل های قرآن، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از: علامه میرزا محمدتقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی بقیه را نیز گفت که به خاطر نماز است. سپس پدرم از من پرسید: تو در حالی که الان ایام درسی است، برای چه کاری به این جا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم. پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام حسین (علیه السلام) در میان بگذارم.

پرسیدم: امام کجاست؟

گفت: در بالای ضریح است. عجله کن، زیرا قصد دارد به عیادت زائری که در بین راه بیمار شده است، برود.

بلند شدم و به طرف ضریح رفته و آن حضرت را دیدم، اما برایم ممکن نبود که درست به صورت ایشان نگاه کنم، زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور پنهان بود. به حضرت سلام کردم.

جوابم را داد و فرمود: به بالای ضریح بیا.

عرض کردم: من شایستگی ندارم که به نزد شما بیایم.

پس به من اجازه داد که در مکانی که ایستاده بودم، بمانم. آن گاه بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم.

در آن هنگام تبسمی ملیح بر لبانش نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟

من این شعر فارسی را قرائت کردم:

آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو میهمان مائی. سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آن ها سوء ظن پیدا کرده ای؟



با این سؤال در من یک دگرگونی پیدا شد و احساس کردم که دیگر به کسی سوء ظنی ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی بسیاری دارم (صبح موقع نماز به مرد ظاهرالصلاحی که نماز می خواند، اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود).

سپس حضرت فرمود: به درس خود پرداز، زیرا آن شخص که مانع تدریس کردن تو بود، دیگر نمی تواند کاری کند (و من چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من می شد، خودش به دیدنم آمد و گفت: من متوجه شدم که توجز تدریس کردن راه دیگری نداری).

آن حضرت مرا شفا داد به طوری که بینایی ام قوی تر شده و به حافظه عجیبی نیز دست یافتم.

سپس قلمی را به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس.

پس از آن ناراحتی قلبیم نیز برطرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام نیز ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم را نیز برآورده ساخت، غیر از مسأله حج که اصلاً متعرض آن نشد، شاید آن حضرت به دلیل شرطی که در سفر کردن به حج گذارده بودم، اشاره ای به آن موضوع نکردند.

سپس با آن حضرت وداع کردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟

پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی به عبد الرضا بقال بهبهانی دارم که آن را پرداخت کن.

و من در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود، به نجف اشرف بازگشتم. (1)

نکته: گاهی اوقات در رحمت الهی به طور ویژه ای به روی بندگان باز می شود و همگان می توانند از آن برخوردار گردند، لکن تا یار که را خواهد و میلش به که باشد و این مرحمت ها شامل کدام گروه شود.

سخن حجج الله

1- محمد بن علی الباقر (علیهما السلام) (در جواب این سؤال که: نظر شما راجع به شب نیمه شعبان چیست؟): خداوند عزّ و جلّ در این شب بیش از تعداد موی بزهای قبیله «کلب» از بندگانش می آمرزد. (2)

2- جعفر بن محمد الصادق: در شبی که امام به دنیا می آید، هیچ مولودی متولد نمی گردد مگر اینکه مؤمن می باشد و (حتی) اگر در سرزمین مشرکین به دنیا بیاید، خداوند به برکت امام، او را به سوی ایمان می کشاند. (3)

ص: 13

1- شهاب شریعت/289.

2- من لا یحضره الفقیه ج2/94.

3- امالی طوسی/412.

شیخ حسن بن مثله جمکرانی: «شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال 393 ق، در خانه ام خوابیده بودم.

ناگاه نیمه شب جمعی به در منزل آمدند و مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: برخیز و دعوت امام مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را اجابت کن که تو را خواسته اند.

برخاستم و آماده شدم و به آن ها گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم.

صدایشان بلند شد: این پیراهن مال تو نیست.

خواستم شلوار را بپوشم، صدایشان آمد: این شلوار، شلوار تو نیست، شلوار خودت را بپوش و من هم شلوار خودم را پوشیدم.

خواستم به دنبال کلید در خانه بگردم، صدایی آمد: در باز است.

وقتی از منزل خارج شدم، عده ای از بزرگان را دیدم. سلام کردم.

جواب دادند و خوش آمد گفتند و بعد هم مرا تا جایی که الان محل مسجد است، رساندند.

وقتی خوب نگاه کردم، دیدم تختی گذاشته شده و فرش نفیسی بر آن پهن است و بالش های خوبی روی آن قرار دارد و جوانی سی ساله بر آن تخت نشسته و به بالش تکیه کرده است.

پیرمردی در محضرش نشسته و کتابی در دست داشت و برایش می خواند و حدود شصت مرد در آن مکان در اطراف او نماز می خواندند. بعضی از آن ها لباس های سفید و بعضی لباس سبز به تن داشتند.

آن پیرمرد حضرت خضر (علیه السلام) بود. او مرا نشانید.

امام زمان، حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه مرا به نام صدا زده و فرمودند: برو به حسن بن مسلم بگو: تو چند سال است که این زمین را آباد می کنی و می کاری و ما آن را خراب می کنیم و پنج سال است که در آن کشت می کنی.

امسال هم دوباره از سر گرفته ای و مشغول آباد کردنش می باشی، ولی دیگر اجازه نداری در این زمین کشت کنی و باید هر استفاده ای که از آن به دست آورده ای برگردانی تا در این محل مسجدی بسازند. و به حسن بن مسلم بگو: این جا زمین شریفی است و حق تعالی آن را برگزیده و بزرگ دانسته است، در حالی که تو آن را به زمین خود ملحق کرده ای، به همین علت، خدای تعالی دو جوان از تو گرفت، اما متوجه نشدی و اگر کاری که دستور داده ایم، انجام ندهی، حق تعالی تو را در فشار قرار می دهد، به طوری که متوجه نشوی.

عرض کردم: سیدی و مولای! برای این مطالبی که فرمودید نشانه و دلیلی قرار دهید، چون این مردم حرف بدون دلیل را قبول نخواهند کرد.

حضرت فرمودند: ما علامتی قرار خواهیم داد تا شاهد صدق قول تو باشد، تو برو و پیام ما را برسان و به سید أبو الحسن بگو: به همراه تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و استفاده های چند ساله ای را که برده است، از او بگیرد و به دیگران بدهد تا بنای مسجد را شروع کنند، کسری آن را (هم) از رهق که در ناحیه اردهال و ملک ما است، آورده و مسجد را تمام کنند. ما نصف رهق را برای این مسجد وقف کردیم، که هر ساله پول آن را آورده، صرف ساختمان مسجد کنند. به مردم هم بگو: به این مکان رو آورده و آن را گرامی بدانند و در این جا چهار رکعت نماز بخوانند، به این صورت که دو رکعت آن را به قصد تحیت مسجد و در هر رکعت یک بار حمد و هفت بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و در رکوع و سجود، هفت مرتبه تسبیح بگویند. دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به جا آورند، به این صورت که حمد را بخوانند، وقتی به «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسیدند، آن را صد بار بگویند و بعد از آن حمد را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را هم به این ترتیب عمل کنند و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگویند. وقتی نماز تمام شد، تهلیل (لا اله الا الله) گفته و تسبیح حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بخوانند. بعد از تسبیح سر به سجده بگذارند و صد بار بر پیغمبر و آتش (علیهم السلام) صلوات بفرستند، هر کس این دو رکعت نماز را بخواند، مثل این است که دو رکعت نماز در خانه کعبه خوانده باشد.

من وقتی این جملات را شنیدم، با خود گفتم: گویا محل مسجد همان است که حضرت در آن جا تشریف دارند.

بعد به من اشاره فرمودند: برو.

مقداری از راه را که آمدم، دوباره مرا خواستند و فرمودند: در گله جعفر کاشانی گله دار، بزى هست که باید آن را بخری، اگر مردم روستا پولش را دادند، با پول آن ها بخر، و گر نه باید از پول خود بدهی، فردا شب آن بز را به این محل بیاور و ذبح کن. آن گاه روز هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشتش را به بیماران و کسانی که مرض سختی دارند بده، زیرا خدای تعالی همه را شفا می دهد. آن بز ابلق (سفید و سیاه) است و موهای زیادی دارد. هفت علامت در او هست: سه علامت در یک طرف و چهار تا در طرف دیگر.

بعد از این فرمایشات، به راه افتادم که بروم، اما باز مرا خواستند و فرمودند: ما تا هفتاد یا هفت روز این جائیم.

من به خانه برگشتم و همه شب را در فکر بودم تا صبح شد و نماز خواندم.

بعد از نماز، سراغ علی بن منذر آمدم و اتفاقات را برایش گفتم.

با هم تا جایی که شب قبل مرا برده بودند، رفتیم. در آن جا گفتم: به خدا قسم! نشانی و علامتی که امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این مطالب را به من فرموده اند، این زنجیرها و میخ هایی است که در این جاست.

سپس به طرف منزل سید أبو الحسن الرضا رفتیم. وقتی به در منزلش رسیدیم، خدمت گزاران او را دیدیم. آن ها به من گفتند: سید أبو الحسن از اول صبح در انتظار تو است، آیا اهل جمکرانی؟

گفتم: بله!

همان وقت نزد سید ابو الحسن رفتم و سلام کردم.

ایشان جواب سلام مرا به نحو احسن داد و مرا گرامی داشت و پیش از آنکه چیزی بگویم، گفت: ای حسن بن مثله! من خواب بودم، در عالم رؤیا شخصی به من گفت: کسی به نام حسن بن مثله از جمکران نزد تو می آید، هر چه گفت، سخنش را تصدیق کن و بر قولش اعتماد کن، چون سخن او سخن ما است و نباید گفته اش را رد کنی، از خواب بیدار شدم و تا الان منتظر تو بوده ام».

در این جا حسن بن مثله وقایع را مشروحا به او گفت.

سید همان وقت فرمود: اسب ها را زین کنند و بعد سوار شدند.

وقتی نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان را دیدند که گله را در کنار مسیر می برد.

حسن بن مثله به میان گله رفت و آن بزی که حضرت اوصافش را داده بودند، در آخر گله دید که به طرف او می آید! او هم آن بز را گرفت و خواست قیمتش را به جعفر بدهد، اما جعفر سوگند یاد کرد که من این بز را هرگز ندیده ام و در گله من نبوده است، جز آنکه امروز می بینم و هر طور خواستم آن را بگیرم، برایم ممکن نمی شد، تا الان که پیش شما آمد.

بز را همان طوری که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دستور داده بودند، به آن جا آوردند و کشتند و بعد هم در حضور سید ابو الحسن الرضا، حسن بن مسلم را حاضر کردند و استفاده های زمین را از او گرفته و درآمد رهق را هم آورده و به آن اضافه کردند.

سپس مسجد جمکران را ساخته و با چوب پوشاندند و سید ابو الحسن الرضا زنجیر و میخ ها را به قم برد و در منزل خود گذاشت.

همه بیماران و دردمندان به منزلش می رفتند و خود را به آن زنجیرها می مالیدند و خدای تعالی آنان را به سرعت شفا می داد و خوب می شدند. (1)

**امر دوم: غفلت و فراموشی ما نسبت به نعمت هایی که خداوند به ما داده، سبب بدینی ما به اوست**

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: خداوند متعال به موسی (علیه السلام) وحی کرد: ای موسی! (هم) مرا دوست مدار و (هم) در نظر مخلوقاتم محبوب کن.

ص: 16



موسی فرمود: پروردگارا! خود می دانی که هیچ کس محبوب تر از تو در نزد من نیست. (اما) پروردگارا! با دل بندگانت چه کنم؟ (چگونه تو را در دل بندگانت محبوب کنم؟)

پس خداوند متعال به او وحی فرمود: نعمت و نعمت هایم را به یادشان آور، پس (اگر چنین کنی) بلاشک آن ها جز خوبی از من یاد نمی کنند. (1)

### امر سوم: در بسیاری از موارد، خداوند الطافش را شامل حالمان نموده است، اما ما از آن بی خبریم

سخن حجج الله

حجة بن الحسن المهدي (عليهما السلام) (خطاب به شیخ مفید): ما از اخبار (و اوضاع و احوال) شما (دوستانمان) مطلعیم و چیزی از آن از ما مخفی نیست. ... ما از مراعات شما غافل نبوده و به یادتان هستیم و اگر چنین نبود بلاها بر سر شما فرود آمده و دشمنان، ریشه شما را کنده بودند. (2)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله سید عبد الکریم کشمیری (در تأیید این سخن که: هر وقت ما توفیق پیدا کنیم برای عرض ادب به ائمه (علیهم السلام) و مخصوصاً امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از سلام و عرض ادب، مورد عنایت آن بزرگواران واقع شده ایم که این توفیق نصیبمان شده است): بله همین طور است عنایت آن هاست. (3)

2- جعفر آقای مجتهدی

ا) سیم، از آن طرف وصل می شود نه این طرف. (4)

ب) کم تر زائری را سراغ دارم که توفیق زیارت این بانوی جلیل القدر (حضرت معصومه (سلام الله علیها)) را پیدا کند و مورد عنایت آن حضرت قرار نگیرد.

این عنایت ها گاهی «مادامی» است، یعنی تا زمانی که زائر، سرگرم زیارت است مورد عنایت خاص آن حضرت قرار دارد و خواسته هائی که دارد به اجابت می رسد.

گاهی آثار عنایات آن حضرت تدریجی و منوط به فراهم شدن شرائطی است که در آینده ای نه چندان دور تحقق خواهد یافت.

ص: 17

1- قصص الأنبياء (راوندی)/161.

2- احتجاج ج 2/497.

3- سیری در آفاق/162.

4- در محضر لاهوتیان ج 2/74.

و گاهی نیز عنایت آن بزرگوار به صورت کاملاً غیرمنتظره شامل حال زائران حریمش می شود و به کمک آنان می شتابد.

ما اغلب عنایات «مادامی» را در می یابیم و از عنایات دیگر آن حضرت بی خبریم! مثلاً بیماری داریم و شفای او را به هنگام تشریف به حرم مطهر کریمه اهل بیت (علیهم السلام) درخواست می کنیم. اگر بیمار ما فوراً شفا بگیرد و سلامتی از دست رفته خود را بازیابد، در عنایت آن حضرت تردید نمی کنیم و بیمار خود را شفایافته آن حضرت می دانیم، ولی اگر از توسل خود به آن حضرت نتیجه فوری نگیریم و مدتی بگذرد تا بیمار ما بهبود پیدا کند غالباً برای عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) در سلامتی بیمارمان، حساسی باز نمی کنیم! و بهبودی او را به حساب این و آن می گذاریم! و به کفران و ناسپاسی مبتلا می شویم! مثلاً اگر به توصیه بعضی از آشنایان، پزشک معالج او را عوض کنیم و داروهای تجویزی او موجبات سلامتی بیمارمان را فراهم آورد، بهبودی او را در نتیجه توصیه دیگران و تشخیص درست این پزشک می دانیم که هر کدام در جای خود درست و محل تأمل است، ولی از عنایت کریمه اهل بیت (علیهم السلام) که این اسباب و موجبات آن را فراهم آورده است، غفلت می کنیم! و نمی دانیم که علت اصلی بهبودی بیمار ما عنایت آن حضرت بوده که با تغییر جهت در مداوای بیمار، حاصل شده است!

گاهی نیز عنایت آن حضرت نه «مادامی» است و نه آثار آن «تدریجی» می باشد، بلکه با یک پیش آمد کاملاً غیرمنتظره و غیرقابل پیش بینی، خود را نشان می دهد! مثلاً اگر بیماری که مدت مدیدی در حال کُما به سر می برد و پزشکان معالج از بهبود او قطع امید کرده اند و از او در خانه پرستاری می کنیم، اگر ساعت شماطه داری که در طاق چه بالای سر او قرار دارد، به هنگام زنگ زدن حرکت کند و از طاق چه به روی سر او بیفتد و در اثر این ضربه وارده، بیمار ما به هوش بیاید و سلامتی خود را بازیابد، این را به حساب لغزیدن ساعت و ضربه وارده بر سر بیمار می گذاریم و پرونده بیماری او را برای همیشه می بندیم و از اتفاقی که برای او افتاده اظهار شگفتی می کنیم! ولی از خاطر می بریم که در تشریف خود به حرم کریمه اهل بیت (علیهم السلام) شفای او را درخواست کرده بودیم! و از اینکه از توسل خود به آن حضرت نتیجه ای نگرفته ایم، گلاویه می کنیم!

باید در مورد عنایات حضرات معصومین و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تردیدی نداشته باشیم و با چشم باز به ماجراهائی که پس از توسل به آنان برای ما پیش می آید، نگاه کنیم و با تجزیه و تحلیل عوامل دخیل در برآورده شدن خواسته های خود، عنایات این آبرومندان درگاه الهی را در حق خویش به دست فراموشی نسپاریم. (1)

شاهد

ص: 18

1- حاج شیخ رجب علی خیاط: مدتی گرفتاری داشتم و هر دعایی می خواندم، اثر نمی کرد.

عرض کردم: خدایا! این دعاها را به مردم گرفتار می گویم، آن ها می خوانند و حاجت خود را می گیرند، ولی چرا گرفتاری ما برطرف نمی شود؟! با ناراحتی گفتم: محمد و آل محمد (علیهم السلام) هم به فکر ما نیستند!

به محض این که این جمله را گفتم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دیدم و در حالی که غبار آلوده آستین ها را بالا زده بودند، فرمودند: چه شده است؟! ما هزار سال پیش از خلقت آدم به فکر شما بودیم! (1)

2- شیخ رحمت الله (یکی از اولیاء الله) از قول یکی از دوستانش: پس از فرار پیشه وری و ختم غائله آذربایجان یکی از خویشان من به نام کریم آقا که در بازار تبریز عنوان و اعتباری داشت با گروهی دیگر از اهالی این شهر توسط سالدات های روسی به عنوان اسیر جنگی دستگیر شده و بر طبق نقل، گویا به یکی از زندان های مخوف و هراسناک روسیه منتقل شده بود.

پس از گذشت سال ها برای من فرصت و موقعیتی پیش آمد که برای تجارت به روسیه سفر کنم و در آن جا پس از پرس و جوهای بسیار از ایرانیان آذری زبانی که پس از شکنجه و آزار بسیار به اجبار و در شرایط خاص و ناگوار در شهرهای مختلف روسیه اسکان داده شده بودند، دریافتم که کریم آقا در فاصله چند کیلومتری یکی از شهرهای مجاور، زندگی محقرانه ای دارد و از طریق شیرفروشی امرار معاش می کند! روزی با هدایت و کمک تنی چند از دوستان بازرگانی که داشتم با احتیاط کامل و با در نظر گرفتن جوانب امر به سراغ او رفتم.

او که از دیدن من بسیار بهت زده شده بود، به یاد شهر و دیار خود تبریز و فراق فرزندان و آشنایان خود بسیار گریست و در حالی که مرا به طرف کلبه خود هدایت می کرد، گفت: من از حضور تو در این جا بسیار نگرانم و می ترسم با مشکلی روبرو شوی، چون من و تمامی هم وطنان آذری زبانم تحت نظیریم و شدیداً رفت و آمدهای ما را کنترل می کنند. باید به هنگام فرارسیدن شب و هم زمان با تغییر کشیک سربازان روسی از کوره راه متروکه ای که می شناسم این جا را ترک کنی تا در چنگ سالدات های خون آشام روسی گرفتار نگردی! و پس از آنکه مرا به پستوی کلبه کوچکی که داشت برد، از من خواست بدون هماهنگی قبلی با او از آن جا بیرون نیایم! و بعد به سراغ دکه شیرفروشی خود رفت تا عدم حضور او برایش مشکل ساز نباشد!

ساعتی از ظهر گذشته بود که به کلبه برگشت تا مقدمات ناهار را فراهم کند و از من به خاطر آنکه در پستوی تنگ و تاریک زندانی ام کرده است، عذرخواهی کرد و گفت: این احتیاط ها لازم است! هر لحظه ممکن است سربازی از راه برسد و به بهانه های واهی به این جا بیاید! و اگر در کلبه را از پشت بسته ببیند

ص: 19

باعث سوء ظن او خواهد شد، لذا بهتر است نهار را در همان پستو نوش جان کنی تا مجبور نباشم در کلبه را ببندم! چه می شود کرد؟ باید این شرایط طاقت فرسا را تحمل کرد و دم بر نیورد! والا چیزی که این جا مفت و رایگان است جان بنی آدم است!

از بوی غذایی که در فضای کلبه پیچیده بود فهمیدم سرگرم کردن خاکینه است! همان غذایی که باب طبع من است و در تبریز بارها برای او آماده کرده بودم و همین امر سبب شد که خاطره های گذشته در ذهنم جان بگیرد و زخمی که از دیرباز در سینه داشتم حتی با دیدن او التیام نپذیرد. هنوز در لا به لای همین خاطرات، دست و پا می زدم که شنیدم کسی با لحن خشن و عتاب آلوده ای یار دیرینه مرا صدا می کند: رفیق کریم!... رفیق کریم!...

از ترس، نفس در سینه ام حبس شد و با خودم گفتم: دیدی ای دل غافل! آمد به سرم از آن چه می ترسیدم! و با همه احتیاطی که میزبان بی پناه و خیرخواه من به خرج داد آخر به حضور من در این کلبه پی بردند! و حالا برای دستگیری من و او آمده اند. حالا تکلیف یار نازنین من چه می شود؟! او به خاطر من خود را در این مهلکه انداخت و خدا می داند که از این پس در نامه سرنوشت او چه رقم خواهد خورد؟! این شد زندگی؟! آیا این همان آزادی ای است که روشن فکران چپی و کارگزاران روسی در تبریز می خواستند به ما آذربایجانی ها بدهند؟! این جا که نفس هم نمی توان کشید! صد رحمت به تبریز خودمان! راستی در این مدت مدید چه بر سر دوست دیرینه من آمده است؟ و او چگونه توانسته است خود را با این شرایط جهنمی وفق دهد؟!

بیهوده نیست که گفته اند: مرگ یک بار و شیون هم یک بار! یک بار مردن هزار بار بهتر از این زندگی طاقت فرساست! این جا که روزی هزار بار باید مرد و هزار بار باید جان سپرد، آن هم به خاطر چی؟! به خاطر این که فقط زنده باشی؟! و یا دلت خوش باشد که هنوز زنده ای و نفس می کشی؟!

به راستی زندگی کردن در این جا به این دردها نمی ارزد! باید عطای زنده ماندن در این جهنم دنیا را به لقایش بخشید!

این مطالب به سرعت برق از ذهنم می گذشت که شنیدم کریم آقا یار دیرینه من با لهجه شیرین آذری خود زمزمه می کند: یا ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)! دستم به دامانت! نکند برای این رفیق من تله ای گذاشته و حالا آمده باشند تا شکار خود را ببرند! و بعد در حالی که سینه اش را صاف می کرد، با صدای بلند گفت: با من بودید؟! الساعة خدمت می رسم قربان! و در حالی که کلاه پوستی خود را بر سر می گذاشت، از کلبه خارج شد.

خدا می داند تا آمدن او بر من چه گذشت! آدمی زاد معمولاً در این مواقع بدترین فکرها به خاطرش خطور می کند و در مورد بهترین عزیزانش بدترین نوع پیش آمدها در ذهنش نقش می بندد!

دقایق به کندی می گذشت و لحظه لحظه بر تعداد ضربان قلبم افزوده می شد. آب دهنم خشک شده بود و بغضی بی امان گلویم را می فشرد. غرق عرق شده بودم و بی اختیار زانوانم می لرزید. در پریشان حالی عجیبی به سر می بردم.

با صدای بسته شدن در کلبه به خود آمدم. بی اختیار پرده پستورا کنار زدم! و کریم آقا در حالی که می خندید، گفت: رسیده بود بلایی، ولی به خیر گذشت و هنگامی که دید حال چندان مساعدی ندارم، گفت: خدا را شکر کن که مشکلی پیش نیامد! راحت باش! فعلا خطری ما را تهدید نمی کند! می توانیم خاکینه را با هم بخوریم. فکر نمی کنم دیگر، کسی مزاحمتی برایمان فراهم کند، مگر آن که مشکل تازه ای پیش بیاید.

گفتم: کریم آقا! مگر یادت رفته است که بزرگان گفته اند: «عَلَيْكُمْ بِالْمُتُونِ لَا بِالْحَوَاشِي!»! گفت: زبان شیرین آذری خودمان چه عیبی دارد که با من این طور قلمبه سلمبه حرف می زنی؟! من همیشه در دبیرستان از درس عربی تجدید می شدم!

گفتم: این که تو را صدا زد، چه کسی بود؟ دوست و آشنا که به نظر نمی رسید. لحن خشن و آمرانه ای داشت.

گفت: سردسته سالدات های روسی مستقر در این منطقه بود. طبعاً آدم بسیار بی رحم و بی ادبی است. آمده بود سر و گوشی آب بدهد! گاهی در ایام هفته به سراغم می آید و لیوان شیری می نوشد و خودی نشان می دهد! امروز هم از بخت بد تو سر و کله اش این جا پیدا شد! گفتم: فکر نمی کنی که آمدن او به خاطر کار دیگری باشد؟!

گفت: نمی دانم! آدم از کار این مزدورها که سر در نمی آورد! ولی فکر نمی کنم که از آمدن تو به این جا بویی برده باشد، چون اگر خبر داشت اولاً: تنها نمی آمد، ثانیاً: بی درنگ دست به کار می شد و من و تو را کت بسته با خود می برد!

پس از صرف نهار، ساعتی در کنار بخاری هیزمی آرמידیم و به هنگام نوشیدن چای از او پرسیدم: راستی کریم آقا! خاطره خوشی از اقامت در این جا نداری؟! وضعی که من می بینم مالا مال از دلهره و دلواپسی است.

گفت: تنها خاطره خوشی که دارم مربوط به اولین سال اقامتم در این جاست. در آن موقع ژوزف جوگاشویلی معروف به استالین در نهایت خودکامگی بر قلمرو کشور روسیه حکومت می راند و کارگزاران حکومت دیکتاتوری او در جای جای این قلمرو وسیع جغرافیایی مستقر بودند و به بهانه های مختلف اموال مردم ستمدیده را چپاول می کردند و از دست یازی به نوامیس آنان نیز ابایی نداشتند!

با آغاز جنگ جهانی دوم که حدود 4 سال به درازا کشید، دامنه بی داد رژیم دیکتاتوری استالین به منظور تأمین هزینه جنگ حتی نقاط دور افتاده روسیه را هم فراگرفت به طوری که هیچ کس در هیچ منطقه ای از این سرزمین پهناور، خود را از گزند این هجوم بی وقفه و دامنه دار در امان نمی دید!

در همین اوضاع نابسامان، یک سرهنگ سال خورده روسی با اختیارات تام بر این منطقه ای که من در آن سکونت دارم، حکومت می راند و در اثر رفتار قهرآمیز و مستبدانه او سایه ترور و وحشت بر همه جا سایه افکنده بود و هیچ کس بی اجازه او قدرت حرف زدن نداشت تا چه رسد به شکایت و اعتراض و دادخواهی!

من در آن هنگام در همین دکه کوچکی که دیدی صبح ها به مشتریان، شیر داغ می فروختم و یکی از مشتریان پر و پا قرص من همین سرهنگ روسی بود!

او هر روز صبح به هنگام رفتن به ستاد فرماندهی، در جلوی مغازه من چند دقیقه ای توقف می کرد و راننده او یک لیوان بزرگ شیر از من می گرفت و سرهنگ پس از نوشیدن شیر عازم محل کار خود می شد.

روزی از روزها که مشتری های فراوانی داشتم، فراموش کردم که جیره سرهنگ روسی را کنار بگذارم و در پاتیل شیر فقط به اندازه نیم لیوان شیر، باقی مانده بود که ماشین سواری سرهنگ از دور پیدا شد! و من از ترس، دست و پای خود را گم کردم!

در آن فرصت کوتاه تنها چیزی که به ذهنم رسید افزودن نیم لیوان آب داغ به شیر باقی مانده بود! زیرا با خلق و خوی سرهنگ خشن روسی آشنا بودم و می دانستم که عذر مرا به خاطر کمبود شیر نخواهد پذیرفت و تصمیم شدیدی در مورد من خواهد گرفت!

وقتی که راننده، لیوان شیر را از من گرفت و به او داد، سرهنگ روسی همین که جرعه ای از آن را نوشید، نگاه خشم آلودی به جانب من انداخت و با ناراحتی مابقی شیر را بر زمین ریخت و از ماشین پیاده شد. او در حالی که به طرف من می آمد، اسلحه کمری خود را به طرف من نشانه رفت و هنگامی که به نزدیک من رسید لوله اسلحه را روی شقیقه من گذاشت!

عضلات صورت او از خشم، منقبض شده بود و دندان های خود را مرتباً بر هم می فشرد و مکرراً می گفت: خائن! خائن!

من که مرگ را در جلوی چشمان خود مجسم می دیدم و تا مرگ، قدمی بیشتر فاصله نداشتم، از روی اضطراب و از ژرفای دل فریاد کشیدم: یا ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادرکنی!... یا ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادرکنی!...

سرهنگ سال خورده روسی به محض شنیدن نام آن حضرت ناگهان به کلی حال خود را باخت، دستش به لرزه افتاد و قطرات عرق بر صورتش نشست! بی اختیار لوله اسلحه را از روی شقیقه من برداشت و در حالی که به زحمت حرف می زد، از من خواست تا همراهی اش کنم و پس از سوار شدن به راننده گفت: امروز حالم مساعد نیست نیاز فوری به استراحت دارم! ما را به منزل برسان و بعد به مرکز فرماندهی برگرد.

از تغییر حال سرهنگ آن چنان شگفت زده شده بودم که نتوانستم سخنی بگویم و مات و مبهوت از شیشه ماشین به بیرون نگاه می کردم، ولی هیچ هراسی در دل نداشتم و قوت قلب عجیبی پیدا کرده بودم. برخلاف

من، حال سرهنگ سال خورده روسی هیچ تعریفی نداشت و سعی می کرد اضطراب درونی خود را از من پنهان کند، ولی قادر به چنین کاری نبود!

در یک لحظه که نگاهم با نگاه راننده تلاقی کرد، احساس کردم او هم دچار وحشت شده و آرامش خود را از دست داده است و هیچ تمایلی به حضور من در کنار خود ندارد، انگار از چیزی می ترسید، ولی می خواست خود را بی تفاوت نشان دهد در حالی که نگاه او چیز دیگری می گفت و از هراس درونی او پرده برمی داشت! و هنگامی که دید چشم از او بر نمی دارم سر خود را به آرامی تکان داد، گویی می خواست بگوید: دلش به حال من می سوزد! چون می داند چه سرنوشت وحشتناکی در انتظار من است.

به منزل سرهنگ رسیدیم، من و او از ماشین پیاده شدیم و راننده پس از ادای احترام نظامی، پشت فرمان نشست و به سرعت از ما دور شد.

دیگر از آن ابهت و جذبه سرهنگ چیزی نمانده بود! خیلی شل و وارفته راه می رفت و در نگاهش هنوز آثار ترس و اضطراب موج می زد، انگار دارد در گذشته خود سیر می کند و چیزهایی را به خاطر می آورد که با جریان امروز ارتباط دارد! این را حس درونی من به من می گفت و اطمینان داشتم که باید از ناحیه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی ضرب شستی به او نشان داده باشند که با اتفاقی که امروز رخ داد، دارد ذهنش را آزار می دهد و گر نه آن سرهنگی را که من و تمامی اهل این منطقه می شناختیم، آدمی نبود که فریاد صدها مظلوم بی پناه هم چون منی را در گلو خفه نکند! یا به هنگام کشتن آدمی دستش بلرزد یا رنگ ببازد! و از ریختن خون کسی که او را خائن می داند، واهمه داشته باشد! پس باید ماجرا و راز مگویی در پشت پرده باشد که سال ها در سینه این سرهنگ سال خورده روسی مانده و به کسی بروز نداده است!

هنگامی که وارد خانه سرهنگ می شدم، خود را از حمایت یک نیروی فوق العاده توانا و ماورایی برخوردار می دیدم و دیگر از آن بهت و حیرتی که داشتم، بیرون آمده بودم و یک احساس درونی مدام به من نهیب می زد که: شجاع باش! واهمه را از خود دور کن! مگر نمی بینی که یال و کوپال این سرهنگ مقتدر روسی را از او گرفته اند؟! در واقع این اوست که در چنگ تو اسیر است نه تو...! او اکنون به شیری می ماند که نه یالی دارد و نه ابهت و قدرتی! از ظاهرش پیداست که کاملاً از درون خالی شده و مثل یک بنای زلزله زده، دارد از هم فرو می ریزد! کافی است تلنگری به او بزنی تا نقش زمین شود.

به چشم خود می دیدم که سرهنگ، دیگر نای راه رفتن ندارد و با زحمت بسیار از پله های خانه، خود را بالا می کشد! و وقتی که به سرسرای خانه رسیدیم خود را بر روی مبل راحتی کنار در ورودی رها کرد! انگار ساعت هاست که نخوابیده و بی خوابی امانش را بریده است!

سربازی که نقش گماشته شخصی افسران عالی رتبه را بازی می کرد از لحظه ورود ما به خانه چه خوش خدمتی ها که نمی کرد! و چه ادا و اصول هایی که در نمی آورد! و هنگامی که خواست تلفنی، پزشک

بهداری مرکز فرماندهی را برای معاینه او احضار کند، سرهنگ اجازه نداد و آمرانه از او خواست تا او را تنها بگذارد!

با اینکه سرهنگ کم کم حالت طبیعی خود را پیدا می کرد، ولی از هراسی که در اعماق وجودش رخنه کرده بود، کاسته نمی شد! و این را می توانستم از نگاه های بی قرار و وحشت زده او به راحتی بخوانم.

تصمیم گرفتم سکوت را بشکنم تا به راز تغییر حال ناگهانی او پی ببرم! این عمل من در مواقع عادی گناهی نابخشودنی بود و کیفر سختی به دنبال داشت، زیرا کسی جرأت نمی کرد از یک افسر روسی سؤالی بکند چه رسد از این سرهنگ مقتدر سال خورده که رفتار خشونت آمیز و هراس انگیز او اهالی منطقه را به وحشت انداخته بود.

از او پرسیدم: برای چه از من خواستید که همراهی تان کنم؟

نگاه بی رمق خود را به من دوخت و پس از چند لحظه درنگ گفت: وقتی که لوله اسلحه کمری ام را روی شقیقه ات گذاشتم و آماده چکاندن ماشه آن شدم، تو بی اختیار فریاد کشیدی و از کسی کمک خواستی، می خواهم بدانم او کیست و با تو چه نسبتی دارد؟!

گفتم: من به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پناه بردم و از او استمداد کردم.

گفت: نه! اسمی که صدا کردی این نبود تو از کس دیگری کمک طلبیدی! چرا از گفتن حقیقت طفره می روی؟!

گفتم: او اسامی مختلفی دارد: ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، حجة بن الحسن العسکری (علیهما السلام)، ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قائم آل محمد (علیهم السلام).

سرهنگ در حالی که سعی می کرد خود را روی مبل راحتی، جمع و جور کند، از سر کنجکاوی پرسید: او را از چه زمانی می شناسی؟ و از کی با او آشنا شده ای؟!

در حالی که می خندیدم، گفتم: من از وقتی که خودم را شناختم، با او آشنا بوده ام! کیست که او را نشناسد؟!

سرهنگ که از تعجب دهانش نیمه باز مانده بود، گفت: من از حرف های تو چیزی سر در نمی آورم! بالأخره به من می گویی او کیست یا نه؟!

گفتم: ما مسلمانیم و شیعه و به دوازده امام معصوم (علیهم السلام) اعتقاد داریم که جانشینان بر حق پیامبر اسلامند. آخرین آن ها همان امام بزرگواری است که من از او استمداد کردم.

بی تابانه پرسید: مگر او در همین نزدیکی هاست؟ باید به من بگویی: محل اقامت او کجاست؟

گفتم: او در همه جا حضور دارد و الان هم دارد به حرف من و شما گوش می دهد!



رنگ از روی سرهنگ پرید! آرامش خود را دوباره از دست داد! نگاه خود را به اطراف چرخاند و هنگامی که مطمئن شد غیر از من و او کس دیگری آن جا نیست با تعجب پرسید: من که کسی را در این جا نمی بینم!

گفتم: ولی من حضور معنوی او را در این جا با تمام وجودم احساس می کنم، تردیدی ندارم که شما دارید چیزی را از من پنهان می کنید! این طور نیست؟! نمی دانم شما چرا این قدر نسبت به این نام مقدس حساسیت دارید؟ چرا از او می هراسید؟ و چرا به محض شنیدن این نام، لرزه بر اندامتان افتاد و از کشتن من منصرف شدید؟! حالا نوبت شماست که به من بگویید: صاحب این اسم را از کی می شناسید؟ و از چه زمانی با او آشنا شده اید؟

سرهنگ سال خورده روسی که می دید توپی را که در زمین من پرتاب کرده بود، اینک به زمین خود او شوت شده است، گفت: من تا به حال او را ندیده ام، ولی ضرب شست او را چشیده ام! او دارای نیروی فوق العاده مرموزی است و قدرت آن را دارد که اساس تمام معادله ها را بر هم بریزد! من سال هاست که با تمام وجود او را باور کرده ام و شکی ندارم که او در همه جا حضور دارد بی آن که رد پایی از خود به جا بگذارد! با آن که او را ندیده ام و هیچ شناختی هم نسبت به او ندارم، ولی نمی توانم و قادر نیستم انکارش کنم! چون توان بسیار بالا و قدرت مرموز او را در میدان عمل شاهد بوده ام! آخر، چیزی را که از نزدیک دیدم و قدرتش را از نزدیک لمس کردم، چگونه انکار کنم؟! چیزی به پایان عمر من نمانده و شاید یکی دو سالی بیشتر زنده نباشم و نمی خواهم رازی را که در سینه دارم با خود به گور ببرم، ولی نمی دانم آیا می توانم به تو اعتماد کنم یا نه؟! باید به من قول بدهی که تا زنده ام خاطره ای را که برایت تعریف می کنم برای کسی بازگو نکنی! چون سازمان اطلاعات روسیه از آن به عنوان یک سند فوق سری یاد می کند و افشا شدن آن به قیمت جان و تباه شدن زندگی نزدیکانم تمام خواهد شد!

امروز حس عجیبی دارم و نمی دانم چرا دلم می خواهد که راز دیرینه خود را با تو در میان بگذارم، ولی هنوز سؤال دیگری باقی مانده است که تو باید جواب بدهی! تو که آدم مذهبی و معتقدی هستی و پیداست که در عقیده خود بسیار راسخ و استواری، چرا امروز مرتکب آن عمل خلاف شدی؟ مگر با افزودن آب به شیر چه مبلغی عاید تو می شد که تو را وادار به این کار کرد؟!

گفتم: اشتباه می کنی! و سپس کل ماجرا را برایش تعریف کردم.

سرهنگ که از شنیدن سخنان من انقلاب حالی پیدا کرده بود، برخاست و پس از فشردن دست من به خاطر رفتار خشونت آمیزش از من معذرت خواست، من هم ضمن تشکر از او و صمیمیتی که با من دارد، قسم خوردم تا زمانی که زنده است راز او را در سینه ام نگه دارم.

سرهنگ، دیگر آن درجه دار عالی رتبه نبود! با من هم همانند یک دوست قدیمی سخن می گفت و از سخنان گه گاه عتاب آلوده من بر نمی آشفتم، بلکه هر چه می گفتم، به گوش جان می شنید.

او برایم تعریف کرد: در سال 1927 میلادی یعنی سه سال بعد از مرگ لنین، من با درجه سرگردی در نیروی دریایی شوروی خدمت می کردم.

روزی از روزها به دستور استالین فرماندهان عالی نیروی هوایی و دریایی و زمینی را به کاخ کرملین فراخواندند. در این جلسه استالین شخصا حضور می یابد و نقشه فوق العاده سری حمله به صفحات شمالی ایران را با فرماندهان عالی رتبه ارتش در میان می گذارد و از آنان می خواهد ظرف 24 ساعت جدول زمان بندی شده ای را تنظیم کنند تا ارتش بتواند در ساعت معینی از طریق خشکی و دریا و هوا هم زمان و هم آهنگ، هدف های مورد نظر استالین را در خاک ایران مورد حمله قرار داده و آن ها را تصرف نماید.

این جدول زمان بندی، توسط فرماندهان عالی رتبه سه نیروی ارتش روسیه تنظیم و بعد از تأیید استالین دستور حمله به صورت کاملاً سری به دیگر فرماندهان نظامی رده های مختلف ابلاغ گردید.

من در این حمله گسترده نظامی، معاون اسکادران اعزامی نیروی دریایی روسیه به ایران بودم و از بندری واقع در یکی از شهرهای حاشیه ای دریای خزر به مقصد یکی از بنادر شمالی ایران حرکت کردم و قرار بود طبق جدول زمانی مصوب، رأس ساعت معین در یک کیلومتری آن جا لنگر بیندازم و منتظر بمانم تا از طریق ستاد کل فرماندهی فرمان عمومی به فرماندهان نیروهای سه گانه صادر شود.

هنگامی که به 5 کیلومتری سواحل ایران رسیدیم، دیده بان کشتی جنگی ما اطلاع داد که چیزی با سرعت بر روی آب در حرکت است و فاصله خود را هر لحظه با ما کم تر می کند!

با دوربین به نقطه ای که او نشان داده بود، نگاه کردم. او راست می گفت! چیزی دایره شکل و مدور که شباهتی به قایق های معمولی نداشت با سرعت سرسام آوری به طرف ما در حرکت بود و چند دقیقه ای نگذشت که به فاصله 50 متری ما رسید! دستور دادم که به تدریج از سرعت کشتی بکاهند. دیگر فاصله چندانی با آن نداشتیم.

سه نفر بیشتر در داخل آن وسیله ناشناخته آبی نبودند و تنها چیزی که در وهله اول نظر مرا به طرف خود جلب کرد، پرچم سبز رنگی با میله ای نه چندان بلند بود که چیزی بر روی آن نوشته شده بود!

یکی از آن سه نفر که جوان نیرومند بلند بالایی بود، ایستاد و در حالی که به کشتی فرماندهی ما اشاره می کرد با صدایی رسا و بلند کلمه ای را بر زبان راند و متعاقب آن نه تنها تمامی موتورهای کشتی بلکه سیستم های ارتباطی و مخابراتی آن هم از کار افتاد! و کشتی مجهز جنگی ما به آهن پاره ای تبدیل شد که بر روی آب شناور بود.

من که کاملاً غافل گیر شده بودم و هرگز تصور نمی کردم با چنین وضعیتی غیر عادی ای روبرو شوم از مترجمی که همراه من بود خواستم تا از آن جوان پرسد که: از کجا آمده؟ و چرا مانع رفتن ما شده است؟

مترجم پس از گفت و گو با او به من گفت: این جوان به چند زبان آشناست و به من می گوید: از شما بپرسم: مگر این جا مرز آبی ایران نیست؟ شما این جا چه می کنید؟! نکند راه خود را گم کرده اید؟!

گفتم: به او بگو: من مأمورم و معذور و طبق دستور فرمانده نیروی دریایی ارتش روسیه مأموریتی دارم که باید انجام دهم.

آن جوان پس از شنیدن آن پاسخ، چند دقیقه ای عتاب آلود با مترجم سخن گفت که خلاصه سخنان این بود: به این آقا بگو: اگر او مأموریت دارد تا به خاک ایران تجاوز نماید، ما هم از طرف ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مأموریت داریم در برابر او بایستیم و از تجاوز ارتش روس به ایران جلوگیری کنیم. ایران یک کشور شیعی است و تحت حمایت ما قرار دارد. در زمان لنین هم دو بار ارتش روسیه قصد تصرف سواحل شمالی ایران را داشت که ما در برابرش ایستادیم و به او اجازه ندادیم قدم از قدم بردارد.

ما برای لحظاتی اجازه برقراری ارتباط راداری را به او می دهیم تا با ستاد فرماندهی در مسکو تماس بگیرد و آن چه با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است را گزارش کند! شاید هنوز استالین خاطره تلخ آن دو تجاوز بی ثمر را به خاطر داشته باشد!

بلافاصله از قسمت مخابرات کشتی به من اطلاع دادند که سیستم رادار به کار افتاده است! من فوراً با فرمانده نیروی دریایی تماس گرفتم و به او گفتم: به خاطر از کار افتادن سیستم های مخابراتی، قادر به تماس مستمر نبودم و فعلاً اسکادران اعزامی او در گردابی دست و پا می زند که قادر به بیرون آمدن از آن نیست! به او گفتم: گویا استالین تاکنون دو بار در جریان ایستادگی این نیروی غیرعادی به هنگام هجوم ارتش روسیه به ایران در زمان لنین قرار داشته است!

حدود نیم ساعت بعد به دستور استالین فرمان توقف عملیات نظامی صادر شد و فرمانده نیروی هوایی روسیه ضمن تماسی که با من داشت، گفت: وقتی که گزارش تکان دهنده تو را با استالین در میان گذاشتیم، گفت: این سومین بار است که از زمان لنین تاکنون نقشه حمله نظامی ما به ایران نقش بر آب شده است! ما از عهده این نیروی مرموز بر نمی آیم! چه می توان کرد، گاه گاهی جنگل های سرسبز شمالی ایران ما را وسوسه می کند و یکی از آرزوهایی که همیشه در دل داشته ام تصرف مناطق شمالی این کشور زرخیز است!

سرهنگ پس از گفتن این خاطره، مجدداً از من خواست که این خاطره را تا هنگامی که در قید حیات است، برای کسی بازگو نکنم و از آن به بعد، رابطه دوستی ما برقرار بود، ولی هر دو حفظ ظاهر می کردیم و اجازه نمی دادیم تا کسی از دوستی فیما بین ما بویی ببرد. (1)

ص: 27

3- استاد کریم محمود حقیقی: در ماجرای یاد می آید که شخصی از آیه الله محمدجواد انصاری همدانی گله کرد که شما به فکر ما نیستید.

مرحوم آقا جواب دادند: یادت هست فلان روز در کوچه با کارد به شما حمله شد و جان سالم به در بردی؟ آن جا ما بودیم که مانع شدیم تا کارد به تو نخورد و در سینه ات فرو نرود. (1)

توضیح: در این ماجرا آیه الله انصاری به عنوان یکی از اولیای الهی که تمام وجودشان در خدمت و اراده خداوند است، مظهر لطف و عنایت خداوند می گردد.

### **امر چهارم: اگر ما از بسیاری از چیزها محرومیم، این محرومیت، از سوی خود ماست نه خدای پاک و منزّه و بنده دوست**

سخن حجج الله

حجة بن الحسن المهدی (علیهما السلام) (در توقیعیشان به شیخ مفید): چیزی جز اعمال ناشایست دوستان که روز به روز به ما رسیده و از آن ناراحتیم، ما را از نظر آن ها غائب نساخته است. (2)

ص: 28

---

1- سوخته/111.

2- العبقری الحسان ج 8/878.

خداوند منان و کریم نسبت به بندگانش همیشه لطف و مرحمت دارد، لیکن این الطاف دو قسمند:

اول: الطاف عام که بر اساس صفت رحمانیت خداوند شامل حال همگان گشته و مشرک و کافر و مسلمان، و شیعه و سنی، و گنه کار و متقی، و... را در بر می گیرد.

دوم: الطافی که مختص افراد خاصی بوده و شامل حال همگان نمی گردد.

که گاهی به چشم خود دیده یا با گوش شنیده ایم که افرادی مورد عنایت ویژه و مخصوص خداوند و اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته و به یک باره الطاف کریمانه حضرت حق شامل حالشان شده است. همه ما مخصوصا کسانی که مدت ها اهل دعا و توسل بوده، اما از اجابت محروم مانده اند، برایمان این پرسش مطرح است که: مگر افرادی که از عنایات و الطاف خاصه و ویژه خداوند برخوردار می شوند، خونشان از ما رنگین تر است؟ چرا به آن ها عنایت های آن چنانی می شود، اما به ما نه؟! آن ها مگر چه کرده اند؟! چه می شود اگر آن الطاف به ما نیز برسد؟!!

شاهد

1- شیخ عباس تهرانی از قول شیخ محمدعلی بازانه و ایشان از قول آقا شیخ محمدباقر اصطهباناتی: وقتی که ما در مدرسه بودیم یکی از طلاب، سیدی بود که دماغش خیلی خشک بود و با احدی انس و اختلاط نداشت.

اننش فقط با آب بود، چون وسواس داشت. یک روز او را دیدیم که برخلاف حالت سابقه سر حال آمده و در نهایت خوشحالی و تردماغی اظهار اختلاط و انس می کند و اشعاری را هم زمزمه می کند.

ما از این حالت او بی نهایت تعجب کردیم تا آنکه من از او پرسیدم: آن حال تو چگونه به این حال مبدل شده؟

گفت: «من از آن حالی که داشتم، خودم بدم می آمد. یک روز داشتم فکر می کردم که آیا ممکن است انسان از خود فرار و قطع علایق نماید یا نه؟ در این فکر بودم که یک باره دیدم شخصی در حجره را باز کرده و وارد شد و گفت: بلی ممکن است و می تواند. این را گفت و دراز کشید و مُرد.

من مضطرب شدم که تکلیف چیست و این شخص کیست؟ بعد دیدم برخاست و راه افتاد. من تعقیبش کردم و از فیض ملاقاتش استفاده کردم او پاره ای دستورات به من داد که در اثر آن مثل اینکه ماهیتم عوض شد و از آن حال به این حال که می بینی مبدل شدم».

آن سید چند مدتی با همان حال در مدرسه بود و بعد یک مرتبه ناپدید شد به طوری که ندانستیم کجا رفت. (1)

2- حجة الاسلام علی اکبر مهدی پور از قول یکی از افراد موثق و ایشان نیز از فرد موثق دیگری: در اوایل طلبگی در مدرسه فیضیه اقامت داشتم. دو روز گرسنگی کشیدم. دیگر طاقتم تمام شد، بنا بر این به حرم مطهر مشرف شده و عرض کردم: ای خاتون دو سرا (سلام الله علیها)! حاشا به کرم شما که من در کنار حرم شما دو شبانه روز گرسنه بمانم و شما توجهی نفرمایید. اگر قرار باشد که این چنین از من حمایت کنید، من همین الآن وسایلم را جمع می کنم و از این شهر می روم.

از حرم که بیرون آمدم در صحن، فرد ناشناسی به من رسید و با من مصافحه کرد و چیزی در دستم گذاشت و گفت: این مال شماست. چون از او فاصله گرفتم نگاه کردم دیدم 500 تومان است. در آن زمان 500 تومان پول بسیار زیادی بود. به دنبالش دویدم که ببینم عنایت بی بی (سلام الله علیها) توسط چه کسی به من رسیده است، که دیگر او را نیافتم.

به حرم مطهر رفتم و از عنایات بی بی (سلام الله علیها) تشکر کردم و از گستاخی خودم پوزش طلبیدم. (2)

3- علامه سید محمدحسین طباطبایی از قول یکی از دوستانش: در ماشین نشسته و به کربلای معلی مشرف می شدم. سفر من از ایران بود. در نزدیکی صندلی من جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود لهذا سخنی بین ما و او رد و بدل نشد.

ناگهان صدای این جوان به گریه و زاری بلند شد.

بسیار تعجب کردم، پرسیدم: سبب گریه چیست؟

گفت: «پس اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم. من مهندس راه و ساختمان هستم. از دوران کودکی تربیت من طوری بود که لا مذهب بار آمده و مادی و طبیعی بودم و مبدأ و معاد را قبول نداشتم فقط در دل خود نسبت به مردم دین دار، محبتی احساس می کردم خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی.

ص: 30

1- الکلام یجر الکلام ج 1/100.

2- کرامات معصومیه 3/ ک 193.

شبی در محفل دوستان که بسیاری از آن‌ها بهائی بودند، حاضر شدم و تا ساعتی چند به لهو و لعب و رقص و غیره اشتغال داشتم. پس از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از افعال خود خیلی بدم آمد ناچار از اطاق خارج شده و به طبقه فوقانی رفتم و در آن جا تنها مدتی گریه کردم و چنین گفتم: ای آن که اگر خدائی هست آن خدا توئی! مرا دریاب.

پس از لحظه‌ای به پائین آمدم. شب به پایان رسید و جمعمان متفرق شد.

فردای آن شب به اتفاق رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای مأموریت فنی خود عازم مسافرت بودیم که ناگهان دیدم از دور سیدی نورانی نزدیک من آمده، به من سلام نموده و فرمود: با شما کاری دارم.

وعده کردم فردا بعد از ظهر از او دیدن کنم. اتفاقاً پس از رفتن او بعضی گفتند: این بزرگوار است و چرا با بی‌اعتنائی جواب سلام او را دادی؟ چون وقتی که آن سید به من سلام کرد گمان کردم او احتیاجی دارد و برای این منظور این جا پیش من آمده است.

اتفاقاً رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر که کاملاً مطابق با همان وقت ملاقات با آن سید بود، باید فلان در مکان بوده و دستوراتی چنین و چنان به من داد که انجام دهم.

من با خود گفتم: بنا بر این نمی‌توانم دیگر به دیدن این سید بروم.

فردا وقتی زمان کار محوله رئیس قطار نزدیک شد، در خود احساس کسالت کردم و کم‌کم به چنان تب شدیدی دچار شدم که بستری گشته و برایم طیب آوردند و طبعاً از رفتن برای مأموریتی که رئیس قطار داده بود، معذور گردیدم.

پس از آنکه فرستاده رئیس قطار از نزد من بیرون رفت، دیدم تب فرو نشست و حالم به حالت عادی برگشت و کاملاً خود را خوب و سر حال دیدم، دانستم باید در این میان سرّی باشد، از این روی برخاسته و به منزل آن سید رفتم.

به مجرد آنکه نزد او نشستم فوراً یک دوره اصول اعتقادیّه با برهان و دلیل برای من گفتم به طوری که من مؤمن شدم و سپس دستوراتی به من داده و فرمود: فردا نیز بیا.

چند روزی هم چنان نزد او رفتم. هنگامی که پیش روی او می‌نشستم آن چه از امور واقعه روی داده بود برای من بدون ذره‌ای کم و بیش حکایت می‌نمود و از افعال و نیات شخصی من که احدی جز من بر آن‌ها اطلاع نداشت، بیان می‌نمود.

مدتی گذشت تا اینکه شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و ناچار شدم قماری بنمایم.

فردا چون خدمت او رسیدم، فوراً فرمود: آیا حیا و شرم نمودی که این گناه کبیره موبقه را انجام دادی؟

اشک ندامت از دیدگانم سرازیر شد و گفتم: غلط کردم. توبه کردم.

فرمود: غسل توبه کن و دیگر چنین منما، و سپس دستوراتی دیگر فرمود.

خلاصه به طور کلی رشته کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد. چون این قضیه در زنجان اتفاق افتاد و بعدا خواستم به طهران حرکت کنم امر فرمود که: بعضی از علماء را در طهران زیارت کنم و بالأخره مأمور شدم که برای زیارت اعتبار عالیات بدان صوب (1) مسافرت کنم. این سفر، سفری است که به امر آن سید بزرگوار می باشد».

در نزدیکی های عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد، سبب را پرسیدم.

گفت: الآن وارد خاک عراق شدیم، چون حضرت ابا عبد الله (علیه السلام) به من خیرمقدم فرمودند. (2)

نکته: در بسیاری از موارد شنیده شده که افرادی که مورد عنایت خاصه خداوند قرار گرفته اند در اثر بروز دادن و افشای آن لطف و مرحمت، خود را از آن لطف و فضل بی بهره ساخته اند، لذا اگر به کسی عنایت گردد، بهتر است از بازگو کردن آن پرهیز نماید.

شاهد

ملا مهدی نراقی: در اوقات مجاورت در نجف اشرف قحطی عجیبی پیش آمد. یک روز در حالی که همه بچه هایم گرسنه بوده و صدای ناله شان بلند بود، از خانه بیرون آمدم. برای رفع هم و غم به وسیله زیارت اموات به وادی السلام رفتم.

دیدم جنازه ای را آوردند. به من گفتند: تو هم بیا. ما آمده ایم این را به ارواح این جا ملحق کنیم.

پس او را داخل باغ وسیعی کردند و در قصری عالی جای دادند و من نیز همراه آن ها داخل قصر شدم.

دیدم جوانی در لباس پادشاهان است که در بالای تختی از طلا نشسته.

چون مرا دید به اسم، صدا زد و سلام کرد و به سوی خود دعوت نمود و بالای تخت در کنار خود جای داد و اکرام زیادی نمود و گفت: تو مرا نمی شناسی. من صاحب همان جنازه ام که دیدی. اسم من فلان است و اهل فلان شهرم و آن جماعت که دیدی ملائکه بودند که مرا از شهرم به سوی این باغ که از باغ های بهشت برزخی است، نقل دادند.

چون این حرف را از آن جوان شنیدم غم و غصه ام برطرف گشته و مایل شدم به سیر و تماشای آن باغ پردازم و چون بیرون رفتم چند قصر دیگر را دیدم.

وقتی در آن ها نظر نمودم، پدر و مادرم و بعضی از ارحام خودم را دیدم.

آنان از من پذیرائی کردند. خیلی از طعامشان لذت بردم.

ص: 32

1- سمت و سو.

2- رساله لب اللباب/90.



در آن حالی که در نهایت کیف و لذت بودم به یاد زن و بچه هایم افتادم که چگونه گرسنه اند، لذا یک دفعه متأثر شدم.

پدرم گفت: مهدی! چرا ناراحتی؟

گفتم: زن و بچه ام گرسنه اند.

پدرم گفت: این انبار برنج است هر چه می خواهی از آن بردار.

من عبايم را پر از برنج کردم.

به من گفتند: بردار و ببر.

عبا را برداشتم. یک دفعه دیدم در وادی السلام، همان جای اول نشسته ام، اما عبايم پر از برنج است.

به منزل بردم.

عیالم گفت: از کجا آورده ای؟

گفتم: چه کار داری؟

مدت ها گذشت که از آن برنج مصرف می نمودیم و تمام نمی شد. بالأخره همسرم اصرار زیادی کرد و من نیز در اثر اصرار زیاد او قضیه را فاش کردم و آن وقت بود که همسرم رفت که از آن برنج بردارد، دید اثری از آن نیست. (1)

ص: 33

---

1- دار السلام (عراقی)/429. (بازنویسی از مردان علم در میدان عمل ج8/بخش ششم، مکاشفه جالبی برای مرحوم نراقی در وادی السلام نجف.)

با دقت و تعقل در افرادی که مورد مرحمت خاصه خداوند قرار گرفته اند به این نتیجه می توان رسید که پاره ای از مصالح و اعمال و اوصاف ویژه و خاص، باعث بهره مندی آنان از آن الطاف خاصه شده است.

ما نسبت به مصالح و حکمت های الهی جاهل و ناتوان بوده و در این زمینه کاری نمی توانیم انجام دهیم، اما نسبت به اعمال و اوصافی که قدرت بر انجام آن ها را داریم، اگر بتوانیم آن ها را در وجود خویش پیاده سازیم چه بسا مورد لطف مخصوص خدایمان قرار بگیریم.

و اما در ادامه در ضمن ابوابی به برخی از این اوصاف و خصائص اشاره می نمائیم.

سخن الله

1- بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. (1)

توضیح: بر اساس این آیه ملاک عنایت خداوند به انسان دعاست، لذا هر چه دعای انسان، بیشتر باشد عنایت خدا نیز بیشتر است و هر چه کم تر، کم تر.

2- دعای هر دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. (2)

3- پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. (3)

4- مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. (4)

توضیح: از این آیات نیز برداشت می شود که عنایت خداوند با مستجاب کردن دعا، و به یاد انسان بودن، شامل شخص دعا کننده می شود.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: خداوند حاجتی را که انسان برای آن بسیار دعا کند، برای آن شخص مبارک گردانیده است، چه آن را روا فرماید و چه نه. (5)

2- امیرالمؤمنین علی: دعا کلید رحمت است. (6)

3- جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) (در ذیل آیه شریفه: «هر رحمتی را که خداوند برای مردم بگشاید، هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد» (7)): منظور از رحمت در این آیه همان دعا است. (8)

ص: 35

---

1- سوره فرقان/77.

2- سوره بقره/186.

3- سوره غافر/60.

4- سوره بقره/152.

5- کنز العمال ج 2/65.

6- دعوات/284.

7- سوره فاطر/2.

8- فلاح السائل/28.

توضیح: یعنی دعا وسیله رحمت و عنایت خداوند است. اگر خداوند به کسی توفیق دعا بدهد، رحمت و عنایتش را به او داده است.

4- جعفر بن محمد الصادق: و به آن چه که در نزد خداوند عزّ و جلّ است، رسیده نمی شود مگر به وسیله دعا. (1)

سؤال: در دعای ماه رجب آمده: «یا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ» (2) «ای کسی که به دعا کنندگان عطا می فرمایی، ای کسی که به کسی که دعا نکرده و تو را نمی شناسد، عطا می فرمایی!»

بر این اساس، خداوند به همه، چه کسانی که خداشناس باشند و چه نه، چه کسانی که دعا کنند و چه نه، نعمت عطا می کند، پس دیگر چرا دعا نمائیم؟

جواب: الطاف الهی از یک منظر دو نوع است:

أ: بخشی از آن ها شامل حال همگان است، مثل باران یا سایر نعماتی که در اثر گردش نظام هستی، پدید می آید که همگی اعم از مشرک و کافر یا اولیاء الله، تنبل و بی عار یا زحمت کشان و تلاش گران، دعا کننده و غیر دعا کننده، و مسلمان و شیعه و... از آن بهره مندند.

ب: بخشی که به دلایل مختلف نصیب قشر خاصی از افراد می گردد. مثل لذت انس با حضرت حق و دیدن ملکوت و باطن آسمان و زمین و انسان ها و... که مخصوص اولیاء الله است، یا مانند علم، ثروت، منصب و مقام و... که معمولاً نصیب انسان های پرکار می شود، و یا مثل دو برابر ثبت شدن اعمال صالح که مختص سادات (به خاطر قرابتشان به اهل بیت (علیهم السلام) ) است، و یا همانند دریافت بعضی از نعمت ها که به دعا کنندگان اختصاص دارد.

بنا بر این، تنها بخش اول است که شامل همه می شود؛ ولی بخش دوم که از جمله آن دعا می باشد، نصیب هر کسی نمی شود.

ص: 36

---

1- کافی ج 2/470.

2- اقبال الاعمال/644.

بندگی و اطاعت از فرامین الهی در شرائط عادی قدری آسان تر از وقتی است که اوضاع و احوال انسان، روبراه نباشد، لذا ارزش چنین تقوا و اطاعت پذیری ای از تقوا و اطاعت پذیری نوع اول، بیشتر است و بر همین اساس است که خداوند به این دسته از بندگانش تفضلات و عنایت مخصوصی می نماید.

روایت

1- محمد بن علی الباقر: خدای تعالی به داود (علیه السلام) وحی فرمود که: پیام مرا به قومت برسان که هیچ بنده ای را امر به اطاعت نمی کنم جز آنکه اگر طاعت کند بر من سزاوار است که او را اطاعت کنم و بر طاعتم او را کمک کنم و اگر از من بخواهد به او بدهم و اگر بخواند اجابتش کنم و اگر از من حفظ طلبد او را حفظ نمایم و اگر از من کفالت طلبید او را کفایت کنم و اگر بر من توکل نماید او را حفاظت نمایم و اگر همه خلائق بخواهند به او نیرنگ بزنند، من حائل بین او و نیرنگشان می شوم. (1)

2- أبو حمزه: (خداوند خطاب به داود (علیه السلام)) ای داود! هیچ بنده ای از بندگان من نیست که اوامر مرا اطاعت کند جز آنکه قبل از درخواست به او بدهم و قبل از دعا اجابتش کنم. (2)

شاهد

1- کربلایی کاظم ساروقی در روستا مشغول کار کشاورزی بود. در آن سال یک روحانی جهت تبلیغ و بیان احکام حلال و حرام به روستا آمده بود و در منبر و سخنرانی خود از خمس و زکات، مسائلی را گفت و توضیح داد که: کسانی که گندم و جو و... آن ها به حد نصاب برسد و زکات و حق فقرا را ندهند، مالشان مخلوط به حرام می شود و اگر با عین پول آن گندم های زکات نداده، خانه یا لباس تهیه کنند، با آن لباس و در آن خانه نمازشان باطل است، مسلمان واقعی باید به احکام الهی و حلال و حرام توجه کند و اهمیت دهد و زکات مالش را بدهد.

ص: 37

1- عدة الداعی/311. (ترجمه از آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز/268).

2- عدة الداعی/310.

کربلایی کاظم چون می دانست، صاحب زمینی که در آن کار می کند، مقید به پرداخت زکات و حق فقرا نیست، به این فکر فرورفت که، پس مال او مخلوط به حرام است و زندگی او با پول حرام، مخلوط یا شبهه ناک است. این مسأله را با صاحب زمین، در میان گذاشت و از او خواست تا او زکات مالش را پرداخت کند، ولی او زیر بار نرفت، از این رو کاظم تصمیم گرفت از آن روستا هجرت کرده و در جای دیگری مشغول کار شود که اجرت او حلال و پاک باشد، چند سالی خارج از آن روستا به فعالیت پرداخت، تا این که از او خواستند به روستای خود برگردد.

به روستا برگشت و زمینی با مقداری گندم در اختیارش گذاشتند تا خودش مستقلاً برای خود کشاورزی کند، او همان سال اول نصف آن گندم را به فقرا داد و نصف دیگر را در زمین کاشت و خدا به زراعت او برکت داد، به حدی که بیش از معمول برداشت کرد و از همان سال بنا گذاشت که نیمی از برداشت خود را به فقرا بدهد و با این که مقدار زکات، یک دهم و یا یک بیستم است، هر ساله نصف محصول خود را به فقرا و مستمندان می داد.

یک سال هنگام برداشت محصول، پس از چند روز که خرمنش را کوبیده بود و مشغول باد دادن خرمن شده بود که گاه آن جدا شود. نزدیک ظهر شد. باد متوقف گشت و هوا گرم شده و نتوانست به کار خود ادامه دهد، لذا مجبور شد به خانه برگردد.

در راه یکی از فقرای روستا به او می رسد و می گوید: امسال از محصولت چیزی به ما ندادی و ما را فراموش کردی!

کاظم به او می گوید: خیر! فراموش نکردم، ولی هنوز نتوانستم محصولم را جمع کنم.

او خوشحال می شود و به طرف ده می رود، اما کاظم دلش آرام نمی گیرد و به مزرعه برگشته، مقداری گندم با زحمت زیاد جمع آوری می کند تا برای آن فقیر ببرد.

قدری علوفه برای گوسفندانش می چیند و گندم ها و علف ها را بر دوش می گذارد و روانه دهکده می شود.

به باغ امام زاده، مشهور به هفتاد و دو تن که محل دفن چند امامزاده است، می رسد. برای استراحت روی سکویی کنار درِ باغ امامزاده می نشیند و گندم و علوفه را گوشه ای می گذارد و به فکر فرو می رود.

چند لحظه بعد دو جوان بسیار زیبا و جذاب را می بیند که به طرف او می آیند و وقتی به او می رسند، می گویند: کاظم! بیا برویم در این امامزاده فاتحه ای بخوانیم!

کاظم می گوید: می خواهم به منزل بروم و این علوفه را به منزل برسانم.

آن ها می گویند: خیلی خوب، حالا بیا تا با هم فاتحه ای بخوانیم.

آن‌ها از جلو و کاظم دنبال آن‌ها به سوی امام زاده روانه می‌شوند. ابتدا به امام زاده نزدیک تر می‌شوند و فاتحه ای می‌خوانند و آن‌گاه به امام زاده بعدی می‌روند و داخل می‌شوند. آن دو نفر مشغول خواندن ذکرهایی می‌شوند که کاظم نمی‌فهمد.

ناگهان کاظم متوجه می‌شود که در اطراف سقف امامزاده کلمات روشنی نوشته شده است و یکی از آن دو به او می‌گوید: چرا چیزی نمی‌خوانی؟

او جواب می‌دهد: من سواد ندارم.

آن جوان می‌گوید: باید بخوانی. آن‌گاه دست به سینه کاظم می‌گذارد و فشار می‌دهد و می‌گوید: حالا بخوان.

کاظم می‌گوید: چه بخوانم؟

آن آقا آیه ای را می‌خواند و می‌گوید: این طور بخوان.

کاظم آیه را می‌خواند تا تمام می‌شود... برمی‌گردد که به آن آقا حرفی بزند و یا چیزی بپرسد که می‌بیند کسی همراهش نیست و خودش تنها در حرم ایستاده و ناگهان دچار حال خاصی می‌شود و بی‌هوش روی زمین می‌افتد.

هنگامی که به هوش می‌آید، احساس خستگی شدیدی می‌کند و ضمناً به این فکر فرو می‌رود، که این‌جا کجاست و او در این‌جا چه می‌کند؟

آن‌گاه از امام زاده بیرون می‌آید و بار علفه و گندم را برمی‌دارد و روانه دهکده می‌شود، ولی در میان راه متوجه می‌شود که چیزهایی را می‌خواند و سپس داستان آن دو جوان را به خاطر می‌آورد و خود را حافظ تمام قرآن می‌یابد. (1)

2- حاج شیخ رجب علی خیاط: «در ایام جوانی، دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه ای خلوت مرا به دام انداخت.

با خود گفتم: رجب علی! خدا می‌تواند تو را خیلی امتحان کند بیا این بار تو خدا را امتحان کن و از این حرام به خاطر خدا صرف نظر کن، سپس به خداوند عرضه داشتم: خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم تو هم مرا برای خودت تربیت کن».

آن‌گاه به سرعت از دام گناه می‌گریزد و بی‌درنگ، چشم برزخی او روشن می‌شود و آن‌چه را که دیگران نمی‌بینند، می‌بیند و آن‌چه را که دیگران نمی‌شنوند، می‌شنود. (2)

ص: 39

1- جرعه های جان بخش/228.

2- تندیس اخلاص/8.

3- آية الله محمدتقی بهجت: از مرحوم شیخ عبد النبی اراکی نقل شده که: در اراک، شبی در مدرسه بودیم. زنی پشت در آمد و اظهار داشت: بی پناهم و جایی ندارم و نمی توانم در این وقت شب به جایی بروم.

هوا هم سرد بود. به ناچار گفتم: بیائید داخل. پس از ورود گفتم: سفره ام آن جاست باز کنید و نان بخورید و در داخل حجره، کرسی هم داشتیم. به او گفتم: آن طرف بخوابید و من مطالعه دارم.

رفت، خورد و خوابید. من هم مطالعه کردم و بعد از نان خوردن، در طرف دیگر کرسی خوابیدم.

یک یا دو بار با فاصله، پای آن زن با پای من برخورد کرد. دیدم صلاح نیست زیر کرسی باشم. از جا برخاستم و بیرون حجره رفتم و تا صبح در هوای سرد در حیاط مدرسه ماندم و دور حیاط می گشتم تا اینکه صبح شد. از کارهای دیگر آن زن مثل نماز و... اطلاعی ندارم. هوا که روشن شد، زن از اتاق بیرون آمد و رفت، و علم تعبیر خواب من از ماجرای آن شب شروع شد. [\(1\)](#)

ص: 40

---

1- در محضر حضرت آية الله العظمی بهجت، کتاب سوم (500 نکته)/193.



شاهد

حجة الاسلام علی میرخلف زاده: یکی از دوستان داستانی را برایم نقل فرمود که قبلاً از علماء مشهد شنیده بودم، ولی ایشان به طور صحیح تری روی برگه نوشته و به بنده دادند و آن داستان این است: یکی از قضات دادگستری مشهد می گفت: شبی در خواب موفق به زیارت بی بی دو عالم زهرا اطهر (سلام الله علیها) شدم.

حضرت فرمودند: فردا که به محل کارت (به دادگستری مشهد) رفتی، فلان پرونده با فلان شماره و فلان اسم، باید تبرئه بشود و آزاد گردد.

از خواب بیدار شده و مضطرب و نگران بودم، خدایا! این چه خوابی بود که من دیدم.

صبح که به دادگستری رفتم، لابلای پرونده ها را که می گشتم یک وقت چشمم به پرونده ای که بی بی دو عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شماره اش را توی خواب به من فرموده بود، افتاد. پرونده را در آوردم، باز کردم، دیدم مونی زند، اسم، همان اسم، شناسنامه، همان شناسنامه، اما پرونده عجیب و غریبی است، این پرونده، پرونده کسی است که چندین بار زندان رفته، چندین خلاف داشته و آخرین گناهِش هم کشتن دو نفر است، دادگاه حکم اعدامش را صادر کرده و به تأیید دیوان عالی کشور رسیده و منتظر رسیدن زمان اجرای حکم هستند، تعجب کردم که چه طور بی بی دو عالم (سلام الله علیها) دستور تبرئه چنین آدمی را صادر فرمودند.

دستور دادم متهم را به دادگاه آوردند. سؤالاتی از او کردم و جریان قتل را پرسیدم که: راست است؟

گفت: بله!

گفتم: اقرار می کنی؟

گفت: آره، اقرار می کنم، اما جناب قاضی بدان من این ها را به ناحق نکشتم... و شروع کرد به تعریف کردن: یک روز با چند تا از دوستان ناباب هم سفر شدم. در طی راهی که می رفتیم، توی دل بیابان به یک دختر بی پناهی برخورد کردیم. بیابان و کسی هم نیست، ما هم چند تا جوان آلوده، معلوم است با چشم بد نگاهش کردیم. یک وقت آن دختر شروع به لرزیدن و گریه کردن نمود، اما هیچ تأثیری در ما نداشت، فقط یک جمله گفت که بدنم را لرزاند و منقلبم کرد و موهای بدنم راست شد، گفت: ای جوان ها! من سیّده ام. من از اولاد زهرا (سلام الله علیها) هستم، بیائید به خاطر مادرم فاطمه (سلام الله علیها) دامنم را آلوده نکنید.

ص: 41

تا این جمله را شنیدم جلوی دوستانم را گرفتم، گفتم: زود ره‌ایش کنید، دوستانم ناراحت شدند و گفتند: باز یک لقمه چرب و نرم برای ما پیدا شد و آقا خشکه مقدسیش گل کرد.

گفتم: این حرف‌ها را بگذارید کنار، به خدا از این لحظه این دختر مثل خواهر من است. اگر بخواهید دست از پا خطا کنید با من طرف هستید، اما هر چه کردم، زیر بار نرفتند و حرف‌هایم تأثیر نداشت، من هم مجبور شدم، با دشنه‌ای که داشتم به آن‌ها حمله ور شدم و آن‌ها را از پا درآوردم، دختر را سوار ماشین کردم، بردم در خانه‌اش رساندم، اما بعد دستگیر شدم و در دادگاه اقرار کردم و دادگاه هم حکم اعدام مرا صادر کرد.

همین که حرف به این جا رسید جریان خواب دیشب را برایش گفتم. گفتم: به خدا قسم خود بی بی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دستور آزادیت را صادر کردند.

دستش را گرفتم با پرونده‌اش پیش دادستان بردم و جریان را برای دادستان تعریف کردم. پرونده را مجدداً به دیوان عالی فرستاد و دستور داد فعلاً اجرای حکم را به تأخیر بیندازد.

پس از مدتی نامه از دیوان عالی برگشت، دیدم دستور داده‌اند که بلافاصله آزادش کنید.

همین که آن جوان گنه‌کار و متهم، خبر آزادی خود را شنید، صورت روی خاک گذاشت و گفت: زهرا جان (سلام الله علیها)! به خدا قسم دیگر توبه کردم. ای زهرا جان (سلام الله علیها)! من گرچه گنه‌کار و بد هستم، ولی آزاده تو هستم. [\(1\)](#)

ص: 42

شاهد

1- وقتی که فضل بن حسن طبرسی سکتہ کرد، به گمان آنکه وی وفات کرده، او را دفن کردند.

وقتی که شیخ در قبر به هوش آمد، راه خروج را بر خود مسدود دیده و نذر کرد که اگر حق تعالی او را از آن گرفتاری خلاص فرماید، کتابی در تفسیر قرآن تألیف کند.

یکی از گورکنان به قصد دزدیدن کفن شیخ، قبر وی را نبش کرد، اما هنگامی که خواست کفن را از تنش بیرون آورد، شیخ دست او را گرفت.

تَبَّاش شدیداً دچار ترس و وحشت گشت. شیخ با او شروع به حرف زدن نمود و وحشت او زیادتر شد.

شیخ فرمود: مترس من زنده ام و سکتہ کرده بودم و الان به هوش آمدم و چون از شدت ضعف، قدرت راه رفتن نداشت، فرمود: مرا بر دوش گرفته و به خانه ببر.

پس تَبَّاش او را به خانه برد. شیخ نیز به او خلعتی داده و مال فراوانی مرحمت کرد.

تَبَّاش به دست شیخ از گناه خویش توبه نموده و آن کار قبیح را ترک نمود و آن جناب به جهت وفای به نذر خویش تألیف مجمع البیان را شروع کرد و خداوند به او توفیق اتمام آن را اعطا فرمود. (1)

2- علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن علی اصفهانی) از قول حاجی میرزا علی نقی قزوینی: یکی از بازرگانان شاهرود از من خواهش کرد که از حاج شیخ حسن علی اصفهانی دعایی بگیرم که به برکت آن، خداوند فرزند پسری به وی عطا فرماید.

حاج شیخ فرمودند: نذر کند، پس از آنکه دارای پسر شد، مبلغ سی تومان بدهد.

پس از اندک زمانی، خداوند پسری به آن مرد عنایت کرد، ولی وی از دادن آن مبلغ استتکاف ورزید. خواستم از پول خود نذر آن مرد را ادا کنم، اما حاج شیخ از نیت قلبی من آگاه شدند و فرمودند: هر که پسر خواسته باید پول را بدهد. به تو ارتباطی ندارد.

یک بار دیگر که به آن مرد یادآوری کردم، گفت: خواست پروردگار بوده که فرزندی به من مرحمت کند، به کسی مربوط نمی شود.

ص: 43

تا یک روز که حاج شیخ برای امری به تجارت خانه من تشریف آورده بودند، جریان را به ایشان عرض کردم.

فرمودند: مانعی ندارد، پسر من از خودم و پول او هم متعلق به خود او باشد.

چند روزی گذشت. نامه ای از آن شخص دریافت کردم که نوشته بود: پسر من پیش از ظهر فلان روز در دامن نشسته بود، ناگهان و بدون هیچ مقدمه ای، به زمین افتاد و مرد.

وقتی دقت کردم، متوجه شدم درست در همان ساعت که حاج شیخ آن مطلب را فرمودند، فرزند آن مرد نیز افتاده و مرده است. (1)

3- آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (فرزند آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری): زمانی آیه الله حاج شیخ عبد الکریم مریض می شوند و برای استشفای آن بزرگوار گوسفندی می کشند، ولی حال ایشان که بهتر نمی شود هیچ، بلکه شاید رو به شدت هم می رود.

مرحوم حائری ابتدا از حضرت عباس (علیه السلام) گلایه کرده بودند، اما به زودی متوجه شده و با خود گفته بودند که: تو باید همان گوسفند خاصی را که نذر یا قصد کرده ای می کشتی، چه حق داشتی که گوسفند دیگری را قربانی کنی؟! و همین کار را هم انجام می دهد و شفا می یابد.

مرحوم والد می فرمود: عمل مزبور به قدری مؤثر بود که مقداری از گوشت های گوسفند دومی را خودم تقسیم کردم. (2)

4- حجة الاسلام موسی فخر روحانی: در سال های آخر عمر رژیم سابق، مخلص از سوی حسینیه اصفهانی های مقیم آبادان، برای سخنرانی دعوت می شدم و گه گاه نامه هایی از اعضای فریب خورده گروهک های وابسته به قدرت های خارجی می رسید که به لحاظ ایرادهای مندرج به اسلام در غالب آن ها، خود را موظف به پاسخگویی و رفع اشکال می دانستم.

در یکی از آن ها، نویسنده پرسیده بود: چرا آن همه پول با توجه به وضع رقت آور فقرا و تهیدستان جامعه، صرف طلاکاری در سقاخانه حسینیه شده است؟ ... .

گفتم: بهتر است با هیأت امنای حسینیه در این خصوص صحبت شود.

ص: 44

---

1- نشان از بی نشان ها ج 1/64.

2- چهره درخشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 1/444.

یکی دو نفر از آن‌ها در همان مجلس حضور داشتند. آنان پاسخ دادند: بهتر است با کسی که این در را خریده و آورده، صحبت کنید!

اتفاقاً بانی آن اقدام هم در مجلس بود. وقتی مشارالیه مورد سؤال قرار گرفت، پاسخ داد: من در یکی از سفرها به هنگام بازگشت به آبادان، یک باره متوجه شدم که بر اثر سرعت زیاد اتومبیل، لاستیک جلو ترکیده است و این در حالی بود که همه افراد خانواده ام با من در همان ماشین سواری نشسته بودند.

ماشین از کنترل من خارج شد و می‌دانستم اکثراً خواهیم مرد. در همان حالی که ماشین شروع به غلطیدن کرد، این جمله در قلبم گذشت: یا ابا الفضل! از قادر مطلق بخواه ما را از خطر حفظ کند، من هم در سقاخانه حسینه اصفهانی‌ها را طلاکاری می‌کنم.

ماشین چند بار غلطید و به صورتی در آمد که حاضر نشدم آن را با وسایل ممکن به آبادان ببرم و لذا همان جا ره‌ایش کردم، اما حتی یک نفر از سرنشینان آن هم خراشی بر نداشت.

همه می‌گفتند: چه شد که بعد از آن همه غلطیدن و از بین رفتن اتومبیل، هیچ کس طوری نشد؟!

لذا من هم به محض رسیدن به آبادان، به حسینه آمدم و با گرفتن اندازه ابعاد در سقاخانه، طرح عمل به نذر خود را شروع کردم و این چیز ناقابل را تقدیم این سقاخانه کردم. (1)

5- یکی از علماء معاصر از قول آیه الله شیخ محمد سراب تنکابنی: روزی راهی عتبات عالیات شدم. در راه دیدم مردی در جلوی مرکب من حرکت می‌کند و هر گاه کاروان اطراق می‌کرد، محو می‌شد و آن گاه که حرکت می‌کرد، دوباره پدیدار می‌گشت، تا اینکه یک وقت که در شب، قافله حرکت می‌کرد، دیدم همان مرد به عادت همیشگی پیشاپیش آن در حرکت است.

من به وضع حرکت او که پیاده راه می‌رفت، توجه کردم. دیدم مثل آن است که روی هوا راه می‌رود و پاهای او به زمین نمی‌رسد.

ترسیدم، ولی در عین حال او را صدا زده و از او پرسیدم: کیستی؟ و از کجایی؟

گفت: مردی هستم از طایفه جن. پیش از این، گرفتاری مهمی برایم پیش آمده بود. تعهد کردم هر گاه خدا مرا از این گرفتاری نجات بخشد در مسیر مرکب یکی از دانشمندان شیعه با پای پیاده به زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حرکت کنم. اینک اطلاع یافتن شما در قافله هستم، از فرصت استفاده کردم و به اداء نذر پرداختم. (2)

ص: 45

1- چهره درخشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 1/352.

2- داستان‌هایی از علماء/82.

6- آیه الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام زین العابدین باکویی: تاکنون دو نفر از اشخاصی را که از آن ها اولاد نمی شده است، می شناسم که نذر کرده اند؛ سه ماه در جبهه های جنگ علیه عراق با نیت خالصانه شرکت کنند تا بچه دار شوند، آنان پس از حضور در جبهه دارای بچه شدند. (1)

نکته: نذر غیر مسلمان نیز تأثیر دارد.

شاهد

شیخ محمدحسن مولوی قندهاری از قول مرحوم شیخ محمدباقر واعظ: در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و رفتم.

شب اول محرم یک نفر جواهرفروش فرانسوی با زوجه و پسر خود در مرکز ایرانی ها که من آن جا بودم، آمد و از آن ها تمنا کرد که من نذری دارم! شیخ روضه خوان خود را به این آدرس، ده شب بیاورید که برای من روضه بخواند.

حاضرین از من اجازه گرفتند و من هم چون از روضه ایرانی ها فارغ بودم، قبول نمودم.

حاضرین مرا برداشته و با فرانسوی به خانه اش بردند. یک مجلس روضه خواندم و هم وطنان استفاده نموده و گریه کردند. فرانسوی و فامیلش مغموم و مهموم گوش می دادند، فارسی نمی فهمیدند و تقاضای ترجمه را نمی نمودند تا شب تاسوعا به همین منوال بود.

شب عاشورا به واسطه اعمال مستحبه و خواندن دعاهای وارده و زیارت ناحیه مقدسه، منزل فرانسوی نرفتیم.

فردا آمد و ملول بود. عذر آوردیم که ما در شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم. قانع شد و تقاضا کرد پس برای شب یازدهم به جای شب گذشته بیاید تا ده شب نذر من کامل شود.

روضه که تمام شد صد لیره طلا برایم آورد.

گفتم: تا سبب نذر خود را نگوئید، قبول نمی کنم.

گفت: محرم سال گذشته در بمبئی صندوقچه جواهراتم را که تمام سرمایه ام بود، دزد برد. از غصه به حد مرگ رسیدم. بیم سگته داشتم. در زیر غرفه من جاده وسیعی بود و مسلمانان ذوالجناح بیرون کرده و با سر و پای برهنه و در حال سینه و زنجیر زدن عبور می کردند، من هم از پله فرود آمده و بین عزاداران مشغول عزاداری شدم. با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده ام را به من برساند، سال آینده هر جا باشم صد لیره طلا نذر روضه خوانی را می پردازم.

ص: 46

چند قدمی پیمودم شخصی پهلویم آمد با نفس تنگ و رنگ پریده، صندوقچه را به دستم داد و گریخت. حالم خوش شد. مقداری به راه رفتن ادامه دادم و بر خانه ام وارد شدم. صندوقچه را باز کردم و شمردم حتی یک دانه را هم دزدتصرف نکرده بود. بابی أنت و أمی یا ابا عبد الله! (1)

ص: 47

---

1- داستان های شگفت/353.

تربت سید الشهداء (علیه السلام) در درمان بیماری های روحی و جسمی، و هم چنین حل بسیاری از مشکلات مانند اکسیر اعظم، عمل می نماید.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: در تربت قبر حسین (علیه السلام) شفای هر دردی است و آن بزرگ ترین دارو و دواست. (1)

شاهد

1- محمد بن عیسی از قول فردی: حضرت امام رضا (علیه السلام) برای من از خراسان بسته لباسی که وسطش مقداری خاک بود، فرستاد. از مردی که بسته را آورده بود، پرسیدم: این خاک چیست؟

گفت: خاک قبر امام حسین (علیه السلام) است. تا به حال نشده که حضرت لباسی یا چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن مقداری تربت حسینی (علیه السلام) نگذارد و می فرماید: این تربت به اذن و مشیت خداوند متعال امان (از بلاها) است. (2)

2- در یکی از سال ها سیل عظیمی محلات مجاور رودخانه صفارود (در رامسر) را تهدید به خرابی می کرد و مرحوم ملا علی بن عبد الرزاق در کنار رودخانه مقداری از تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) زیر خاک قرار داد که بلافاصله سیل مسیر خود را تغییر داد و ابتدا آسیبی به آن محل ها نرسید و تاکنون هم چندین بار سیل آمده و آن محل مصون مانده است. (3)

3- زنی زانیه بود. او آن قدر بی رحم بود که فرزندان ولد الزنای خود را با آتش می سوزاند، تا کسی از نزدیکانش از کارش مطلع نگردد، و هیچ کس جز مادرش از عمل زشت او مطلع نبود.

ص: 48

1- کتاب المزار/143.

2- کتاب المزار/144.

3- بزرگان رامسر ج1/97.



وقتی که مرد، او را دفن نمودند، اما زمین، جسد او را قبول نکرده و او را از خاک بیرون انداخت، پس قبر دیگری درست کرده و او را آن جا دفن نمودند، اما باز هم زمین او را قبول نکرده و جسدش را بیرون انداخت، اقوام و نزدیکانش خدمت حضرت صادق (علیه السلام) آمده و داستان را به عرض حضرت رساندند.

حضرت به مادر آن زن فرمود: این زن در عمرش چه گناهی را انجام می داده است؟

مادرش واقعیت امر را بیان کرد.

حضرت فرمود: زمین، این زن را قبول نمی کند، زیرا او خلق خداوند را با عذاب خداوند (آتش) عذاب می کرده است، قدری تربت حسین (علیه السلام) در قبرش بگذارد.

سپس مقداری تربت در قبرش گذاشتند و قبر به خواست خداوند، بدن آن زن را قبول نمود. (1)

4- مرحوم آیه الله سید حسین بروجردی (درباره علت اینکه در اواخر عمر نزدیک به 90 سال خود، بدون استفاده از عینک، خطوط بسیار ریز حواشی کتب را به راحتی می خواند و هیچ گونه ناراحتی ای از ناحیه چشم ندارد): در ایامی که در بروجرد بودم، به ناراحتی و درد چشم بسیار شدیدی مبتلا شدم. این ناراحتی، مقارن با روزه ایام عاشورا در منزل بود.

روز عاشورا این ناراحتی به حدی شدت گرفت که تصمیم گرفتم در مجلس شرکت نکنم، ولی باز منصرف شدم و دریغم آمد که روز عاشورا - ولو به عنوان استشفاء - در مجلس روزه حاضر نشوم.

در بروجرد رسم بود که در روز عاشورا جماعتی از علماء و در رأس آنان سادات طباطبایی در هر سن، از اذان صبح گیل می گرفتند و با خواندن نوحه و زدن سینه، به صورت منظم در مجالس شرکت می کردند. البته سایر طبقات مردم نیز به مقتضای نذری که می کردند در این دسته شرکت داشتند.

وقتی این دسته به منزل ما آمدند، من از روی پای یکی از آنان مقداری گیل برداشتم و به دیدگان بیمار خود مالیدم.

به فاصله کوتاهی این ناراحتی رفع شد و من پس از آن به هیچ کسالت چشمی مبتلا نشدم و حتی محتاج عینک نیز نگردیدم. (2)

5- حجة الاسلام عبد الحسین رضوی هشترودی (از علماء آذربایجان): در دوران طلبگی ما، زنی ناپاک در حرم مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) در صدد اغفال بانوی پاکدامنی بود، اما وقتی با دو دستش ضریح مطهر

ص: 49

1- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ج 7/386.

2- داستان هایی از علماء/80.

را گرفته بود، هر دو دستش به ضریح مطهر چسبیده و با هیچ چاره ای نتوانستند دست هایش را از ضریح جدا کنند.

به محضر آیه الله حجّت مشرف شده و حلّ مشکل را از محضر ایشان خواسته بودند.

آیه الله حجّت فرموده بودند: مقداری از تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در آب حل کنند و روی دست های آن زن بدفرجام بریزند، چون تربت امام حسین (علیه السلام) مشکل گشای هر درد بی درمان است.

هنگامی که آب محتوی تربت را به روی دست های او ریختند، دست هایش از ضریح جدا شد، ولی چون مورد غضب حضرت معصومه (سلام الله علیها) قرار گرفته بود، بعد از آن حادثه عقل خود را از دست داد.

او همواره در کوچه و بازار می گردید و مایه عبرت دیگران بود، تا روزی که زیر ماشین رفت و عمر نامیمونش به سر آمد. (1)

ص: 50

شاهد

محبی الدین اربلی: روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم مردی نزد او نشسته و چرت می زند. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان گشت.

پدرم پرسید: این زخم چه بوده است؟

گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم.

به او گفتند: تو کجا و جنگ صفین کجا؟!!

گفت: «وقتی به مصر سفر می کردم، مردی از اهل «غزه» با من همراه گردید. در بین راه درباره جنگ صفین به گفت و گو پرداختیم.

هم سفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون علی (علیه السلام) و یارانش سیراب می کردم!

من هم گفتم: اگر من نیز در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و پیروانش سیراب می نمودم، اینک من و تو از یاران علی (علیه السلام) و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم.

با هم درآویختیم زد و خورد مفصلی نمودیم. ناگهان متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته ام، دارم از هوش می روم.

در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نيزه اش بیدار می کند. چون چشم گشودم، از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید و در دم بهبودی یافت، آن گاه گفت: همین جا بمان و بعد اندکی ناپدید شد و سپس در حالی که سر بریده هم سفرم را که با من به نزاع پرداخته بود، در دست داشت، با چهارپایان او برگشت و گفت: این سر دشمن تست، توبه یاری ما برخاستی، ما هم تو را یاری کردیم چنان که خداوند هر کس که او را یاری کند، نصرت می دهد.

پرسیدم: شما کیستید؟

گفت: من صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستم. سپس فرمود: از این به بعد هر کس پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو: ضربتی است که در صفین برداشته ام». (1)

ص: 51

شاهد

1- دو تن از وعاظ برجسته آذربایجان، در دوران گذشته، عازم حج بودند و دست گاه های امنیتی برای آن ها مشکل ایجاد کرده بود و از رفتن آن ها جلوگیری می کرد تا اینکه آخرین روز پروازهای حج فرا رسید.

این دو روحانی که تلاش های خود را برای برطرف کردن موانع سازمان امنیت بی نتیجه دیدند، به قم آمدند تا مشکل خود را با یکی از مراجع آن روز در میان بگذارند.

آن مرجع والا مقام یادداشتی به یکی از نمایندگان مجلس سنا، موسوم به احمد خان بهادری مرقوم فرمودند تا برای رفع مشکل آن ها اقدام نماید.

این دو روحانی با شتابی هر چه تمام تر به سوی تهران عزیمت نمودند تا پیش از انقضاء وقت اداری، خود را به تهران برسانند تا شاید بتوانند با آخرین پرواز، توفیق تشریف به حرمین شریفین را پیدا کنند.

وقتی به حدود منظریه می رسند، متوجه می شوند که در اثر شتاب زدگی، از تشریف به حرم کریمه اهل بیت (علیهم السلام) غفلت نموده اند. تصمیم می گیرند که برگردند، ولی می ترسند که تا پایان وقت اداری به تهران نرسند و از تشریف به سرزمین وحی محروم شوند، لذا مدتی گفت و گو می کنند تا اینکه به این نتیجه می رسند که مسافرت قم بدون زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) کمال بی ادبی است، ما باید به زیارت بی بی (سلام الله علیها) مشرف شویم، اگر از عنایت بی بی (سلام الله علیها) بتوانیم به موقع به تهران برسیم، زهی سعادت، و اگر نتوانستیم و از حج محروم شدیم، لا اقل این بی ادبی را به ساحت مقدس حضرت معصومه (سلام الله علیها) مرتکب نشویم و لذا از همان جا ماشین را سر و ته می کنند و با یک دنیا اخلاص به عتبه بوسی حضرت معصومه (سلام الله علیها) مشرف می شوند.

در اثنای زیارت می بینند که سناتور بهادری نیز مشغول زیارت است. همان جا یادداشت را تقدیم می کنند و او نیز دست نویس آن مرجع گران قدر را بر دیده می نهد و همان جا دستور حلّ مشکل را صادر می کند و بدین سان از برکت عنایت حضرت معصومه (سلام الله علیها) آن دو روحانی با اخلاص به مقصود خود نائل می شوند و به طواف کعبه مقصود توفیق می یابند.

این دوروحانی گرانمایه اگر ادب به خرج نمی دادند و برای عتبه بوسی آستان مقدس حضرت معصومه (سلام الله علیها) مراجعت نمی کردند، با توجه به اینکه شخص مورد نظر در تهران نبود و آن روز آخرین روز پروازهای حج بود، از زیارت خانه خدا محروم می شدند. [\(1\)](#)

2- آیه الله محمدتقی بهجت: نقل می کنند: پیش از پادشاهی سلطان سلیم، او را در اطاقی حبس کردند.

وی مطلع شد که در طاقچه آن قرآن گذاشته اند. شب تا صبح دست به سینه برای احترام قرآن و در برابر آن ایستاد. می گویند: علت سلطنت او و فرزندانش در اثر همان احترام بوده است! [\(2\)](#)

3- یکی از شیعیان به قصد زیارت قبر آقا و مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ایران حرکت کرد تا به گمرک رسید. آن شخصی که مسؤول گمرک بود، او را خیلی اذیت کرده و به شدت او را کتک زد.

مرد شیعه که به سختی مضروب و ناراحت شده بود، گفت: به نجف می روم و از تو به آن حضرت شکایت می کنم.

گمرک چی گفت: برو و هر چه می خواهی بگو. من از کسی ترسی ندارم.

مرد شیعه به نجف اشرف رفت و خودش را به قبر مطهر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) رساند و پس از انجام مراسم زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! باید انتقام مرا از این گمرکچی بگیری.

مرد در طی روز چند بار دیگر به حرم مشرف شد و هر بار خواسته اش را تکرار کرد.

آن شب در عالم خواب آقائی را دید که بر اسب سفیدی سوار شده بود و صورتش مانند شب چهارده می درخشید. حضرت مرد شیعه را به اسم صدا زد.

مرد شیعه متوجه حضرت شده و پرسید: شما کیستید؟

حضرت فرمود: من علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم. آیا از گمرک چی شکایت داری؟

مرد عرض کرد: بله! ای مولای من! او به واسطه دوستی ما به شما مرا به سختی آزار داده و من از شما می خواهم که انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر.

مرد عرض کرد: از خطای او نمی گذرم.

حضرت سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از مرد خواست که گمرک چی را عفو کند، اما در هر بار، مرد با سماجت بسیار برخواسته اش اصرار ورزید.

1- کرامات معصومیہ 3/ ک33.

2- در محضر حضرت آیة اللہ العظمیٰ بہجت، کتاب اول (600 نکتہ)/170.

روز بعد، مرد خواب خود را برای زائران تعریف کرد. همه گفتند: چون امام فرموده که او را ببخشی، از فرمان امام سرپیچی نکن. باز هم مرد، حرف های دیگران را قبول نکرد و دوباره به حرم رفت و خواسته اش را تکرار کرد.

آن شب هم مانند شب قبل امام در خواب او ظاهر شده و به وی فرمود که: از خطای گمرک چی بگذرد.

یک بار دیگر مرد حرف امام را نپذیرفت.

شب سوم، امام به مرد فرمود: او را به من ببخش، زیرا کار خیری کرده است و من می خواهم تلافی کنم.

مرد پرسید: ای مولای من! این گمرک چی کیست و چه کار خیری کرده است؟

حضرت، اسم او و پدرش و جدش را بیان کرد و فرمود: چند ماه پیش در فلان روز، فلان ساعت، او با لشکرش از سماوه به سمت بغداد می رفت. در بین راه وقتی چشمش به گنبد من افتاد، از اسب پیاده شد و برای من تواضع و احترام کرد و در میان لشکرش پا برهنه حرکت نمود تا اینکه گنبد من از نظرش ناپدید شد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می شوم که این کارت را در قیامت تلافی کنم.

مرد از خواب بیدار شد و سجده شکر به جای آورد و سپس به شهر خود مراجعت نمود.

در بین راه گمرک چی به او رسید و از او پرسید: آیا شکایت مرا به امام کردی؟

مرد پاسخ داد: آری! اما امام تو را به خاطر آن ادب تواضع و احترامی که به ایشان نموده بودی، عفو کرد. سپس ماجرا را به طور دقیق برای او بازگو کرد.

وقتی گمرک چی فهمید که خواب درست بوده و مطابق با واقعیت می باشد، بلند شد، دست و سر و پای مرد شیعه را بوسید و گفت: به خدا قسم هر چه که امام فرموده حق و راست است.

سپس گمرک چی از عقیده باطل خود توبه کرد و به مذهب شیعه در آمد و به همین مناسبت تمام زائران را سه روز مهمان کرد. سپس همراه زائران به زیارت قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و در نجف هزار دینار بین فقراى شیعه تقسیم نمود.

بدین ترتیب این مرد به خاطر ادب و احترامی که به قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرده بود، عاقبت بخیر شده و به راه راست هدایت شد.

(1)

ص: 54

4- حجة الاسلام علی أبو الحسنی (منذر) (از روحانیون حوزه علمیه قم) از قول پدرش: در زمان رژیم سابق، در یکی از بیمارستان های تهران، شخصی ارمنی گرفتار مرضی سخت بود و رنج بیماری، او را در شدت و تعب افکنده بود.

نیمه یکی از شب ها که با شب تاسوعا مقارن بود، فرد مزبور یکی از پرستاران (به اصطلاح مسلمان، اما لابلالی) بیمارستان را دید که با یک بطری عرق، داخل اتاق وی شده و نزدیک تخت او روی زمین بساط عیش و نوش گسترده است!

شخص ارمنی، در اثر معاشرتی که با جامعه اسلامی ایران داشت، خوب می دانست که شرابخواری از دیدگاه اسلام کاری بس زشت و نکوهیده قلمداد می شود و علاوه بر آن، جماعت شیعیان شب و روز تاسوعا را متعلق به یکی از چهره های مقدس مذهبی خویش (آقا أبو الفضل العباس (علیه السلام)) دانسته و بسیار محترم می شمارند و حتی افراد بی بند و بار و سست ایمان نیز در چنین اوقاتی می کوشند تا از اعمال حرام و ناروا دوری جویند، از این روی، از کار زشت آن پرستار مسلمان و شیعه، سخت به شگفت آمده و بی اختیار زبان ملامت گشود که: فلانی! من ارمنیم و مثل تو مسلمان نیستم که حرمت چنین شیئی را بر خود واجب می شمارم، اما تو، ناسلامتی، مسلمانی و این شب هم در آئین شما شیعیان شیئی مقدس تلقی می شود. شرمت نمی آید که در برابر کسی چون من که دینی دیگر دارد، مقدسات مذهب خویش را زیر پا می گذاری و حرمت این شب را نگه نمی داری!؟

متأسفانه این پند صادقانه، به جای آنکه آن مسلمان شناسنامه ای را به خود آورده و به توبه و تبه وادارد، او را شدیداً خشمگین ساخت و باعث شد که هر چه فحش و فضااحت در چننه دارد، نثار بیمار کند. ساکت شو مردک ارمنی، ... هذیان نگو، ... این فضولی ها به تو نیامده است...!

شخص ارمنی که در آتش مرض می سوخت، از اینکه می دید به خاطر یک تذکر صادقانه، این چنین مورد توهین و هتاک قرار گرفته، سخت غمین و ناراحت شد و دلش شکست و در حالی که قطرات اشک از گوشه های چشمش سرازیر شده بود، پتو یا شمد را بر سر کشید و خود را از چشم آن ننگ مسلمانی پنهان کرد و ساعتی بعد خواب بر او مستولی شد.

عالمی بود و اوضاعی! در عالم خواب، به گونه ای شگفت (که مرحوم پدرم آن را توضیح داد، ولی متأسفانه جزئیات آن از خاطرم رفته است) به حضور سالار شهیدان و برادر گرامیش أبو الفضل العباس (علیهما السلام) رسید و آن بزرگواران، به پاس دفاع جانانه ای که وی از حرمت تاسوعا و صاحب آن کرده و در این راه توهین ها شنیده بود، او را مورد التفات و عناوینی خاص قرار داده و نوید شفا به وی می دهند.

زمانی که ارمنی مزبور از خواب بیدار شد، اثری از رنج و مرض در خود ندید و فردای آن روز نیز دکترها پس از آزمونی دقیق گواهی دادند که: بیمار به نحوی معجزه آسا بهبود یافته است.



ماجرای پند ارمنی به پرستار مزبور و پاسخ توهین بار وی و دل شکستگی ارمنی و تشریفش در خواب به محضر سالار شهیدان و پرچمدار کربلا (علیهما السلام) و خبر بهبودیش به دست آن بزرگواران، همچون بمبی در بیمارستان و محیط اطراف صدا کرد و نقل محفل مؤمنین گردید. از همین روی، پس از انتقال شخص ارمنی به منزل، جمع کثیری از مسلمین محل، به صورت دسته جمعی روانه منزل او شدند تا ضمن عرض تبریک شفا، از همت وی در دفاع از ساحت آل الله (علیهم السلام) تشکر کنند.

(پدرم به این جای داستان که رسید، در حالی که قطرات اشک از چشم وی و مستمعان می ریخت، با لحنی سوزناک، آخرین پرده داستان را - که حاوی پیام آن نیز هست - چنین نقل کرد:) زمانی که مردم متدین در برابر خانه شخص ارمنی اجتماع کردند، او که در کنار پنجره طبقه بالا ایستاده و از اظهار لطف آن جماعت تشکر می کرد، ناگهان سخنی گفت که انبوه جمعیت را غرق در ضجه و ناله کرد. او فریاد کشید: ما ارمنی ها، اگر دنیایمان، چنان که باید، آباد و روبراه نیست و در زندگی با هزار و یک مشکل روبروئیم، عجیبی نیست. عجب از شما مسلمان ها و شیعه هاست که چنین پیشوایان کریم و آقا و بزرگواری دارید و در عین حال در مشکلات دست و پا می زنید؟! مسلمان ها! چرا شفای دردهایتان را از این بزرگواران نمی گیرید؟! (1)

نکته: کسانی که بی ادبی نموده و حرمت مقدسات را نگه نمی دارند، مشمول خشم و غضب خداوند خواهند شد.

شاهد

1- حجة الاسلام محمد رضا خورشیدی: در بابل قابله بسیار متدینی بود که حدود بیست و پنج سال پیش وفات کرد. بارها این کرامت و معجزه که نتیجه گستاخی به حضرت أبو الفضل (علیه السلام) است را برای والده ما نقل کرد و من هم بارها از والده ام شنیدم.

آن مرحومه می گفت: شوهرم معمولاً - شراب و عرق می خورد و برای او عادی بود. در بابل و مازندران هفتم محرم متعلق به أبو الفضل (علیه السلام) است و در تکایا و خیابان ها و امام زاده ها، هزاران گاو و گوسفند نذری به اسم أبو الفضل (علیه السلام) قربانی می کنند.

در شب هفتم محرم متوجه شدم که شوهرم گوشت نذری أبو الفضل (علیه السلام) را که کسی به خانه ما آورده بود، می خواهد همراه شراب بخورد. من خیلی ناراحت شدم. گفتم: شب هفتم محرم شراب نخور.

گفت: می خورم.

گفتم: پس گوشت نذری را همراه شراب نخور.

ص: 56

1- چهره در خشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 1/333.

گفت: هم گوشت نذری و هم شراب را با هم می خورم.

هر چه اصرار کردم، فایده نداشت و شوهرم احترام اطعام متعلق به نام أبو الفضل (علیه السلام) را نگه نداشت.

او، هم گوشت نذری أبو الفضل (علیه السلام) را خورد و هم شراب را زهر مار کرد و سپس برای استراحت به سوی رخت خواب کنار اتاق رفت.

ناگهان زلزله آمد. با اینکه زلزله خفیفی بود و هیچ صدمه و خسارتی در شهر وارد نشد، ولی یکی از شیشه های بزرگ ترشی که در طاقچه بالا بود، مستقیم روی سر شوهرم افتاد و سر شوهرم شکست و خونین شد.

عجیب این بود که در اثر همین ضربه، شوهرم عقیم شد و با اینکه قبل از آن دارای چند فرزند بودیم، ولی بعد از این صحنه دیگر تا آخر عمر هیچ معالجه ای فایده نکرد و او تا آخر عقیم ماند. (1)

2- حجة الاسلام محسن قرائتی: ایام سوگواری حضرت رضا (علیه السلام) بود. چند جوان برای عیاشی به طرف دشت و صحرا حرکت کردند.

یکی از آنان گفت: امروز روز شهادت امام رضا (علیه السلام) است، بیائید حریم نگه داریم.

دو نفر از جوان ها با جسارت و بد دهنی به دنبال بد مستی رفتند، اما همین که مشغول تفریح و عیاشی شدند، صاعقه ای آمد و آن دو را سوزاند و بقیه مریض شدند و تنها جوان اولی جان سالم به در برد. (2)

ص: 57

---

1- چهره درخشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 3/605.

2- خاطرات ج 2/101.

در پاره ای از اوقات، خداوند برای اینکه بنده گمراهش را به راه آورده و به صراط مستقیم هدایت نماید، او را مشمول عنایت خاصش می نماید.

شاهد

سید فتح شاه: «حکیم عزت الله به عمویم گفت: مرد صالحی در شب جمعه، علی (علیه السلام) را در خواب دید که به او می گوید: به مردم خبر بده که ما آمده ایم تا هر که در شب جمعه شفا بخواند، آن را در این جا بیابد.

آن شخص صالح وقتی از خواب بیدار شد، خواب را فراموش کرد و تا سه شب این جریان تکرار گشت و در شب سوم حضرت، شلاقی به او زدند تا یادش نرود (و به قولی همان شب اول شلاقش زدند).

فردا صبح، آن فرد صالح، خواب خویش را برای مردم تعریف کرد و شب جمعه آینده جمعیت زیادی از کور و شل و زمین گیر و... در آن محل (1) جمع شدند و فریاد یا علی! یا علی! بلند نموده تا از هوش رفتند و بعد از این بود که فریاد شفا یافتم، شفا یافتم، از هر طرف بلند گشت».

جناب سید فتح شاه در آن مکان دیواری کشیده و در هر گوشه اش پرچی بلند نمود و هر شب جمعه جمعیت زیادی از هر سو به این مکان می آمدند و تا دو سال در این شفاخانه باز بود تا اینکه شهرتش در همه جا پخش گشت و سنی های متعصب افغان، شروع به آزار و اذیت مردم و گلوله باران این مکان نمودند و در شفاخانه بسته گشت.

آن شخص صالح، علی (علیه السلام) را در خواب دید که می فرمود: ما برای اتمام حجت آمده و مردم را شفا دادیم، اما دل این ها سنگ است، لذا ما هم برگشتیم. (2)

ص: 58

---

1- ظاهراً محلی بین منطقه جلال آباد و لمغان افغانستان بوده است.

2- ترجمه دار السلام ج 2/112.

سخن حجج الله علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) (در رابطه با آیه شریفه: «وَأَسَدٌ تَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ») «از صبر و نماز کمک بگیرید»): (منظور از صبر (همان) روزه است. هرگاه برای کسی سختی و گرفتاری ای پیش آمد، باید روزه بگیرد، خداوند می فرماید: «از صبر و نماز کمک بگیرید» صبر (همان) روزه است. (1)

ص: 59

اشاره

محبت و خدمت به خلق الله چه نسبت به حیوانات و چه انسان ها، و در انسان ها نیز چه نسبت به غیر مسلمان و چه مسلمان، و در میان مسلمانان هم چه نسبت به عزیزان و حق داران و چه غیر این ها، همگی باعث لطف و عنایات خاصه خداوند می گردد.

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: هر کس دستش را برای نعمت دادن (به دیگران) باز نماید، نعمتش را از نابودی حفظ کرده است. (1)

سخن اولیاء الله

آیه الله تالّهی همدانی: وقتی که ما یک دیگر را فراموش نکردیم و به درد یک دیگر رسیدیم و به هم کمک های مؤثر و مفید کردیم، بسیاری از بلاها رفع و دفع می شود و رحمت خدا شامل حال ما خواهد شد. (2)

اول: احسان و محبت به حیوانات

اشاره

شاهد

1- حسین بن علی: «این سخن از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نزد من صحیح است که فرمود: بعد از نماز، بهترین اعمال نزد خداوند این است که انسان بدون معصیت در قلب مؤمن ادخال سرور نماید. من یک روز غلامی را دیدم با سگی غذا می خورد. به وی گفتم: چرا این عمل را انجام می دهی؟

گفت: یا ابن رسول الله! من مغموم می باشم. می خواهم این سگ را مسرور کنم، شاید من هم مسرور گردم، غم و اندوه من این است که مالک من شخصی یهودی است و من (در) نظر دارم از وی جدا شوم».

امام حسین (علیه السلام) مبلغ دویست اشرفی نزد مالک آن غلام برد.

ص: 60

1- غرر الحکم/379.

2- رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/بخش چهارم، فصل اول، خدمت به خلق.

یهودی گفت: این غلام من فدای قدم تو باد و این باغ و بستان را نیز به آن غلام بخشیدم و این مبلغ پول را هم که دادی به شما تقدیم نمودم.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: من نیز این پول را به تو بخشیدم.

یهودی گفت: من هم قبول کردم و این پول را به آن غلام بخشیدم.

امام حسین فرمود: من نیز آن غلام را آزاد نمودم و این پول و باغ را به او بخشیدم.

زن آن یهودی گفت: من همین الآن اسلام اختیار نمودم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم.

شوهرش گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه ام را به همسرم بخشیدم!! (1)

2- میرزا أبو القاسم عطار تهرانی از قول مرحوم اعتماد الواعظین تهرانی: در سالی که نان در تهران به سختی به دست می آمد، روزی میر غضب باشی ناصرالدین شاه به طاق آب انباری می رسد و صدای ناله سگ هایی را می شنود. پس از تحقیق می بیند سگی زائیده و بچه هایش به او چسبیده و چون در اثر بی خوراکی پستان هایش شیر ندارد، بچه هایش ناله و فریاد می کنند.

میر غضب باشی سخت متأثر می شود. از دکان خبازی ای که در نزدیکی آن محل بود، مقداری نان می خرد و جلوش می اندازد و همان جا می ایستد تا سگ می خورد و بالأخره پستان هایش شیر می آورد و بچه هایش آرام می گیرند و سرگرم خوردن شیر از پستان های مادر می شوند.

میر غضب باشی، مقدار خوراک یک ماه آن سگ را از آن نانوايي می خرد و نقدا پولش را می پردازد و می گوید: هر روز باید شاگردت این مقدار نان به این سگ برساند و اگر یک روز مسامحه شود، از تو انتقام می کشم.

در همان ایام میر غضب باشی با جمعی از رفقاییش میهمانی دوره ای داشتند، به این تفصیل که هر روز عصر، گردش می رفتند و تفرج می کردند و برای شام در منزل یکی با هم شام صرف می نمودند تا شبی که نوبت میر غضب باشی شد.

زنی داشت که تقریباً در وسط شهر تهران خانه اش بود و وسایل پذیرایی در خانه اش موجود بود و زنی هم تازه گرفته بود و نزدیک دروازه شهر منزل داشت.

به زن قدیمی خود پول می هد و می گوید: امشب فلان تعداد میهمان دارم و برای صرف شام می آییم و باید کاملاً تدارک نمایی.

زن قبول می کند و طرف عصر با رفقاییش بیرون شهر رفته و تفرج می کنند.

ص: 61

تصادفا تفریح آن روز طول می کشد و مقدار زیادی از شب می گذرد. هنگام مراجعت، رفقای می گویند: دیر شده و سخت خسته شدیم. همین در دروازه که منزل دیگر تو است، می آییم.

میر غضب باشی می گوید: این جا چیزی نیست و در خانه وسط شهری کاملاً تدارک دیده شده، باید به آن جا برویم.

بالآخره رفقا راضی نمی شوند و می گویند: ما امشب در این جا می مانیم و به مختصری غذا قناعت می کنیم و آن چه در آن خانه تدارک کرده ای، برای فردا باشد.

میر غضب باشی به ناچار قبول می کند و مقداری نان و کباب می خرد و آن ها می خورند و همان جا می خوابند.

هنگام سحر از صدای ناله و گریه بی اختیاری میر غضب باشی همه بیدار می شوند و از او سبب انقلاب و گریه اش را می پرسند.

می گوید: در خواب امام چهارم حضرت سجاد (علیه السلام) را دیدم. به من فرمود: احسانی که به آن سگ کردی مورد قبول خداوند عالم واقع شد و خداوند در مقابل آن احسان، امشب جان تو و رفقای را از مرگ حفظ فرمود، زیرا زن قدیمی تو از غیظی که به تو داشت، سمی تدارک کرده و در فلان محل از آشپزخانه گذاشته بود تا داخل خوراک شما کند، فردا می روی آن سم را برمی داری و مبادا زن را اذیت کنی و اگر بخواهد او را به خوشی رها کن (و طلاق بده و) دیگر آنکه خداوند به تو توفیق تو به خواهد داد و چهل روز دیگر به کربلا سر قبر پدرم حسین (علیه السلام) مشرف می شوی.

پس صبح به رفقا می گوید: برای تحقیق صدق خوابم بیائید به خانه وسط شهری برویم.

با هم می آیند و وقتی وارد می شود، زن اعتراض می کند که: چرا دیشب نیامدی؟

به او اعتنایی نمی کند و با رفقای به آشپزخانه می روند و به همان نشانه ای که امام (علیه السلام) فرموده بود، سم را بر می دارد و به زن می گوید: دیشب چه خیالی درباره ما داشتی؟ اگر امر امام (علیه السلام) نبود، تلافی می کردم، لکن به امر مولایم با تو احسان خواهم کرد. اگر مایلی در همین خانه باش و من با تو مثل اینکه چنین کاری نکرده بودی رفتار خواهم کرد و اگر میل فراق داری تو را طلاق می دهم و هر چه بخواهی به تو می دهم.

زن می بیند رسوا شده و دیگر نمی تواند با او زندگی کند، طلب طلاق می کند و او هم با کمال خوشی طلاقش می دهد و خوشنودش کرده و رهایش می کند.

از شغل خودش هم استعفا می دهد و استعفایش مورد قبول واقع می شود. آن گاه مشغول توبه و ادای حقوق و مظالم گردیده و پس از چهل روز به کربلا مشرف می شود و همان جا می ماند تا به رحمت حق واصل می گردد. (1)

## آزار و اذیت حیوانات

همان طور که در لطف و محبت به حیوانات، عنایت خداوند قرار دارد، در آزار و اذیت آنان نیز خشم خداوند، خوابیده است.

شاهد

حجة الاسلام سید عبد الله فاطمی نیا از قول یکی از صالحان: پیره زنی خدمت حاج شیخ رجب علی خیاط تهرانی که اهل مکاشفه بود، آمد و گفت: آقا! پسرم جوان است و مریض شده. هر چه حکیم آورده و دوا نموده ام، بی فایده بوده و تمام اطباء جوابش کرده اند، یک فکری بکنید.

شیخ سرش را پائین انداخت، لحظاتی تأمل کرد و بعد فرمود: پسرت سلاخ است؟

گفت: بله!

شیخ فرمود: خوب نمی شود.

گفت: چرا؟

فرمود: به خاطر اینکه گوساله ای را جلوی مادرش کشته است و پسر شما دو سه روز بیشتر زنده نیست، او دلی را سوزانده، آن هم دل یک حیوانی، و آن حیوان آه کشیده و پسرت می میرد.

مادر جوان گفت: آشیخ! کاری بکن پسرم نمیرد و بعد شروع به گریه کرد.

آشیخ فرمود: آخه من چه کنم؟ دست من که نیست. پسرت دلی را سوزانده و آه آن حیوان او را گرفته است و بعد هم آن جوان مُرد. (2)

## دوم: احسان و محبت به غیر مسلمان

### اشاره

سخن حجج الله

عیسی مسیح: مثل خورشید باش (که هم) بر صالح می تابد و (هم) بر فاجر. (3)



1- داستان های شگفت/109.

2- داستان هایی از مردان خدا/ دل سوزاندن.

3- إقبال الأعمال/213.

آیه الله محمدتقی بهجت: دعا برای کفار، آن ها را از مخلد بودن در نار جهنم نجات می دهد. مرحوم سید بن طاوس فرموده اند: در شب قدر دعا کردن برای کفار اولی است، چون خدا می خواهد آن ها را از خلود در نار نجات دهد. برای دوستان خدا و دوستان دوستان خدا (هم) دعا کنید. (1)

شاهد

1- حاج میرزا خلیل تهرانی: من در علم طب چندان درس نخوانده و استادی ندیده بودم. همه این مهارت و بصیرت از برکت یک نان دادن بود و آن، چنان بود که: در ایام جوانی به قصد زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) به قم مشرف شدم و در آن جا و بلکه در جاهای دیگر، گرانی سختی بود، به طوری که نان به زحمت به دست می آمد و در آن زمان، مابین دولت ایران و روس نزاع و درگیری بود و اسیرانی از زن و مرد و صغیر و کبیر آورده و در سایر شهرها پراکنده کرده بودند.

من در یکی از حجره های دارالشفاء منزل کرده بودم. روزی به بازار رفتم و با رنج فراوان نانی به دست آوردم. در حال بازگشت به حجره بودم که در بین راه نگاهم به زنی از اسرای مسیحی که طفلی در بغل گرفته و رخسارش از گرسنگی زرد شده بود، افتاد.

وقتی مرا دید، گفت: شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر می کنید و گرسنه نگه می دارید.

دلم به حال او سوخته و آن نان را به او دادم و از او گذشتم.

در آن روز چیزی نخوردم و شب هم چیزی نداشتم. تنها در حجره ام نشسته بودم که ناگاه مردی داخل شده و گفت: دردی بی بی مرا بی طاقت کرده، آیا طبیبی سراغ نداری تا علاجش را بپرسم؟

بر زبانم جاری شد که فلان چیز خوب است.

گمان کرد که من طبیبم، پس به منزل رفته و آن دوا را درست کرد و آن زن فوراً بهبودی یافت.

ساعتی طول نکشید که همان مرد با ظرفی از غذاهای رنگارنگ و یک عدد اشرفی برگشت و معذرت خواهی و تشکر بسیار نمود.

فردا آن زن قضیه درد و دوا را فوری خود را برای آشنایان نقل کرد که: چنین طبیب و مداوایی ندیده بودم و یکی از آن ها که به پاره ای امراض مبتلا بود، جویای منزل شده و به سراغم آمد.

من نیز به همان نحو بدون شناختن اصل مزاج و طبیعت آن دوا، چیزی به او گفتم و او خورد و شفا یافت.

ص: 64

خبر منتشر شد. مردم بر من هجوم آوردند و من هم به همان نحو چیزی می گفتم و خوب می شدند.

سود زیادی به دستم آمد، پس کتاب تحفه حکیم مؤمن - که درباره علم طب است - را پیدا کرده تا اسامی مفردات و مزاج آن ها را یاد بگیرم. چند وقتی در آن جا ماندم و سپس به تهران برگشته و مشغول مراجعه به کتب شدم و در اندک زمانی، معروف و مشهور گشته و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همه آن از اثر ایثار آن قرص نان بود. (1)

2- سید بن طاوس: در شب مبارکی از ماه رمضان بعد از اینکه مدتی از تصنیف این کتاب (إقبال الأعمال) می گذشت، در وقت سحر برای کسانی که به طور معمول انسان دوست دارد و خوب است که اول برای آن ها دعا کند، و برای خودم و برای کسانی که سزاوارند برایشان از خداوند توفیق بخواهم، دعا می کردم که ناگاه به فکرم رسید که سزاوار است ابتدا برای منکران ربوبیت الهی و نعمات او و کوچک شمارندگان حریم الهی و تغییر دهندگان حکمت و خلیفه خداوند در میان مردم، دعا شود، به این گونه که (از خداوند) خواسته شود از آن گمراهی که در آن هستند خارج گشته و هدایت شوند، زیرا جنایت و ناسپاسی آن ها نسبت به ربوبیت خدا و حکمت الهی و جلالت پیامبری و نبوت، بدتر و شدیدتر از ناسپاسی کسانی است که خدا و رسول را می شناسند.

پس اقتضای بزرگداشت و تعظیم خداوند و مقام جلالش، و هم چنین مقام رسولش و احترام به حقوق هدایتش این است که ابتدا برای هدایت کسانی که بیشتر متضرر شده اند و بیشتر در خطر قرار دارند، دعا شود چرا که ما با جنگ و جهاد نمی توانیم گمراهی و الحاد و فساد را از آن ها دور نمائیم، پس در آن سحر ابتدا برای همه گمراهان از خدا و رسول و امام دعا کردم و سپس برای اهل توفیق و خودم و... (2)

### اسائه به غیر مسلمانان

شاهد

حجة الاسلام مجد (پدر آقا شیخ مرتضی زاهد تهرانی): در زمان قحطی در دوره ناصرالدین شاه به نانوایی رفتم، دیدم جمعیت فراوانی در اطراف میز نانوایی جمع شده بودند. به هر طریقی بود خود را به میان دکان رساندم. یک جوان یهودی را دیدم که برای گرفتن یک دانه نان التماس می کرد و شاطر به او اعتنایی نمی کرد.

ص: 65

1- الفوائد الرضویه (علیه السلام) ج 1/486.

2- إقبال الأعمال/212.

چون جوان التماس را از حد گذرانند، شاطر عصبانی شد و پارو را کنار گذارده، به جوان گفت: جلو بیا! آن بی چاره جلورفت تا به در تنور رسید. آن وقت آن ناجوان مرد به نان گیر گفت: یقه پیراهن او را باز کرده و با پر کردن پارو از ریگ داغ، آن را به پشت جوان ریخت که آن جوان فریادی بلند کشیده و تمام پشت و تن او سوخت و تاول زد.

جوان سرش را به آسمان بلند کرده و او را نفرین کرد و رفت.

پس از رفتن او، شاطر دوباره مشغول کار شد. یک مرتبه فریادش بلند شد: ای وای! سوختم. آتش گرفتم. به فریادم برسید.

مردم قباى او را کردند. از پشت گردن تا کمرش تاول های بزرگی نمایان شده بود که مثل آتش می سوخت.

مردم شاطر را به خانه بردند و چیزی نگذشت که شاطر مشرف به مرگ شد.

دو پزشک برای او آوردند: یکی مسلمان و دیگری یهودی. تفصیل قضیه را برای پزشک مسلمان گفتند. پزشک مسلمان گفت: بروید آن جوان را بیاورید و از او رضایت بخواهید و گر نه این مرض او را هلاک می کند.

صاحبان مریض به دنبال آن جوان رفته و او را حاضر ساختند و به او گفتند: فلان مبلغ به تو می دهیم که از او راضی شوی و دعا کنی که شاطر عافیت پیدا کند.

او گفت: دیگر آن حال مخصوصی که او را نفرین کردم، برای من پیدا نمی شود.

و دو ساعت بعد شاطر جان داد و مرد. [\(1\)](#)

## سوم: احسان و محبت به مسلمان

### اشاره

مثلا در رابطه با صدقه دادن و کمک به نیازمندان مسلمان چه عنایاتی که وجود ندارد! باید تا آنجا که می توان در خدمت و رفع نیازهای مسلمین سعی و تلاش نمود تا مورد رحمت و عنایت خاصه حضرت حق قرار گرفت و وقتی که در محبت و احسان به غیر مسلمان، آن همه رحمت، از ناحیه خداوند وجود دارد، پس در محبت و خدمت به مسلمانان به طریق اولی الطاف و عنایاتی قرار دارد.

سخن اولیاء الله

آیه الله محمدتقی بهجت: البته چه بسا افرادی که از کار و تحصیل نتیجه نگیرند، ولی از قضاء حوائج اهل ایمان و ترحم و احسان و امداد به برادران دینی نتیجه بگیرند. [\(2\)](#)

1- روزنه هایی از عالم غیب/188.

2- در محضر حضرت آية الله العظمى بهجت، كتاب اول (600 نکته)/280.

احمد بن بویه به فرمان برادرش برای خارج کردن منطقه کرمان از دست امیر علی الیاس به جنگ با او پرداخت.

حاکم کرمان روزها با احمد بن بویه و دیلمی ها می جنگید و شب ها برایشان وسائل پذیرائی می فرستاد.

دیلمی ها به او پیغام دادند: ما از کار تو در تعجبیم!! اگر با ما دوستی، پس چرا می جنگی؟! و اگر دشمنی، پذیرائی کردنت از کجاست؟

امیر علی الیاس جواب داد: شما روزها با من دشمنید، و من مردانه با شما می جنگم و شب ها در این سرزمین، میهمان مائید و به خاطر جوان مردی برایتان اسباب پذیرائی می فرستم.

معزالدوله (احمد بن بویه) از این سخن، خجالت کشیده و با او صلح کرد و بازگشت. (1)

## آثار صدقه

### اشاره

در ذیل به برخی از آثار صدقه و احسان به نیازمندان اشاره می کنیم:

### اولا: پاداش و اجر اخروی

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هر کس یک درهم در راه خدا بدهد، خداوند برایش 700 حسنه می نویسد. (2)

2- پیامبر مکرم اسلام: کسی که با فقیر، همدردی و همراهی نموده و درباره خود با مردم با انصاف رفتار کند، او مؤمن حقیقی است. (3)

3- جعفر بن محمد الصادق: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: برای هر چیزی کسی را وکیل کرده ام تا آن چیز را بگیرد مگر صدقه که خودم آن را با دستم فوراً می گیرم. حتی مرد یا زنی خرما یا مقداری از خرما را صدقه می دهد و من آن را همانند کسی که کرّه اسب یا بچه شترش را پرورش و رشد می دهد، پرورش

ص: 67

---

1- تاریخ گزیده/413.

2- امالی طوسی/182.

3- خصال ج/1/47.

می دهم، پس در قیامت (آن صدقه دهنده) در حالی با من ملاقات می کند که صدقه اش مثل کوه احد (بزرگ و پرسود شده) است. (1)

شاهد

1- مرحوم حاج ملا محمد صالح برغانی (شهید ثالث) از قول پدرش: در خواب دیدم که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) در جانی نشسته و علماء در خدمت آن حضرت نشسته اند و ابن فهد علیه الرحمة از همه جلوتر است.

از اینکه این همه علماء مشهور و نامدار چرا از ابن فهد که چندان شهرتی ندارد، پائین تر نشسته اند، متعجب شده و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کرده و علت تقدم ابن فهد بر سایر علماء را پرسیدم.

حضرت فرمود: سبب، این است که سایر علماء حاضر اگر از مال فقرا در نزدشان (چیزی) باشد به فقرائی که به آن ها رجوع می کنند، چیزی می دهند و اگر مال فقرا در نزدشان نباشد، جواب می کنند، ولی ابن فهد این گونه نیست. اگر فقیری به او مراجعه کند، اگر از مال فقرا نزدش بود، می دهد و اگر از مال فقرا هم نداشت از مال خودش می دهد و فقیر و سائل را با دست خالی جواب نمی کند، از این جهت بر سایرین حق تقدم دارد. (2)

2- حجة الاسلام قدس (از شاگردان آية الله محمدتقی بهجت) از قول آية الله محمدتقی بهجت (در رابطه با پاداش عمل صالح اگر چه اندک باشد): یکی از علماء نجف روزی در مسیر راهش به فقیری یک درهم صدقه داد (البته بیشتر از آن نداشت). شب در خواب دید او را به باغی مجلل که دارای قصری بسیار عالی و زیباست، دعوت کرده اند که نظیر آن را کسی ندیده بود.

پرسید: این باغ و قصر از آن کیست؟

گفتند: از آن شماس است.

تعجب کرد که من در برابر این همه تشریفات، عملی انجام نداده ام.

به او گفتند: تعجب کردی؟

گفت: آری!

گفتند: تعجب نکن. این پاداش آن یک درهم شماس است (که خالصانه و با حسن عمل انجام گرفته است). (3)

ص: 68

1- عدة الداعي/68.

2- قصص العلماء/19.

3- برگی از دفتر آفتاب/104.

## ثانیا: مال و ثروت

سخن حجج الله

1- امیرالمؤمنین علی: هرگاه فقیر و تهیدست گشتید، به وسیله صدقه با خداوند معامله و تجارت نمائید. (1)

2- جعفر بن محمد الصادق: از راه صدقه، روزی تان را طلب کنید. (2)

سخن اولیاء الله

آیه الله محمد تقی بهجت: آقای در نجف می گفت: این آقایان مراجع که به طلاب و مستحقین کمک می کنند و پول، شهریه یا نان می دهند، به خاطر این نیست که سخاوت دارند، بلکه تجربه کرده اند و دیده اند هر چه بیشتر بدهند، بیشتر برای آن ها می رسد! (3)

شاهد

امام صادق (علیه السلام) به فرزندش محمد فرمود: فرزندم! چه مقدار از آن خرجی با تو باقی مانده است؟

گفت: چهل دینار.

فرمود: آن را بیرون بیاور و صدقه اش بده.

گفت: غیر از آن چیز دیگری با من باقی نمانده است.

فرمود: آن را صدقه بده، پس بی شک خداوند عزّ و جلّ عوضش را به ما می دهد، مگر نمی دانی که هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزی، صدقه است؟ پس آن را صدقه بده.

پس فرزند حضرت، آن کار را انجام داد.

ده روز بر امام صادق (علیه السلام) نگذشت مگر اینکه از طریقی، چهار هزار دینار برای حضرت رسید، پس فرمود: پسر! برای خدا چهل دینار دادیم و خداوند به ما چهار هزار دینار داد. (4)

## ثالثا: ادای بدهی ها

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: صدقه بدهی را پرداخت کرده و برکت بر جا می گذارد. (5)

ص: 69



2- قرب الاسناد/56.

3- در محضر حضرت آية الله العظمى بهجت، كتاب اول (600 نكته)/45.

4- كافي ج 4/10.

5- كافي ج 4/9.

محمد بن علی الباقر: بلاشک صدقه هفتاد مرض [بلا] از بلاهای دنیا و به علاوه مرگ بد را برمی دارد. در حقیقت، صدقه دهنده هرگز به مرگ بد از دنیا نخواهد رفت. (1)

شاهد

1- روزی در حالی که حضرت عیسی (علیه السلام) با اصحابش نشسته بود، مردی از کنار او گذشت.

حضرت فرمود: این مرده است (کنایه از اینکه به زودی خواهد مرد) [یا می میرد].

چیزی نگذشت که آن مرد در حالی که یک بار هیزم حمل می کرد، برگشت.

اصحاب گفتند: ای روح الله! به ما خبر دادی که او می میرد، ولی می بینیم که زنده است.

عیسی (علیه السلام) (به آن مرد) گفت: بار خود را بر زمین بگذار.

آن مرد بارش را بر زمین گذاشته و آن را باز کرد. ناگاه دیدند مار سیاه بزرگی در حالی که سنگی در دهان دارد در بین هیزم هاست.

حضرت به آن مرد گفت: امروز چه کرده ای؟

گفت: ای روح و کلمه خداوند! دو قرص نان داشتم، سائلی از کنارم گذشت و یکی از آن دو قرص را به او دادم. (2)

2- حاج محمدحسن ایمانی از قول مرحوم حاج غلام حسین ملک التجار بوشهری: در سفری که به حج مشرف شدم، عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمدجواد بید آبادی هم مشرف بودند و در آن سفر عده ای راهزنان، اموال زیادی از حجاج بردند و مرض و با هم همه را تهدید می کرد و همه ترسناک بودند.

مرحوم حاجی بید آبادی فرمود: هر کس بخواهد از خطر و با محفوظ بماند، مبلغ 140 یا 1400 تومان - هر کس به مقدار توانائیش - صدقه بدهد (و آن مرحوم به عدد 12 و 14 سخت معتقد بودند)، من سلامتیش را توسط حضرت حجة بن الحسن العسکری (علیهما السلام) از خداوند مسألت و ضمانت می کنم.

مرحوم حاج ملک گفت: برای خودم مبلغ 140 تومان دادم و هم چنین عده ای از حجاج پرداختند و چون این مبلغ در آن زمان زیاد بود، بسیاری ندادند و آن مرحوم وجوه پرداخته شده را بین حجاجی که دزد اموالشان



را برده و پریشان بودند، تقسیم فرمود و در آن سفر هر کس مبلغ مزبور را پرداخته بود، از آن مرض محفوظ و به سلامت به وطن خود برگشت و کسانی که ندادند، همه، از جمله همشیره زاده و کاتبم که از پرداخت آن مبلغ امتناع ورزیدند، گرفتار و هلاک شدند. (1)

3- مرحوم آیه الله سید محمد رضوی (متوفی 1387 ق): زمانی که دای بزرگوارم مرحوم آقای میرزا ابراهیم محلاتی به مرض سختی که اطباء از معالجه شان ناامید شدند، مبتلی گشت، امر فرمودند: که مرضشان را به عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمدجواد بید آبادی که مورد علاقه و ارادت ایشان بودند، خبر دهیم.

ما هم به اصفهان تلگراف کردیم و مرحوم بید آبادی را از مرض سخت میرزا باخبر کردیم.

فورا جواب دادند: مبلغ 200 تومان صدقه دهید تا خداوند شفا عنایت فرماید.

هر چند آن مبلغ در آن زمان زیاد بود، لکن هر طور بود، فراهم آورده و بین فقرا تقسیم کردیم و بلافاصله میرزا شفا یافت. (2)

### **خامسا: سرمایه گذاری برای نسل بعد**

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: بنده، در دنیا صدقه نیک و خوبی نمی دهد مگر اینکه خداوند برای بعد از مرگش برای فرزندانش خوبی قرار می دهد (زندگی فرزندانش را توأم با خیر و خوبی قرار می دهد). (3)

### **سادسا: تغییر قضای حتمی**

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: ... صدقه قضائی که به سختی حتمی شده باشد را برمی گرداند. (4)

### **چهارم: احسان و محبت به سایر شیعیان**

#### **اشاره**

سخن حجج الله

ص: 71

1- داستان های شگفت/49.

2- داستان های شگفت/9.

3- کافی ج 4/10.

4- من لا یحضره الفقیه ج 4/368.

پیامبر مکرم اسلام: هر کس که حاجت مؤمنی را برآورده سازد، خداوند برایش حوائج زیادی را برآورده می سازد که کم ترین آن ها بهشت است. (1)

نکته: گاهی اوقات در اثر محبت و احسان به شخص خاصی، انسان مورد مرحمت ویژه پروردگار قرار می گیرد. حال گاهی ممکن است خداوند، آن فرد را به نحوی به انسان معرفی نماید و گاهی نه. که در فرض دوم، خوب است انسان به افراد زیادی خصوصا اطرافیانش محبت نماید تا همان چیزی شود که باید بشود.

شاهد

آیه الله سید محسن خرازی از قول شخصی به نام حاج آقای عسکری: مرحوم حاج محمود کاشانی ضمن برشمردن مشکلیش به رسم چاره جویی به من گفت: فلانی! نمی دانم چه کنم؟ چندی پیش به بندرانزلی رفته بودم. متوجه شدم که کنار دریا عده ای از دوستانم کنار جوانی نشسته اند. آنان مرا صدا زدند و من نیز به سوی آنان رفتم. آن ها از جوانی که آن جا نشسته بود، چیزهایی می پرسیدند و جواب می گرفتند. آن جوان به من گفت: شما چیزی به داخل دریا بیندازید، اگر بیرون آورده شد، مشکل شما حل می شود.

من نیز جا سیگاری ای را که برای منزل خریده بودم، در دستمال پیچیده و به دریا انداختم. بعد از مدتی با تعجب بسیار دیدم کنار دریاست.

آن جوان به من گفت: اگر می خواهی مشکل شما حل شود، مقدار 600 تومان طلا و نقره بیاور تا آن را طلسم کنم و به دریا بیندازم، تا مشکلتان حل شود. حالا نمی دانم چه کنم؟ این کار اسراف نیست!؟

من گفتم: این کار را نکن. ممکن است حقه و کلک باشد و احتمال دارد با اجنه نیز ارتباط داشته باشد و آن طلا و نقره را بعد از آنکه به دریا انداخت، بیرون بیاورد و خودش آن را تصاحب کند.

بعد از مدتی حاج محمود آقا را دیدم، گفت: فلانی من پس از ملاقات با تو به منزل رفته و با توجه به شک و تردیدی که داشتم، قرآن را برداشتم و با خدای خود مناجات کردم و گفتم: خدای عزیز! مرا راهنمایی کن چه کنم؟

خوابیدم. در عالم خواب دیدم کسی مرا مخاطب قرار داده، می گوید: 600 تومان را بردار و به نشانی منزلی در کوچه هفت تن ببر و آن را به شخص سیدی که در آن جا هست بده تا حاجت تو برآورده شود.

از خواب بیدار شدم، پول را برداشته و به سمت کوچه مذکور به راه افتادم. از مغازه دار محل، سراغ سید را گرفتم، او گفت: سیدی در انتهای این کوچه منزل دارد.

به آن جا رفته و در را به صدا درآوردم.

ص: 72

آقایی درب را باز کرد، پول را به او دادم و بازگشتم.

دو روز بعد دیدم به راحتی مشکلم حل شد. مشکل من در آن زمان که سخت مرا به خود مشغول کرده بود، اجناسی بود که در مرز شوروی توقیف شده بود و به هیچ وجه آن را ترخیص نمی کردند، که به لطف خداوند، پس از دادن آن وجه به سید مذکور، اجناس من ترخیص شد و از ناراحتی بیرون آمدم. (1)

## اسائه به سایر شیعیان

شاهد

شیخ محمدجعفر نجفی: در سامرا آشنایی از اهل آن جا داشتم، که هرگاه به زیارت می رفتم، به خانه او سر می زدم.

یک بار که به دیدنش رفتم، او را رنجور و زار و مریض دیدم که مشرف به مردن بود.

علت مرض او را سؤال کردم و گفتم: چرا حالت چنین است؟!

گفت: چندی قبل، قافله ای از تبریز برای زیارت، به سامرا مشرف شدند. من همان طوری که معمول خدام این حرم ها و سامرا است، به پیشواز آن ها رفتم که برای خود مشتری ای پیدا کنم و برایش زیارت نامه بخوانم و پولی کسب کنم.

در بین قافله جوانی در لباس اهل صلاح و نیکان و در نهایت صفا و طراوت را دیدم که با لباس های نیکو به کنار دجله رفت.

غسلی به جا آورد و لباس های تازه پوشید و با نهایت خضوع و خشوع روانه حرم مطهر شد.

با خود گفتم: از این جوان خیلی می توان استفاده کرد، لذا دنبال او به راه افتادم.

دیدم داخل صحن مقدس عسکرین (علیهما السلام) شد و بر در رواق ایستاد و کتابی به دست گرفت و با کمال خضوع، مشغول خواندن اذن دخول شد و اشک از دو چشمش بر زمین جاری بود.

نزد او رفتم و گوشه ردای او را گرفتم و گفتم: می خواهم برایت زیارت نامه بخوانم.

دست برد و یک اشرفی به من داد و اشاره کرد، برو و به من کاری نداشته باش.

من که اگر چند روز زیارت نامه می خواندم، به یک دهم این مبلغ هم راضی بودم، آن را گرفتم و قدری دور شدم، ولی طمع مرا بر آن داشت که دوباره چیزی بگیرم.

برگشتم، دیدم در نهایت خضوع، مشغول خواندن اذن دخول است. باز مزاحم او شده و گفتم: باید زیارت را به تو تعلیم دهم.

این بار نیم اشرفی به من داد و اشاره کرد که برو و به من کاری نداشته باش.

---

1- روزنه هایی از عالم غیب/184.

من رفتم و با خود گفتم: خوب شکاری به دست آوردم، لذا برگشتم و او را در همان حال خضوع دیدم و گفتم: کتاب را ببند، باید من برای تو زیارت بخوانم و ردای او را کشیدم.

این بار یک ریال به من داد و مشغول خواندن اذن دخول شد.

من رفتم، ولی باز طمع مرا بر آن داشت که برگردم. وقتی برگشتم، همان مطلب را تکرار کردم.

این بار کتاب را زیر بغل گذاشت و چون حضور قلبش از بین رفته بود، خارج شد.

از کار خود پشیمان شدم و نزد او رفتم و گفتم: برگرد و هر طور که می خواهی خودت زیارت کن، دیگر کاری به تو ندارم.

گریه کنان گفتم: برای من حال زیارتی نماند و رفت.

من خود را سرزنش کردم و به خانه برگشتم.

از در منزل که وارد فضای خانه شدم، دیدم سه نفر بر لب بام رو بروی در ایستاده اند.

شخص وسطی جوان تر بود و کمانی در دست داشت. تیری در کمان گذاشت و به من گفت: چرا جلوی زائر ما را گرفتی، وزه کمان را کشید.

ناگاه سینه ام سوخت و آن سه نفر غایب شدند و سوزش سینه من شدت پیدا کرد. بعد از دو روز سینه ام مجروح و به تدریج جراحات آن زیاد شد و الان تمام سینه ام را گرفته است.

در این هنگام سینه خود را باز کرد، دیدم تمامش پوسیده بود.

دو سه روزی نگذشت که آن شخص از دنیا رفت. (1)

## **پنجم: احسان و محبت به انسان های باارزش و حق داران**

### **اولا: سادات**

شاهد

1- شیخ منصور (نوه شیخ انصاری) از قول پدرش: یکی از علماء بزرگ، خواب دید در مجلس بزرگی وارد شده که پیغمبر در آن جا تشریف دارد و ائمه هدی (علیهم السلام) یکی پس از دیگری در سمت راست آن حضرت و سپس علماء امامیه به ترتیب زمان، در سمت چپ آن حضرت نشسته اند.

در این هنگام شیخ مرتضی انصاری وارد شد و خواست پایین تر از صاحب جواهر بنشیند، ولی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد که



نزد ولی عصر ارواحنا فداه بنشیند.

شیخ به خاطر احترام، از نشستن در آن محل شریف تأمل داشت تا آنکه برای بار دوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد و شیخ اجابت نموده و در کنار حضرت حجت قرار گرفت.

ص: 74

---

1- برکات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (خلاصه العبقری الحسان)/239.

بعضی از حضّار، علت را پرسیدند.

فرمود: او در حال حیات، نهایت احترام را به فرزندان و ذریه من می نموده به نحوی که هیچ کدام از شماها از این جهت به پایه او نرسیده اید، لذا این مقام و منزلت، از بین شما به او اختصاص داده شد. (1)

2- حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در خواب به مردی فرمود: برو به فلان مجوسی بگو: آن دعا مستجاب شد.

مرد از خواب بیدار گردید، ولی از رفتن خودداری کرد، زیرا مجوسی مردی ثروتمند بود.

مرتبه دوم باز خواب دید که پیامبر، همان سخن را به او فرمود، اما باز هم نرفت.

مرتبه سوم در خواب به او فرمود: برو به آن مجوسی بگو: خداوند آن دعا را مستجاب کرد.

مرد فردای آن شب پیش او رفت و گفت: من فرستاده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پیک او هستم، به من فرمود: به تو بگویم: آن دعا مستجاب شد.

مجوسی گفت: مرا می شناسی و دین و مسلکم را می دانی؟

جواب داد: بلی!

گفت: من تا همین ساعت منکر دین اسلام و پیامبری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودم، ولی حالا می گویم: اَشهد أن لا اله الا الله، لا شریک له و اَشهد أن محمدا عبده و رسوله. آن گاه تمام خانواده خود را صدا زد و گفت: من تاکنون گمراه بودم، ولی اینک هدایت شده و نجات یافتم. هر کس از بستگان من مسلمان شود، آن چه از اموال من در دست اوست، همان طور در اختیارش باشد و هر کس که امتناع ورزد، دست از اموال من بشوید.

تمام بستگان او هم اسلام آوردند.

او دختری داشت که او را به پسر خود تزویج کرده بود، بین آن دو هم جدایی انداخت و...

پس از آن به من گفت: می دانی آن چه دعایی بود که پیامبر فرمود: مستجاب شد؟

گفتم: به خدا قسم! من هم اکنون می خواستم از خودت بپرسم.

مرد تازه مسلمان گفت: هنگامی که دخترم را به پسر من تزویج کردم، ولیمه مفصلی تهیه نمودم و تمام دوستان و اقوام را به آن دعوت کردم. در همسایگی ما خانواده شریفی از سادات بودند که بضاعتی نداشتند. به غلامانم دستور دادم حصیری در وسط خانه پهن کنند و من روی آن نشستم. در آن میان صدای یکی از دختران زن سیّده ای که همسایه ما بود، بلند شد که به مادرش می گفت: مادر جان! بوی خوش غذای این مجوسی ما را ناراحت کرده است.



همین که این سخن را شنیدم، بی درنگ حرکت کرده و مقدار زیادی غذا و لباس و پول برای همه آن‌ها فرستادم.

چشم فرزندان سیّده که به آن غذا و لباس‌ها افتاد، بسیار مسرور و شادمان گردیدند. همان دخترک به دیگران گفت: به خدا قسم! به این غذا دست دراز نمی‌کنیم تا اول صاحبش را دعا کنیم.

آن‌گاه دست‌های خود را بلند نمود و گفت: خداوندا! این مرد را با جدمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) محشور گردان و بقیّه آمین گفتند.

آن دعایی که حضرت به تو فرمود که: از مستجاب شدنش به من اطلاع دهی، همین دعای سادات کودک بود. (1)

## ثانیا: والدین

### اشاره

شاهد

حضرت رضا: مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگان خود را کشت و جسد او را برداشته در سر راه وارسته ترین اسباط بنی اسرائیل انداخت، و بعد خودش به خونخواهی او برخاست.

به موسی (علیه السلام) گفتند: که سبط آل فلان، فلانی را کشته اند، خبر بده بینیم چه کسی او را کشته؟

موسی (علیه السلام) فرمود: گاوی برایم بیاورید، تا بگویم: آن شخص کیست.

گفتند: مگر ما را مسخره کرده‌ای؟

فرمود: پناه می‌برم به خدا از این که از جاهلان باشم.

و اگر بنی اسرائیل از میان همه گاوها، یک گاو آورده بودند، کافی بود، و لکن خودشان بر خود سخت گرفتند، و آن قدر از

خصوصیات آن گاو پرسیدند، که دایره آن را بر خود تنگ کردند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت.

یک بار گفتند: از پروردگارت بخواه تا گاو را برای ما بیان کند که چگونه گاوی است.

فرمود: خدا می‌فرماید: گاوی باشد که نه کوچک و نه بزرگ بلکه متوسط.

و اگر گاوی را آورده بودند، کافی بود. بی جهت بر خود تنگ گرفتند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت.

یک بار دیگر گفتند: از پروردگارت بپرس: رنگ گاو چه طور باشد، با اینکه از نظر رنگ آزاد بودند.

خدا دائره را بر آنان تنگ گرفت و فرمود: زرد باشد، آنهم نه هر گاو زردی، بلکه زرد سیر، و آنهم نه هر رنگ سیر، بلکه رنگ سیری که بیننده را خوش حال کند.

ص: 76

---

1- ریاحین الشریعه ج 2/150.

پس دایره گاو بر آنان تا این مقدار تنگ شد، و معلوم است که چنین گاو در میان گاوها کمتر یافت می شود، و حال آنکه اگر از اول، گاو را به هر رنگ و هر طور آورده بودند، کافی بود.

باز به این مقدار هم اکتفاء نموده، با یک سؤال بی جای دیگر همان گاو زرد خوش رنگ را هم محدود کردند و گفتند: از پروردگارت بپرس: خصوصیات این گاو را بیشتر بیان کند، که امر آن بر ما مشتبه شده است.

و چون خود بر خویشتن تنگ گرفتند، خدا هم بر آنان تنگ گرفت، و باز دایره گاو زرد رنگ کذایی را تنگ تر کرد و فرمود: گاو زرد رنگی که هنوز برای کشت و زرع و آب کشی رام نشده و رنگش یک دست است، خالی در رنگ آن نباشد.

گفتند: حالا حق مطلب را اداء کردی.

و چون به جستجوی چنین گاو برخواستند غیر از یک رأس نیافتند، آنهم از آن جوانی از بنی اسرائیل بود و چون قیمت (آن را) پرسیدند، گفت: به پری پوستش از طلا.

به ناچار نزد موسی (علیه السلام) آمدند، و جریان را گفتند.

دستور داد باید بخرید.

پس آن گاو را به آن قیمت خریداری کردند، و آوردند.

موسی (علیه السلام) دستور داد آن را ذبح کردند، و دُم آن را به جسد مرد کشته زدند.

وقتی این کار را کردند، کشته زنده شد و گفت: یا رسول الله! پسر عمویم مرا کشته، نه آن کسانی که متهم به قتل من شده اند.

آن وقت قاتل را شناختند و دیدند که به وسیله دُم گاو زنده شد.

به فرستاده خدا موسی (علیه السلام) گفتند: این گاو داستانی دارد.

موسی (علیه السلام) پرسید: چه داستانی؟

گفتند: جوانی در بنی اسرائیل بود که خیلی به پدر و مادر خود احسان می کرد. روزی جنسی را خریده بود، آمد تا از خانه پول ببرد، ولی دید پدرش سر، بر جامه او نهاده و به خواب رفته و کلید پولهایش هم زیر سر اوست، دلش نیامد پدر را بیدار کند، لذا از خیر آن معامله گذشت و چون پدر از خواب برخاست، جریان را به پدر گفت.

پدر به او احسنت گفت و گاو در عوض به او بخشید، که این به جای آن سودی که از تو فوت شد.

و نتیجه سخت گیری بنی اسرائیل در امر گاو، این شد که گاو دارای اوصاف کذایی، منحصر در همین گاو شود، که این پدر به فرزند خود بخشید، و نتیجه این انحصار هم آن شد که سودی فراوان عاید آن فرزند شود.



موسی (علیه السلام) گفت: ببینید نتیجه احسان چه طور و تا چه اندازه به نیکوکار می رسد. (1)

## اسائه به والدین

شاهد

1- مرحوم علی اکبر کاشانی: جوانی مرتباً به سراغ من می آمد و از بی سر و سامانی زندگی خود شکوه داشت و من آن چه به نظرم می رسید، از او دریغ نمی کردم، ولی گره از کار او گشوده نمی شد!

شبی از من دعوت شد تا در مراسم میلاد مبارک حضرت علی (علیه السلام) شرکت کنم. من به آن جوان گفتم: که امشب، شب برات است. با من همراه باش تا ببینم چه می شود؟!

مجلس بسیار باشکوهی بود و از طبقات مختلف در آن شرکت کرده بودند. مداحان یکی پس از دیگری مدیحه خوانی می کردند و می رفتند. ساعتی از شروع مجلس گذشته بود که جعفر آقای مجتهدی آمدند و در کنار من نشستند.

آن جوان از احترام من به ایشان دریافت که او باید مرد صاحب نفسی باشد، لذا مرتباً از من می خواست که مشکل او را با آقای مجتهدی در میان بگذارم تا بلکه فرجی شود.

آن جوان را به ایشان معرفی کردم و گفتم: مدتی است که با گرفتاری‌ها دست و پنجه نرم می کند، ولی از پس آن ها بر نمی آید! امشب، شب عزیزی است اگر در حق او لطفی کنید، ممنون خواهم شد.

آقای مجتهدی نگاه نافذ خود را به صورت او دوختند و پس از چند لحظه درنگ به او فرمودند: شما باید رضایت پدر خود را جلب کنید!

جوان گفت: پدرم، دو سال است که مرده است!

گفتند: و گرفتاری شما هم از دو سال پیش شروع شده است! مگر فراموش کرده ای که در آن روز آخر در میان شما چه گذشته است؟! شما در ساعات پایانی عمر پدرتان به سختی او را رنجاندید و پدر خود را در آن ساعات بحرانی به حالت قهر تنها گذاشتید!

جوان در حالی که عرق شرم بر سر و رویش نشسته بود، رو به من کرده و گفت: آقا درست می گویند! نایستی او را تنها می گذاشتم! آخر من تنها پسر او بودم! چه اشتباه بزرگی مرتکب شده ام!

آقای مجتهدی دقایقی بعد، دستوری به آن جوان دادند و از ما خداحافظی کردند و رفتند.

آن جوان با به کار بستن دستور ایشان، در عرض یک ماه، زندگیش سر و سامان خوبی گرفت و هنوز هم با آرامش و در کمال راحتی زندگی می کند و دعاگوی آن مرد خداست.

ص: 78



آن جوان چند شب بعد از آن ملاقات، پدرش را در خواب می بیند که به او می گوید: دیگر از تو ناراضی نیستم، تو با این کار خود مشکل بزرگی را از پیش پای من در عالم برزخ برداشتی! (1)

2- (به هنگام ملاقات حضرت یعقوب و یوسف (علیهما السلام)، جناب یوسف (علیه السلام) به احترام پدرش یعقوب (علیه السلام) از جا بلند نشد)، پس جبرئیل (علیه السلام) فرود آمده و گفت: یوسف! دستت را بیرون بیاور.

یوسف (علیه السلام) دستش را بیرون آورد.

(ناگاه) نوری از میان انگشتانش خارج شد. پرسید: جبرئیل! این نور چیست؟

فرمود: این (نور) نبوت است که خداوند به دلیل اینکه برای پدرت نایستادی، آن را از صلبت خارج نمود. (2)

### ثالثا: علماء، اولیاء و صلحاء

#### 1- در حال حیات

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: نگاه کردن به چهره عالم، از روی محبت به او، عبادت است. (3)

2- امیرالمؤمنین علی: هر کس عالمی را بزرگ بدارد، پروردگارش را بزرگ داشته است. (4)

3- جعفر بن محمد الصادق: هر که فقیه مسلمانی را گرامی بدارد، روز قیامت، خدای متعال را در حالی که از او راضی است، ملاقات خواهد کرد، و هر که به فقیه مسلمانی اهانت نماید، روز قیامت، خدای متعال را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات خواهد نمود.

(5)

4- حسن بن علی العسکری: به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد: بعد از ائمه هدی و مصابیح دجی (چراغ های تاریکی): چه کسی بهترین خلق خداوند است؟ فرمود: علماء صالح... (6)

سخن اولیاء الله

ملا- حسین قلی همدانی (در یکی از دستورات عمل های خود): ... و در قضاء حوائج مسلمین خصوصاً علماء و بالأخص علمای باتقوا سعی فراوان نماید. (7)

ص: 79

1- در محضر لاهوتیان ج 1/235.

2- تفسیر قمی ج 1/356.

- 3- جعفریات/194.
- 4- غرر الحکم/47.
- 5- عوالی اللآلی ج4/59.
- 6- احتجاج ج2/458.
- 7- برنامه سلوک در نامه های سالکان/100.

1- حجة الاسلام سيد عبد الله فاطمی نیا: در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت. وی با تمام این اوصاف، ارادت و محبت خاصی نسبت به مرحوم قاضی داشت. او همواره در کمین مرحوم قاضی می نشست تا وقتی آقا آمد، به وی سلام کند، مرحوم قاضی هم همواره قاسم را مشتاقانه نصیحت می کرد و به وی می فرمود: حتما نماز بخواند و اعمال شرعی را به جا آورد، ولی متاسفانه قاسم به این حرف ها عنایت نشان نمی داد، اما از درون به مرحوم قاضی احساس محبت می کرد.

چندین سال بدین منوال گذشت و چون مرحوم قاضی مشاهده نمود که در قاسم زمینه تحول وجود دارد، به وی فرمود: قاسم! تو این همه نسبت به من ابراز محبت می کنی، مردانه به من قول بده که به یک دستور من عمل کنی!

مرحوم قاضی وقتی از قاسم قول گرفت، به وی فرمود: امشب حتما برای خواندن نماز شب بیدار شو.

قاسم به وی گفت: سیدی! اولاً: من معمولاً تا دیر وقت در قهوه خانه به سر می برم و دیگر نمی توانم نیمه های شب بلند شوم. ثانیاً: من اصلاً نماز نمی خوانم و شما به من سفارش نماز شب می کنید!

مرحوم قاضی به وی فرمود: نگران نباش، هر ساعتی که نیت بکنی، تو را از خواب بیدار خواهم کرد.

قاسم در همان ساعت مقرر با حالتی عجیب از خواب بیدار می شود و به قصد وضو گرفتن به حیاط منزل می رود، اما به محض اینکه چشمش به آب می افتد، انقلاب و تحول عجیبی در سایه تصرفات مرحوم قاضی در وجودش به وجود می آید و همین قاسم که به فسق و فجور مشهور بود، از اوتاد و زهاد نجف می گردد و کار به جایی می رسد که مردم باقی مانده چای وی را به عنوان تبرک و شفا می خوردند.

(1)

2- همیشه سلطان محمود (سبکتکین) در حدیث نبوی (العلماء ورثة الانبياء)، و در حقیقت قیامت، و صحت نطفه خود که آیا از سبکتکین است یا نه، مردد بود.

شبی از بازار می گذشت و غلامش که شمعدان طلایی در دست داشت، در جلو سلطان راه می رفت.

سلطان دید طلبه ای در کنار درِ مدرسه کتابی در دست دارد و در وقت اشکالِ عبارتی، در دکان بقالی که روشنایی دارد، می رود و کتاب را باز می کند و اشکالش را حل می نماید و به درِ مدرسه برمی گردد.

سلطان دلش به حال وی سوخت و شمع و شمعدان طلا را به وی بخشید.

ص: 80

همان شب جمال مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید که فرمود: **لله يا ابن سبکتکین! اعزک الله فی الدارین کما اعزت وارثی لله لله لله**. ای پسر سبکتکین! خداوند همان طور که وارث مرا عزیز گردانیدی، تو را در دنیا و آخرت عزیز گرداند.

و بدین ترتیب هر سه مشکل سلطان با این فرمایش پیغمبر حل شد. (1)، (2)

## 2- در حال ممات

### اشاره

شاهد

1- سید رضا موسوی قندهاری و جمعی دیگر از موثقین نجف اشرف: رشاد مرضه که از تجار درجه یک عراق می باشد، تقریباً در هفت سال قبل به مرض سرطان داخلی مبتلا شد و اطبای عراق و لبنان و سوریه از معالجه اش عاجز شدند و برای مداوا به ممالک اروپایی رفت.

بالآخره به او گفتند: به هیچ وجه علاجی ندارد، چه جراحی بکنیم و چه نکنیم، ریشه سرطان به قلب رسیده و بر فرض جراحی، شاید یک هفته دیرتر بمیری.

به دنبال این سخنان، رشاد، دست از زندگی می شوید. شب در خواب، عربی با محاسن متوسط را می بیند که پیراهن کرباسی در بر دارد که به او می گوید: رشاد مرضه! اگر قبر مرا درست کنی، من از خداوند شفای تو را می خواهم.

می پرسد: شما کیستید؟

می فرماید: من میثم تمار هستم (ناگفته نماند که قبلاً بارگاه میثم بسیار مختصر و محقر بود).

از خواب بیدار می شود و دو مرتبه به خواب می رود و همان منظره را می بیند. در مرتبه سوم نیز همین خواب را می بیند.

فردا با هواپیما به بغداد بر می گردد و مستقیماً به درخواست خودش او را بر سر قبر میثم می آورند و آن جا می ماند.

هنگام شب، همان شخصی را که در خواب دیده بود، در مقابل چشمش پیدا می شود و صدا می زند: رشاد مرضه! بلند شو.

می گوید: نمی توانم.

با تندی می گوید: بلند شو.

ص: 81

1- داستان هایی از فقرایی که عالم شدند/ سلطان محمود با یک طلبه فقیر.

2- یعنی با جمله «یا ابن سبکتکین» بیان فرمودند که: او واقعا از نطفه سبکتکین است، و با جمله «اعزک الله فی الدارین» گفتند که: قیامت

و آخرتی هست، و به وسیله جمله «اعززت وارثی» گفتند که: علماء وارثین پیغمبرند.

ناگهان می ایستد و آثاری از مرض در خود نمی بیند.

او نیز بلافاصله مشغول تعمیر بارگاه میثم می شود و قبه آبرومند فعلی را می سازد. (1)

2- هاشم زاده اصفهانی (شاعر و مداح اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام): بعد از وفات مرحوم امیرزا ابوالمعالی (که شبی 12 هزار مرتبه ختم «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء» داشته)، فردی از تجّار، ورشکست می شود و به پول آن زمان مثلاً 300 تومان مقروض می گردد که در آن زمان خیلی بوده و کسی هم به ایشان پول قرض نمی دهد و چیزی هم برای فروش نداشته است.

سر قبر مرحوم امیرزا ابوالمعالی می آید و به ایشان متوسل می شود و می گوید: آقا! دیگر چیزی از زندگی برایم باقی نمانده که بفروشم و 300 تومان بده کارم، آقا جان! عنایتی کنید. به شما متوسل شده ام، شما پیش خدا واسطه شوید تا فرجی برایم برسد.

سر قبر می نشیند و زیارت عاشورا و 40 حمد می خواند و این ها را به روح امیرزا ابوالمعالی هدیه می کند و از ایشان می خواهد که 300 تومان بده کاریش را بدهد.

بعد از ظهر بود که تکیه بان تخت فولاد پیش ایشان می آید و می گوید: یکی با شما کار دارد و شما را می خواهد.

وقتی که بیرون تکیه می آید می بیند مردی با یک الاغ، ایستاده است.

جلو می رود و می گوید: چه کار دارید؟

می گوید: ملک التجّار مرا دنبال شما فرستاده و با شما کار دارد، شما سوار این الاغ شوید تا شما را به منزل ملک التجّار ببرم.

ایشان سوار الاغ می شود و نمی داند جریان چیست. وقتی به انگورستان و منزل ملک التجّار می آید، می بیند ملک التجّار پشت دست گاه چای نشسته و یک چای به ایشان تعارف می کند و خلاصه پذیرائی مفصلی از او می کند و بعد می گوید: من بعد از ظهرها یک مقدار می خوابم. امروز هم که خوابیده بودم در عالم خواب دیدم مرحوم امیرزا ابوالمعالی تشریف آوردند و فرمودند: 300 تومان به فلان کسی که سر قبر من آمده، بدهید، چون ایشان مقروض است.

من از خواب بیدار شدم و خدمت کارم را با الاغ دنبال شما فرستادم که شما را سوار کرده و این جا بیاورد تا 300 تومان به شما بدهم. (2)

ص: 82

1- داستان های شگفت/233.

2- داستان هایی از مردان خدا/اداء قرض.

3- هاشم زاده اصفهانی (شاعر و مدّاح اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ) از قول یکی از همکارانش (که از مریدان مرحوم آقا سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی بوده است): مرحوم آقا سید زین العابدین طباطبائی ابرقوئی (از علماء برجسته اصفهان)، به رحمت خدا رفته بود. من در یک مغازه نانوايي کار می کردم و خیلی در مضيقه بودم. مزد کارم به جای پول، چند عدد نان بود که بعد از کارم می گرفتم و به خانه می بردم.

چون پولی در کار نبود، مجبور بودیم نان خالی بخوریم و برنج و خورش و قند و چای... هم در خانه نداشتیم و خانواده مان ناراحت بودند و چاره ای جز صبر نداشتیم.

مدت ها زندگی مان به همین منوال می گذشت.

یک روز خیلی ناراحت شدم. آمدم سر قبر آقا سید زین العابدین، سوره حمد خواندم و نثار آن بزرگوار کرده و گفتم: آقا! من مرد بی سواد هستم و جز این سوره چیز دیگری بلد نیستم، این سوره حمد را نثار روح پاکت کردم، ولی حرفی از گرفتاری هایم نزدم و به منزل برگشتم.

شب آقا سید را در کنار عطاری در خواب دیدم. بدون اینکه به ایشان چیزی بگویم، ایشان فرمود: آقا محمد! می دانم چه کار داری. نان داری، اما قاطق (خورشت) نداری. از فردا قاطق پیدا می کنی.

گفتم: آقا! من که حرفی نزدم، شما از کجا می دانید؟!

فرمود: ما همین جا هستیم و می بینیم.

فردای آن روز که خواستم به خانه بیایم، مقداری نان که گرفتم، دیدم قدری پول هم به ما داده شد و از آن روز کم کم کارمان درست شد.

(1)

## اسائه به علماء، اولياء و صلحاء

تادل مرد خدا نامد به دردهیچ قومی را خدا رسوا نکرد

شاهد

1- آية الله احمدی میانجی: شخصی از آیات و علماء بزرگ قم را پس از فوتش در خواب دیدند که می گوید: علت آنکه در آخر عمر مدتی پایم فلج شد و از کار افتاد، آن بود که نسبت به فلان عالم آن طوری که شایسته مقام او بود، ادای احترام نکردم. (2)

ص: 83

1- داستان هایی از مردان خدا/ سید زین العابدین ابرقویی.

2- روزنه هایی از عالم غیب/ 183.

2- علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن علی اصفهانی): یک روز مرحوم بابا رستم (استاد معنوی حاج محمدصادق تخت فولادی که ایشان هم استاد معنوی حاج شیخ حسن علی اصفهانی بوده است) به حاج محمدصادق تخت فولادی می فرماید: بروید شهر و مقداری ماست بخرید و بیاورید.

مرحوم حاجی طبق دستور عمل می کند.

در مراجعت با یکی از سوارهای حکومتی برخورد می کند و او از ایشان می خواهد که از لباس ها و اسبش نگه داری کند تا او در رودخانه شنا کند.

مرحوم حاجی می فرماید: وقت ندارم و باید بروم.

آن مرد جاهل با دسته تازیانه به گونه ای بر سر حاجی می زند که سر ایشان می شکند و ماست ها می ریزد.

مرحوم حاجی با سکوت در کنار رودخانه، خود را تمیز می کند و مجدداً ماست می خرد و مراجعت می نماید.

مرحوم بابا علت تأخیر را جویا می شود و مرحوم حاجی قضیه را شرح می دهد.

مرحوم بابا سؤال می کند: شما چه عکس العملی نشان دادی؟

مرحوم حاجی می گوید: هیچ نگفتم و جزای عمل او را به خدا واگذار نمودم.

می فرماید: کار خوبی نکردی، برای اینکه او سر شما را شکسته به خدا واگذارش نمودی؟! فوراً با عجله برگرد و با او به شدت برخورد کن.

مرحوم حاجی فوراً برمی گردد، ولی دیگر کار از کار گذشته و اسب او را بر زمین زده و هلاکش کرده بود. (1)

### **رابعاً: حضرات معصومین و انبیاء مکرمین (علیهم السلام)**

هر نوع ارادت و محبت نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت و انبیاء مکرم (علیهم السلام) باعث نگاه و توجه متفاوت خداوند نسبت به انسان شده و او را از جوایز ارزشمند خویش بهره مند می سازد خواه این ارادت به صورت زیارت قبور مطهر آنان باشد یا گریه و زاری بر آن ها یا برپا کردن مجالس حزن و شادی آنان و یا... .

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: بهترین شما کسی است که بعد از من نسبت به اهلیم (علیهم السلام) بهتر باشد. (2)

2- جعفر بن محمد الصادق: در روز قیامت منادی ندا می کند: ای خلائق! ساکت باشید که همانا محمد (صلی الله علیه و آله) با شما سخن می گوید.



- 1- نشان از بی نشان ها ج 1/39.
- 2- مستدرک حاکم نیشابوری ج 3/311.

پس خلائق خاموش می شوند. پیامبر به پا خواسته و می فرماید: ای گروه آفریدگان! هر کس در نزد من عطاء و بخششی یا منتی یا احسانی دارد، باید بلند شود تا پاداشش دهم.

می گویند: پدران و مادرانمان به فدای تو! ما چه عطاء و منت و احسانی داریم؟! عطاء و منت و احسان مال خدا و رسولش بوده که بر همه آفریدگان است.

پیامبر می فرماید: بله، هر کس به یکی از اهل بیت (علیهم السلام) پناه داده، یا به آن ها احسان کرده، یا از برهنگی پوشانیده، و یا گرسنه شان را سیر کرده، برخیزد تا پاداشش بدهم.

کسانی که این اعمال را انجام داده اند، برمی خیزند.

(در این هنگام) از سوی خدای عزّ و جلّ ندا می رسد: ای محمد! ای حبیب من (صلی الله علیه و آله)! پاداش ایشان را به تو واگذاشتم، پس در هر کجای بهشت که می خواهی، ایشان را جا بده.

پس پیامبر، آنان را در «وسیله» (جای گاه پیامبر در بهشت) جا می دهد، به طوری که از (چشم) محمد و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین پوشیده نمی مانند. (1)

شاهد

1- انس بن مالک: من در حضور امام حسین (علیه السلام) بودم که کنیزی از کنیزان آن حضرت به حضور آن بزرگوار آمد و یک شاخه ریحان تقدیم نمود.

امام حسین (علیه السلام) به وی فرمود: من تو را در راه خدا آزاد کردم.

من به آن حضرت گفتم: یک کنیزک را برای یک شاخه ریحان آزاد می نمائی؟!!

فرمود: خدا ما را این طور پرورش داده است، زیرا در قرآن می فرماید: «هر گاه به شما درودی گفته شود، نیکوتر از آن یا عین آن را تلافی نمائید» (2). بهتر از این شاخه ریحان، آزاد نمودن این کنیز بود. (3)

2- جعفر بن محمد الصادق: نهنگی که یونس (علیه السلام) را در دهان خود فرو برده، از دریای سرخ و رود نیل و دریای طبرستان و سپس دجله گذشته و در انتهای زمین به قارون ملحق گردید.

خداوند فرشته ای را مأموریت داده بود تا هر روز به اندازه قامت یک مرد، قارون را پائین ببرد. هنگامی که او صدایی را از میان شکم نهنگ شنید، از او پرسید: چه کسی هستی؟ و هنگامی که متوجه شد او یونس بن متی (علیه السلام) است، از وی درباره موسی و هارون (علیهما السلام) و کثوم و آل عمران پرسید و زمانی که متوجه شد جملگی به

1- من لا يحضره الفقيه ج 2/65.

2- سورة نساء/86.

3- بحار الأنوار ج 44/195. (ترجمه از زندگانی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) /207).

دیار ابد شتافته اند بر فقدان آن‌ها و به خاطر فرصت‌های از دست رفته دریغ خورد و خدا را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش سپاس گفت.

در این لحظه باری تعالی فرشته موکل را مأمور ساخت تا در دنیا عذاب را از او مرتفع سازد. (1)

3- مرحوم حاج میرزا علی ایزدی (فرزند مرحوم حاج محمد رحیم): پدرم سخت مریض شد و به ما امر نمود که او را به مسجد ببریم.

گفتم: برای شما کسر شأن است، چون تجار و اشراف به عیادت شما می‌آیند و در مسجد مناسب نیست.

به ما گفت: می‌خواهم در خانه خدا بمیرم و علاقه شدیدی به مسجد داشت.

به ناچار او را به مسجد بردیم تا شبی که مرضش شدید شد و در حال اغماء بود که او را به منزل بردیم و آن شب در حال سکرات مرگ بود و ما به مردنش یقین کردیم.

پس در گوشه‌ای از حجره نشسته و گریان بودیم و درباره تجهیز و محل دفن و مجلس ترخیص بحث می‌کردیم تا اینکه سحر شد. ناگاه من و برادرم را صدا زد.

نزدش رفتیم. دیدیم عرق زیادی کرده است. به ما گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید که من نمی‌میرم و از این مرض خوب می‌شوم.

ما حیران شدیم. به هنگام صبح در حالی که هیچ اثری از مرض در او نبود، بسترش را جمع کرده و او را به حمام بردیم و این قضیه در شب اول ماه محرم سنه 1330 قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع از این شد که از او سبب خوب شدن و مردنش را بپرسیم.

موسم حج نزدیک شد، پس در تصفیه حساب و اصلاح کارهایش تلاش کرد و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارک دید تا اینکه با نخستین قافله حرکت کرد. تا باغ جنت در یک فرسخی شیراز به بدرقه اش رفتیم و شب را با او بودیم.

ابتدا به ما گفت: از من نپرسیدید که: چرا نمردم و خوب شدم؟ اینک به شما خبر می‌دهم که آن شب، مرگ من رسیده بود و من در حالت سکرات مرگ بودم، پس در آن حال خود را در محله یهودی‌ها دیدم و از بوی گند و هول منظره آن‌ها سخت ناراحت شدم و دانستم که تا مُردم جزو آن‌ها خواهم بود.

پس در آن حال به درگاه پروردگار خود ناله کردم.

ندایی شنیدم که: این جا محل کسانی است که حج را ترک کرده‌اند.

ص: 86

---

1- قصص الأنبياء (جزائری)/280. (ترجمه آزاد از داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم (علیهم السلام) /409).

گفتم: پس توسلات و خدمات من نسبت به حضرت سید الشهداء (علیه السلام) چه شد؟! (مرحوم حاج محمد رحیم به آبگوشتی مشهور بود و سبب شهرتش به این لقب این بود که ایشان اخلاص و ارادت زیادی به حضرت سید الشهداء (علیه السلام) داشت و مواظب خواندن زیارت عاشورا بود و هر شب در مسجد گنج که به خانه اش متصل بود، پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه می خواندند و پس از روضه خوانی، سفره پهن می کردند و مقدار زیادی نان و آبگوشت در آن می گذاردند، هر کس مایل بود همان جا می خورد و هر که می خواست همراه خود به خانه اش می برد).

ناگاه آن منظره هول انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و به من گفتند: «تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و در مرگت تأخیر افتاد تا حج واجب را به جا آوری» و چون اینک عازم حج شده ام، ماجرای خود را به شما خبر دادم.

پیش از محرم 1340 مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت: شب اول ماه موعده مرگ من است و همان طور که خبر داده بود، شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود. (1)

4- حجة الاسلام محمدرضا خورشیدی از قول شخصی به نام احمد: شخصی که در اثر عنایت قمر بنی هاشم (علیه السلام) هدایت شد و طوری موفق به توبه گشت که بعد از متقین و معروفین در ولایت و عشق اهل بیت (علیهم السلام) شد، جلسات شب جمعه و عزاداریش زبازد متدینان قم و تهران بود و حدود سی سال پیش، از تهران به قم منتقل شد و سخنان گرم و راهنمایی های پربار او چراغ راه طالبان حقیقت بود.

ایشان اهل تهران و در دوران جوانی به قدری شلوغ و... بود که هرگاه از خانه بیرون می رفت، پدرش خوشحال شده و خدا را شکر می گفت که یک مقدار خانه ساکت شده است.

او در دوران جوانی به عشق دختری مبتلا می شود و برای رسیدن به این آرزو چند سال تلاش می کند تا به او برسد. خلاصه پس از چند سال، روزی دیدار دختر مورد نظر برایش میسر شده و خانه و اتاق خلوت، تهیه نموده و آماده گناه و خلاف می گردد که ناگهان احساس می کند کاری از او بر نمی آید و مثل اینکه نیروی شهوت و مردانگی را به کلی از دست داده است (با اینکه بعدها با دوشیزه ای دیگر ازدواج نمود و صاحب زندگی و تعدادی اولاد شد و عمر طولانی ای هم نمود).

بنا بر این، هر چه بر خود فشار آورد که مرتکب گناه شود، نتوانست و بالأخره از دختر نامحرم عذرخواهی کرد و دختر هم بنای مسخره و گستاخی و دعوا و پرخاش گذاشت که تو که مرد نبودی چرا چند سال آبروی خود و مرا بردی؟ خلاصه پولی به دختر داد و از خانه بیرون رفت و موضوع آن گناه، خود به خود منتفی شد.

ص: 87

بعد از چند روز ناگهان تصمیم می گیرد که به کربلا سفر کند. گذرنامه تهیه می کند و به مسافرت عتبات عالیات می رود.

به کربلا می رسد و موقعی که در حرم آقا قمر بنی هاشم (علیه السلام) کنار ضریح مشغول خواندن زیارت می شود و به این جمله می رسد: (السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ...). به مناسبت معنای این جمله که یعنی سلام بر تو ای آقایی که بنده صالح خدایی! و از خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین (علیهم السلام) اطاعت کردی! به خودش خطاب می کند و به فکرش می رسد که ای فلانی! تو هم اگر آن گناه و کار خلاف را در تهران در اتاق خلوت می کردی، به زیارت کربلا و حضرت ابو الفضل (علیه السلام) موفق نمی شدی و چون اطاعت خدا و ترک گناه کردی، توفیق یافتی که الآن این طور آقا ابو الفضل (علیه السلام) را زیارت کنی و بگویی: (السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ...). که ناگهان متوجه می شود، ضریح آقا شکافته و جمال نورانی قمر بنی هاشم (علیه السلام) ظاهر می گردد.

آقا در داخل ضریح خود ایستاده بودند و به او نگاه کرده و فرمودند: اگر من آن روز آب به آتش شهوت تو نمی زدم تو آن گناه را انجام می دادی، ولی چون دیدم برای برادرم (امام حسین (علیه السلام)) خیلی می سوزی و در مصیبت برادرم زیاد گریه می کنی، حیفم آمد از دست بروی.

سپس وضع ضریح و حرم به حالت عادی برگشت و او دیگر آقا را ندید، اما دیدار جمال نورانی ابو الفضل (علیه السلام) در بیداری و آن هم در ضریح مطهر و آن فرمایش مخصوص، او را به گونه ای منقلب می کند که دیگر صححنه زندگی او عوض شده و کم کم در وادی عشق اهل بیت (علیهم السلام) ممتاز و زبانزد خاص و عام و راهنمای عده زیادی می گردد و در آستان مقدس مولا امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهم السلام) عمری پر برکت حدود 80، 90 سال می نماید. (1)

5- حجة الاسلام قدس (از شاگردان آیه الله محمدتقی بهجت) از قول آیه الله محمدتقی بهجت: در نزدیکی نجف اشرف، در محلّ تلاقی دو رودخانه فرات و دجله، آبادی ای به نام (مصیب) است که مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن جا عبور می کرد و مردی از اهل سنت که در سر راه مرد شیعه خانه داشت، همواره هنگام رفت و آمد او چون می دانست وی به زیارت حضرت علی (علیه السلام) می رود، او را مسخره می کرد.

حتی یک بار به ساحت مقدس آقا جسارت کرد، و مرد شیعه خیلی ناراحت شد.

چون خدمت آقا مشرف شد، خیلی بی تابی کرد و ناله زد که: تو می دانی این مخالف چه می کند.

ص: 88

آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد.

آقا فرمود: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند، در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم.

شیعه می گوید: عرض کردم: آری، لابد به خاطر آن جسارت هایی که می کند، بر شما حق پیدا کرده است؟

حضرت فرمودند: بلکه او روزی در محلّ تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می کرد، ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: «عمر بن سعد کار خوبی نکرد که این ها را تشنه کشت، خوب بود به آن ها آب می داد (و) بعد همه را می کشت» او ناراحت شد، (و) یک قطره اشک از چشمش ریخت، لذا از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی توانیم او را جزا بدهیم.

آن مرد شیعه می گوید: بیدار شدم و چون به محلّ برگشتم در سر راه، آن سنی با من برخورد کرد و با تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟

مرد شیعه گفت: آری پیام رساندم و پیامی دارم.

او خندید و گفت: بگو: چه است؟

مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد. وقتی به فرمایش امام رسید که: ایشان به آب نگاهی می کرد و به یاد کربلا افتاد و... ، مرد سنی تا شنید، سر به زیر افکند، کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا! در آن زمان احدی در آن جا نبود و من این را به کسی نگفتم: آقا از کجا فهمید؟! بلافاصله گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ وَوَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَشِيْعَهُ شَدَّ. (1)

6- شخص موثق و مورد اطمینانی به نام لِحسائی: در خواب دیدم خداوند متعال می خواهد بر ساکنان تهران عذاب نازل فرماید. در این هنگام آقا حضرت سید الشهداء (علیه السلام) عرضه داشت: خدایا! آنان را به من ببخشای، زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می کنند. (2)

7- آیه الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام سید عباس حسینی قمی واعظ: شخصی در قم با اینکه شغلش حلبی سازی و کم درآمد است، مقید به روضه خوانی در وفات ائمه اطهار (علیهم السلام) است.

به او گفتم: شما که کسب پر درآمدی نداری چرا در هر وفات مجلس روضه برقرار می کنی؟!

ص: 89

1- برگه از دفتر آفتاب/99.

2- کرامات الحسينيه (عليه السلام) ج1/184.

گفت: من از اهل بیت (علیهم السلام) دست برنمی دارم. در مسجد عشق علی قم برای استماع روضه شرکت می کردم. شبی از شب ها هیأتی آمد و آخر وقت بود. چایی ای خوردند و عزاداری کردند. آقای حاج میرزا عباس هدایتی که شخص محترمی بود برخاست و استکان ها را جمع کرد. شب در عالم خواب دیدم حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به مسجد عشق علی آمد و روی منبر نشست و فرمود: اسامی خدمت گزاران را بیاورید و آوردند.

فرمود: چرا نام حاج میرزا عباس ذکر نشده است، ایشان هم استکان ها را جمع آوری کرد. (1)

ص: 90

---

1- روزه هایی از عالم غیب/110.



### فصل اول: تعریف سیر و سلوک و هدف از آن

سیر و سلوک چیزی جز پیمودن راه بندگی خداوند، و صراط مستقیم نبوده و هدف از آن، تنها رسیدن به مقام قرب ربّ العالمین است. با سرسپردن به فرامین الهی و دوری نمودن از نواهیش ما سالک راه بندگی حضرت حق محسوب شده و پس از طی این طریق، و زلال و پاک گشتن جان و روح، اندک اندک، به مقام قرب نزدیک می شویم.

سخن اولیاء الله

#### 1- علامه سید محمدحسین طباطبایی

أ: (در جواب سؤال از اینکه: راه رسیدن به کمالات عالیّه چیست؟): از قرآن و سنت به دست می آید که طریق رسیدن به کمالات عالیّه، انقطاع کلی از ما سوی الله است. و ملاک وصول به کمال، رفع تعلقات یعنی بریدن از همه چیز، حتی از خود و خواسته های خویش است. (1)

ب: (در جواب سؤال از اینکه: مگر چند راه به خدا داریم که خداوند در قرآن کریم (سبل) را با صیغه جمع ذکر نموده و می فرماید: و الذین جاهدوا فینا، لنهدینهم سبلنا (2) و کسانی که درباره ما بکوشند، به یقین آنان را به راه های خود رهنمون می گردیم): در روایت آمده است: الطرق الی الله بعدد انقاس الخلائق (3) به شماره خلائق به سوی خدا راه وجود دارد.

بنا بر این، هر کس طریقی خاص به خدای متعال دارد.

ص: 91

---

1- در محضر علامه طباطبایی (727 پرسش و پاسخ) / 328.

2- سوره عنکبوت / 69.

3- تفسیر المحيط الأعظم ج 1/ 53.

(سؤال: یعنی برای هر فردی راهی غیر از شرع وجود دارد؟ جواب:) پس شرع چیست؟! یعنی راه های معرفت خداوند سبحان با بیان معصوم و پیغمبر و امام (علیهم السلام)، به شماره خلائق است. یکی از این راه ها، معرفت نفس است که بهترین راه، و وجه موصول و اقرب طرق است، و راه های دیگر هم داریم.

اساساً در تقرب الی الله تعالی در شرع بیاناتی داریم، بیانات نبی اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) بیانات شرعی است، و طریق معرفت نفس در آیات و روایات بیان شده است؛ ولی عموم علماء عامه این را عنوان کرده اند که طریق معرفت نفس اقرب است، ولی در شرع بیان نشده است، و عرفاً از پیش خود بدان عمل کرده اند، و مرضیّ خدا قرار گرفته است، و از این راه، مشایخ، هر کدام راهی را که نزدیک تر تشخیص داده اند به مریدانشان القاء کرده و دستور داده اند و این، طریقت نامیده شده است.

و کار به جایی رسیده که شریعت در یک طرف، و طریقت در طرف مقابل قرار گرفته است، و علت این امر را همان عدم بیان شرع دانسته اند، لیکن صحیح این است که آیات کریمه و روایات، این راه را بیان کرده اند. (1)

2- آیه الله محمدتقی بهجت: انسان در اثر متابعت از انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام)، سلمان یا لقمان (علیهما السلام) می شود، که نبی یا وصی نبودند، ولی آثار و خواص انبیاء (علیهم السلام) را داشتند. (2)

3- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی

أ: هر چه هست در شرع مقدس است. تمام مراحل عرفان و سیر و سلوک تا مرحله نهایی که فناء فی الله است به زبان ائمه معصومین (علیهم السلام) در اخبار و احادیث آمده و در کلام الله هست. (3)

ب: در اویش با ریاضت، خود را قوی می کنند و این غلط است بلکه باید نفس را تزکیه کرد. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. (4)، (5)

ج: بدون عمل به احکام شرع، سالک راه به جایی نمی برد. تبعیت کامل از علماء شریعت، اولین قدم سالک است و خطر مهمی که سالک در این مسیر دارد، بدبینی به علماء شریعت است. (6)

ص: 92

1- در محضر علامه طباطبایی (727 پرسش و پاسخ)/328.

2- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب سوم (500 نکته)/157.

3- سوخته/78.

4- سوره شمس/9.

5- در کوی بی نشان ها/62.

6- در کوی بی نشان ها/63.

سالکان و طی کنندگان طریق الی الله به دو دسته اصلی تقسیم می شوند:

1- مجذوبان سالک.

2- سالکان مجذوب.

مجدوبان سالک آنانی هستند که با عنایت های غیبی و خاصه خداوند متعال، جان و نفسشان پاک و مطهر گشته و دلباخته خدایشان شده اند، برخلاف سالکان مجذوب که بدون این عنایت غیبی و ویژه می بایست راه پرمشقت پاکسازی و تزکیه نفس را با مرارت ها و سختی ها طی نموده تا خود را به مقام قرب الهی برسانند.

سخن اولیاء الله

1- آیه الله سید رضا بهاء الدینی: بعضی از عرفا مقامات سیر و سلوک بین خلق تا خالق را 70، و بعضی 100، و بعضی 1000، و بیشتر و کم تر گفته اند. این (مراتب و طول زمان سیر و سلوک) به مراتب استعداد افراد است که بعضی در مرتبه عالی هستند و بعضی از سالکان در مراحل پایین تر. بعضی در همان ابتدای امر چنان جذابیت و محبت خدایی آنان را فرا می گیرد که مجذوب حق می شوند و بدون تحمل مشقت، انوار الهی در قلب و دل آن ها پدیدار گشته و آثار خدایی را در عالم کون (هستی) مشاهده می نمایند که این قسم از مردان الهی کم اند. ما را از سنین 16، 17 سالگی مشغول به خود نمودند که غیر او را نبینیم و جز راه و طریق او را نخواهیم و بسیاری از سالکان سلوک الی الله این چنین نیستند بلکه چشم و گوش آنان را پرده تاریک طبیعت پوشانده و برای برطرف کردن آن پوشش و حجاب باید زحمت بکشند و مشقت بار گران ریاضت در عبادت را تحمل کنند تا بعد از زحمات زیاد و پرده دری ها و حجاب براندازی ها به مقام شامخ مشاهده برسند و مجذوب حق گردند. (1)

ص: 93

2- آية الله محمدتقی بهجت: اصل مطالب، مادیات و معنویات، برای نیکوکار و فاجر، سفره اش پهن است، ولی هدایت به مقصد اعلیٰ برای عده خاصی فراهم است. (1)

ص: 94

---

1- در محضر حضرت آية الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/224.

## فصل سوم: اختلاف رتبه های سالکان الی الله

بر اساس میزان لطف و عنایت خداوند به سالکان و به مقدار کوشش و تلاش آن ها، مراتب و درجات کمالات آنان با یک دیگر متفاوت است. بعضی از آن ها در کلاس عالی سیر و سلوکند مثل سلمان، بعضی دیگر قدری پایین تر مثل ابوذر و بعضی دیگر قدری پایین تر و این روند همین طور ادامه دارد تا یک سلسله مراتب را تشکیل دهد.

تذکر: درست است که در روایات به ما فرموده اند: در امور دنیوی به زیردستان خویش و در امور معنوی به بالاتر از خود نگاه کنید تا انگیزه شما برای خودسازی و بندگی خداوند بیشتر شود، اما به این نکته نیز باید دقت داشت که نباید با نگاه به دیگران از خویش مأیوس گشته و با خود بیندیشیم که فلان و فلان شخص در چه مقام معنوی بالائی هستند و من این پائین، پس معلوم می شود به درد این راه نمی خورم و بهتر است همه چیز را بالکل رها نمایم.

سؤال: آیا اگر کسی به اندازه وسعش تلاش کند، اما در ظاهر به جاهای بالائی نرسد، ممکن است در نزد خداوند مقامش مثل کسانی باشد که به جاهائی رسیده اند؟

جواب: بله.

شاهد

آیه الله محمدتقی بهجت از قول یکی از علماء به نام شمس شاکس قفقازی: زمانی که برای تعلیم علوم دینی وارد حوزه نجف شدم، به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسل کردم که به مقام اجتهاد برسم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب دیدم که فرمودند: اجتهاد مثل روزی است، قسمت هر کسی نیست، قسمت شما هم نشده است.

پیش خود گفتم: خواب که حجیت ندارد، لذا فردا همان توسلی را که داشتم ادامه می دهم.

فردا شب هم حضرت را در خواب دیدم که فرمودند: مگر به تو نگفتم که: اجتهاد روزی است، هر روزی ای قسمت هر کسی نیست.

ص: 95

باز هم گفتم: خواب که حجت نیست، لذا باز هم توسطم را ادامه دادم. شب سوم باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب دیدم. حضرت فرمودند: مگر نگفتم: اجتهاد روزی است و قسمت شما نشده و روزی تو نیست. برای چه این اجتهاد را می خواهی؟  
گفتم: برای اینکه به مقامات عالیه ای که از اجتهاد به دست می آید، برسم.

حضرت فرمود: تا آن جا که می توانی درسی را که خواندی و یاد گرفتی تا به همان جا را تعلیم دیگران بکن، به آن مقام می رسی.

من هم تا رسائل و کفایه، خواندم. دیدم نمی توانم بیشتر از آن را استفاده کنم، لذا به تدریس آن چیزی که خوانده بودم، مشغول شدم. (1)

ص: 96

---

1- فیضی از ورای سکوت/ مقام اجتهاد روزی است.

گناه باعث عذاب و گرفتاری انسان در همه عوالم، چه دنیا و چه برزخ و چه قیامت می گردد.

چیزی مثل گناه و معصیت، مانع سلوک و حرکت انسان در طریق الی الله نبوده و او را مقام از قرب خداوند، محروم نمی سازد، لذا حتی الامکان باید از این عامل خطرناک و بازدارنده، پرهیز نمود.

شاهد

جناب ملا- محمد رضا: زمانی در محضر مرحوم ملا هادی سبزواری حاضر بودم. جناب ملا محمد فرزند بزرگوارش وارد شد و در خدمت والد ماجدش حال خویش را شرح داد و با هزاران نیاز، شروع به زاری نمود و از تأخیر وصول خود به مقامات قرب و مراتب شهود، بسیار اظهار ناراحتی و شکایت نمود.

کای آفتاب خوبان مسوزان اندرونم یک ساعت بگنجان در سایه عنایت

هر چه اصرار و مبالغه کرد، حکیم سبزواری جوابی نداد.

ملا محمد افسرده خاطر بیرون رفت و پس از ساعتی مراجعت کرد.

وقتی که چشم فیلسوف صافی نهاد، این دفعه به او افتاد، گفت: ای فرزند! چگونه با این حالات می خواهی آن مراتب و مقامات را درک کنی؟! با هیزم کش بی چاره چرا چنین کردی؟ چرا دشنامش دادی؟

اثر دگرگونی و تغییر حال از پیشانی ملا- محمد آشکار شد. من گمان کردم آن حکایت قبلا رخ داده و جناب سبزواری درباره آن دارد صحبت می نماید.

پس از اتمام جلسه وقتی که ماجرا را سؤال کردم، معلوم شد سابقا چنین اتفاقی نیفتاده بلکه همان وقتی که ملا محمد رفت و برگشت، در کوچه الاغ هیزم کش او را به دیوار فشار داده و او بی اختیار به هیزم کش ناسزا گفته است و حکیم سبزواری با صفای باطنش آن را دریافته است. (1)

سؤال: چرا خداوند در رابطه با برخی از بندگان سخت گیری می نماید و با وجود اعمال خیر فراوان، آن ها را از عذاب نجات نمی دهد و در مقابل برخی را با کم ترین عمل، مورد لطفش قرار داده و از عذاب ها می رهند؟! آیا این با عدالت او سازگار است!!!

ص: 97

پیامبر مکرم اسلام: بی هیچ تردیدی در قیامت گروه هایی می آیند که اعمال حسنه و خوبی هایشان همانند کوه هاست (آن هم) کوه تهامه (یکی از نام های مکه)، پس به آنان امر می شود که به سوی جهنم بروند.

گفته شد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! آیا آنان نماز خوانند؟

فرمود: آری! نماز می خوانند و روزه می گرفتند و قسمتی از شب را به شب زنده داری می گذرانند، اما وقتی که چیزی از دنیا برایشان ظاهر می شد (و به آن ها رو می آورد)، به سمت آن می شتافتند (عاشق دنیا بودند و باکی نداشتند که حلال است یا حرام). (1)

شاهد

1- شیخ عبد الحسین تهرانی: وقتی میرزا نبی خان که (در زمان حیاتش به فسق و فجور علنی معروف بوده و) یکی از نزدیکان محمد شاه قاجار محسوب می گشت، وفات کرد، شبی در خواب دیدم که گویا در باغ ها و عمارت های بهشتی گردش می کند و کسی نیز همراه من است که منازل و قصرها را می شناسد.

پس به جایی رسیدیم. آن شخص گفت: این جا منزل (نبی خان) است و اگر می خواهی خودش را ببینی آن جا نشسته و سپس به جایی اشاره کرد.

من متوجه آن جا شده دیدم که او در تالاری نشسته است. وقتی مرا دید به من اشاره کرد که بیا بالا.

من نزد او رفتم. از جا برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و خودش به همان عادت که در دنیا داشت نشست و من در حال او متفکر بودم.

او به من نگاه کرد و گفت: ای شیخ! گویا از مقام من تعجب می کنی، زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود و نتیجه ای جز عذاب دردناک نداشتم البته این طور هم بود، اما من در طالقان معدن نمکی داشتم و هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می فرستادم تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء (علیه السلام) شود.

خداوند، این مکان و باغ را در عوض آن به من عطا کرد.

من در حالی که متعجب بودم، از خواب بیدار شدم.

فردای آن روز، این رؤیا را در مجلسی بازگو نمودم. یکی از فرزندان ملا مطیع طالقانی گفت: این خواب صادقانه است او در طالقان، معدن نمکی داشت و درآمد آن را که نزدیک 100 تومان بود، هر ساله به نجف می فرستاد و پدر من مسئول خرج کردن آن در راه عزاداری امام حسین (علیه السلام) بود.





تا آن وقت من نمی دانستم که او در طالقان ملک دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری بر پا می کند. (1)

2- مرحوم احمد بن محمد (مقدس اردبیلی): عمرو بن لیث امر نمود که لشکرهاش از جلوی او به صف رژه روند و مقرر نموده بود که هر سرداری با خود 1000 نفر مجهز نماید و در دست هر سردار لشکر یک پرچم به عنوان علامت باشد (که این لشکر 1000 نفر است) تا بر او عرضه نماید و یک گرز طلا جایزه بگیرد... .

در این هنگام 120 پرچم بر پا شد که هر علمی علامت 1000 نفر بود. وقتی عمرو لیث از مشاهده لشکر خود فارغ گردید، 120 گرز طلا به آن ها داد. وقتی که لفظ 120 گرز که نشانه 120000 مرد باشد، به او گوش زد شد، خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاک مالید و زار زار می گریست و زمانی طولانی آن گریه و زاری طول کشید تا بی هوش گردید.

بعد از آنکه به هوش آمد، هیچ کس جرأت نداشت که دلیل گریه و زاری را از او بپرسد، ولی یک ندیمی داشت که از او پروائی نداشت.

ندیم پیش عمرو آمد و گفت: ای پادشاه! کسی که این طور لشکری دارد باید خوشحال و خندان باشد و حالا که وقت گریه نبود چرا این کارها را نمودی؟

عمرو بن لیث گفت: شنیدم که عدد لشکریان من 120000 نفر است، ناگهان واقعه کربلا به خاطر افتاد، حسرت بردم و آرزو کردم که کاش! آن روز در آن صحرا می بودم تا یا دمار از کفار برمی آوردم و یا من نیز جان را فدا می کردم.

وقتی عمرو لیث وفات نمود، او را در خواب دیدند که بر سر تاجی دارد و در جای بسیار رفیعی است و حوریان در خدمت او می باشند.

به او گفتند: از کجا به این مقام رسیدی؟

گفت: وقتی که مرا در قبر گذاردند و ملائکه برای سؤال آمدند، از عهده جواب برنیامدم. آنان در صدد عذاب من برآمدند که ناگاه سمت راست قبرم شکافته شد و جوانی خوش رو وارد قبرم گردید و فرمود: او را رها کنید، زیرا خداوند، او را به من بخشیده است.

گفتند: سمعا و طاعةً یا سیدنا و مولانا! و رفتند.

ص: 99

من دست بر دامنش انداختم و گفتم: تو کیستی که در این وقت به فریادم رسیدی؟

فرمود: من حسین بن علی (علیهما السلام) هستم که آمدم به خاطر آن قطره اشکی که برای من ریختی و آرزوی کمک مرا نمودی، تلافی نمایم. اینک به فریاد تو رسیدم. (1)

3- فضیل بن عیاض یکی از رجال طریقت است. او شاگردی داشت که از همه شاگردان دیگرش داناتر و بزرگوارتر و اعلم تر بود.

این شاگرد به مرضی دچار گردید و ناخوش شد، تا اینکه مرگش فرارسید.

در حال احتضار بود که فضیل بر بالینش آمد و کنار سرش نشست و شروع به قرآن خواندن کرد. او مشغول خواندن سوره یس بود که ناگهان شاگرد محتضرش گفت: ای استاد! این سوره را مخوان.

پس فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو: لا اله الا الله.

گفت: نمی گویم، زیرا - العیاذ بالله - من از آن بیزارم و در همان حال از دنیا رفت. یعنی در حال کفر مرد.

فضیل از مشاهده این حال خیلی غمگین و ناراحت شد و از منزل او خارج گردید و به منزل خود رفت و از منزلش بیرون نیامد و هم چنان در فکر او بود تا او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند.

فضیل از او پرسید: این چه حالتی بود که از تو سر زد؟! تو اعلم شاگردان من بودی. چه شد که خداوند، معرفت را از تو گرفت و بد عاقبت مُردی؟!

گفت: خداوند برای سه چیز که در من بود، مرا این طور بدبخت و بی چاره نمود.

اول: نَمّامی و سخن چینی پشت سر برادران مؤمنم.

دوم: حسد می بردم. نمی توانستم بینم کسی از من بالاتر است.

سوم: مرضی در من بود که به طیبی رُجوع نمودم و او به من گفته بود که: هر سال یک ظرف بزرگ تر از کاسه، شراب بخور و اگر نخوری این بیماری در تو باقی خواهد ماند، پس بر حَسب امر آن طیبیب، شراب خوردم و با این سه چیز که در من بود، بد عاقبت شدم و به آن حال مُردم. (2)

ص: 100

1- حدیقة الشیعة ج 2/673.

2- منازل الآخرة/19.

جواب: اولاً: ما انسان ها با انجام معاصی، خود را لایق عذاب های خداوند می نماییم و لذا اگر خداوند به خاطر حتی یک گناه، ما را در جهنم جای داده و بد عاقبت نماید، هیچ گونه ظلمی به ما ننموده است و از طرف دیگر چون صاحب فضل و کرم است، گناهان فراوان بعضی را به خاطر بعضی چیزها که ما آن ها را نمی دانیم، می بخشد، بنا بر این اگر عذاب می کند، ما سزاوار عذابیم و اگر تفضل می فرماید، دلیلش فضل و کرم اوست.

سخن حجج الله

1- علی بن الحسین السجاد: بارِ إلهها! ... اگر مرا عذاب نمائی، پس به واسطه گناهان من است (و) به من ظلم نمی کنی، و اگر مرا ببخشائی، پس، از فضل و رحمت تو است ای أرحم الراحمین! (1)

2- علی بن الحسین السجاد: بارِ إلهها! اگر عفو بفرمائی، پس چه کسی اولی تر از توست؟ و اگر عذاب نمائی، پس چه کسی در حکم کردن از تو عادل تر است؟ (2)

ثانیا: درست است که بسیاری از اعمال، ظاهری زیبا و خداپسندانه دارند، اما چه بسا آغشته به عُجب و ریا و سائر عواملی که سبب نابودی عمل می گردد، باشند، در حالی که اندک عمل خیر یک شخص گنه کار که از روی دُل شکستگی و اخلاص کامل و به دور از هر نوع عُجب و ریا و خدعه و... می باشد، سبب نجات و عاقبت به خیری او گردد، پس هرگز نباید کثرت عمل را ملاک و میزان خوبی یا بدی افراد قرار داد.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: خداوند عزّ و جلّ به (حضرت) داود (علیه السلام) وحی فرمود: ای داود! گنه کاران را بشارت ده و صدّیقین را بترسان.

عرض کرد: چگونه گنه کاران را بشارت دهی و صدّیقین را بترسانم؟!!

فرمود: ای داود! معصیت کاران را بشارت ده به اینکه من توبه را قبول می نمایم و از گناه درمی گذرم، و صدّیقین را بترسان که نسبت به اعمالشان دچار عُجب نشوند، زیرا هیچ بنده ای نسبت به نیکی هایش دچار عُجب نمی گردد مگر اینکه هلاک می شود. (3)

2- امیرالمؤمنین علی: همه اعمال نابود است مگر عمل خالص. (4)

ص: 101

1- امالی طوسی/415.

2- مصباح المتهدد/593.

3- عدة الداعی/236.

4- غرر الحکم/155.

3- امیرالمؤمنین علی: آفت عمل، بی اخلاصی است. (1)

4- امیرالمؤمنین علی: ملاک (قبولی) عمل، اخلاص در آن عمل است. (2)

ثالثاً: بعضی از اعمال، در درگاه خداوند از ارزش و جای گاه ویژه و مخصوصی برخوردارند که باعث محبوب شدن صاحب آن عمل در نزد پروردگار و در نتیجه غفران و رحمتش می گردد.

یکی از این اعمال ویژه، خدمت به اهل بیت (علیهم السلام) و گریه بر مصائب آنان است که به گوشه هائی از آن اشاره می نمائیم:

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصیبت حسین (علیه السلام) گریه کرده باشد، که چنین چشمی شاد (و) به نعمت بهشت، بشارت داده شده است. (3)

2- جعفر بن محمد الصادق: و هر کس درباره حسین (علیه السلام) شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آن ها نوشته می شود. و کسی که حسین (علیه السلام) نزد او یاد شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک بریزد، اجر او بر خداوند است و خداوند جز به بهشت برای او راضی نمی شود. (4)

3- جعفر بن محمد الصادق: و هیچ کس از روی رحمت (و دل سوزی) بر ما اهل بیت (علیهم السلام) و به خاطر آن چه که بر ما وارد شده، نمی گرید مگر اینکه قبل از خارج شدن اشک از چشمش خداوند، او را مورد رحمت قرار می دهد، پس زمانی که اشک چشمش بر گونه اش جاری شود اگر قطره ای از آن در جهنم بریزد، (به گونه ای) حرارت آن را خاموش کند که دیگر حرارتی برایش باقی نماند و بلاشک کسی که قلبش برای ما دردمند است در روزی که به هنگام مرگ، ما را می بیند، چنان شاد و فرح مند می گردد که هم چنان آن شادی و فرح در قلبش می ماند تا (در قیامت) در (کنار) حوض (کوثر) بر ما اهل بیت (علیهم السلام) وارد شود. (5)

ص: 102

1- غرر الحکم/155.

2- غرر الحکم/155.

3- بحار الأنوار ج44/292.

4- ثواب الأعمال/84.

5- کامل الزیارات/101.

4- علی بن موسی الرضا: ... اگر (به قدری) بر حسین (علیه السلام) بگریی تا اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند تمام گناہانی را که مرتکب شده ای، می آمرزد، خواه کوچک باشند یا بزرگ، کم باشند یا زیاد. (1)

5- علی بن موسی الرضا: گریه کنندگان باید گریه کنند، زیرا گریستن بر حسین (علیه السلام)، گناہان بزرگ را نابود می سازد. (2)

6- معصوم: و هر کس که برای ما اهل بیت (علیهم السلام) گریه نماید یا یک نفر را بگریانند، بهشت برای اوست و هر کس (هم که گریه اش نمی آید) خود را به شکل (شخص) گریه (کننده) درآورد، بهشت برای اوست. (3)

شاهد

مرحوم حجة الاسلام سید محمدحسن بروجردی (فرزند مرحوم آية الله بروجردی): مرحوم آقای تربتی (یکی از منبری های معروف و با اخلاص قم) را در خواب دیدم. چون می دانستم وفات یافته است، دستش را گرفته و از احوال پس از مرگ پرسیدم.

گفت: کارم سخت بود، اما امام حسین (علیه السلام) به دادم رسید. (4)

رابعا: خداوند از همه بندگانش به یک اندازه توقع نداشته و با همه به یک شیوه رفتار نمی نماید. یقینا آنان که در شرائط معنوی خوب و مناسبی رشد کرده اند و یا جزو علماء محسوب می گردند و یا از عقل بیشتری برخوردار بوده اند با کسانی که چنین شرائطی را نداشته اند، مساوی و برابر نمی باشند و حساب و کتاب گروه اول از گروه دوم سنگین تر و مشکل تر خواهد بود، لذا بر همین اساس خداوند در همان حینی که افراد گروه اول درگیر پس دادن حساب و کتاب اعمالشان می باشند، بسیاری از افراد گروه دوم را می بخشد و مورد لطف خویش قرار می دهد.

سخن حجج الله

ص: 103

---

1- امالی صدوق/129.

2- إقبال الأعمال/544.

3- لهوف/10.

4- مردان علم در میدان عمل ج5/بخش سوم، امام حسین (علیه السلام) به دادم رسید.

1- پیامبر مکرم اسلام: حقیقتا که بندگان در قیامت به اندازه عقل هایشان مجازات می شوند (هر کس عقلش بیشتر، مجازاتش بیشتر، و هر کس عقلش کم تر، مجازاتش کم تر). (1)

2- جعفر بن محمد الصادق: ... هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود قبل از اینکه یک گناه از عالم بخشیده گردد. (2)

خامسا: در میان افرادی که دارای عمل خیر فراوانی هستند، ممکن است بسیاری از اعمال خیر آن ها به دلیل مخلوط بودن با عجب و ریا و سُمعه (3) و... مورد قبول حضرت حق قرار نگیرد، اما یک عمل خالص آنان که به دور از هر گونه آلودگی ملکوتی است، سبب نجاتشان گردد.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ به (حضرت) داود (علیه السلام) وحی کرد: حقیقتا که بنده ای از بندگانم حسنه و کار نیکی را به پیش گاه من می آورد و (به واسطه آن عمل خیر) بهشتم را برایش مباح می نمایم.

(حضرت) داود (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! و آن عمل خیر چیست؟!

فرمود: بر بنده مؤمن من و لو به دانه خرمائی (هم که) باشد، شادی و سرور وارد می کند.

(حضرت) داود (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! حق است بر کسی که تو را شناخت، امیدش را از تو قطع نکند. (4)

توضیح: علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: ممکن است ادخال سرور بر مؤمن، از باب مثال باشد و منظور هر نوع عمل مقبول باشد. (هر کس عمل مقبولی را به پیش گاه خداوند ببرد، اهل بهشت می گردد، خواه شاد کردن دل مؤمن باشد و یا هر عمل نیک دیگری) همان طور که در روایت آمده: هر کس که خداوند یک عملش را بپذیرد، او را عذاب نمی نماید. (5)

ص: 104

1- ارشاد القلوب ج 1/199.

2- کافی ج 1/47.

3- ریا یعنی نشان دادن اعمال خوب خود در برابر چشمان دیگران و سُمعه یعنی رساندن اعمال و خوبی های خویش به گوش دیگران، و در هر دو، غرض، مطرح کردن خویش است نه خداوند.

4- کافی ج 2/189.

5- مرآة العقول ج 9/92.

شهید آیه الله سید عبد الحسین دستغیب: یک نفر از اهل معرفت و بصیرت و مکاشفه بر بالین محتضری که در سكرات مرگ بود، حاضر شد.

پس بدن برزخی او را دید که از سر تا پا غرق کثافت و آلودگی است و آثار کثافت کاری و گناه کاری او آشکار است.

سخت ناراحت شد و به خود گفت: وای! اگر این بی چاره در این حالت بمیرد، در برزخ چه بر او خواهد گذشت.

در همان حال صدایی از غیب شنید که: این بنده نزد ما حقی دارد و در این ساعت او را یاری خواهیم کرد.

ناگاه می بیند چیزی مانند آب از سر تا پای او را احاطه کرد و تمام کثافت ها شسته شد و بدن برزخی به مانند یک قطعه بلور، صاف و پاک و درخشان گردید سپس ملک الموت جانش را گرفت و از دنیا رفت.

از پروردگار خود خواست به او بفهماند این میت چه حقی بر خداوندش داشت که این طور به فریادش رسید.

شب در عالم خواب، روح میت را می بیند و از او می پرسد.

در پاسخ می گوید: من در دنیا در دست گاه حکومتی، آبرومند و صاحب نفوذ بودم. روزی مظلومی را محکوم به اعدام کردند و من یقین به مظلومیت و بی گناهی او داشتم. وقتی که خواستند او را اعدام کنند، نگذاشتم و سپس بی گناهی او را ثابت نمودم تا آزادش کردند و چون این کار را تنها برای خدا انجام دادم و هیچ منظوری جز او نداشتم، خداوند هم در ساعت مرگم همان طور که مشاهده کردی، مرا پاک فرموده و میراند. (1)

سادسا: این احتمال نیز وجود دارد که آنان که با یک عمل، اهل نجات می گردند، ممکن است در برزخ راحت و آسوده باشند و در قیامت دچار گرفتاری و عذاب باشند و یا بر عکس، در برزخ گرفتار و معذب، و در قیامت راحت و در آسایش باشند، و همین طور آنان که دارای اعمال خیر فراوان و برخوردار از تعدادی از گناهان می باشند که در یکی از دو عالم معذب و گرفتار، و در دیگری آسوده و راحت باشند.



البته نباید فراموش نمود که بسیاری از مردم نیز هستند که در هر دو عالم برزخ و قیامت گرفتار و یا در هر دو راحت و خوشند.

نکته: ظاهراً همه یا بعضی از افراد، در برزخ در مقابل اعمال خوب و بدشان مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرند، به طوری که برخی از اوقات برزخشان به واسطه اعمال صالحه شان در ناز و نعمت می‌باشند و در پاره ای دیگر از زمان‌ها به خاطر معاصی، معذب و گرفتارند و این روند همین طور ادامه پیدا می‌کند تا بدی‌هایشان به وسیله عذاب‌ها شسته و زائل گردد که در این هنگام برای همیشه از خوشی و آسایش بهره‌مند می‌گردند.

شاهد

شهید آیه الله سید عبد الحسین دستغیب: بیش از سی سال قبل روضه خوانی به نام شیخ حسن بود که چند سال آخر عمرش به شغل حرامی سرگرم بود.

پس از مردنش یکی از خوبان او را در خواب می‌بیند که برهنه است و چهره‌اش سیاه و شعله‌های آتش از دهان و زبان آویزان بالا می‌رود. اوضاعش به طوری وحشت‌ناک بود که آن شخص فرار می‌کند.

پس از گذشتن ساعاتی و طی عوالمی باز او را می‌بیند، لکن این بار در فضایی فرح‌بخش و در حالی که آن شیخ دارای چهره‌ای سفید و شاد و با لباس بر روی منبر است. نزدیکش می‌رود و می‌پرسد: شما شیخ حسن هستید؟

می‌گوید: بلی!

می‌پرسد: شما همان هستید که در آن حالت عذاب و شکنجه بودید؟

می‌گوید: بلی!

آن‌گاه سبب دگرگون شدن حالش را می‌پرسد.

می‌گوید: آن حالت اولی در برابر ساعاتی است که در دنیا به کار حرام سرگرم بودم و این حالت خوب در برابر ساعاتی است که از روی اخلاص یاد حضرت سید الشهداء (علیه السلام) می‌نمودم و مردم را می‌گریاندم و تا این‌جا هستم در کمال خوشی و راحتی می‌باشم و چون آن‌جا می‌روم همان است که دیدی.

به او گفت: حال که چنین است از منبر پائین نیا و آن‌جا نرو.

گفت: نمی توانم، مرا می برند. (1)

ص: 107

---

1- داستان های شگفت/328.

سخن حجج الله

1- امیرالمؤمنین علی: دشوارترین سیاست ها، تغییر دادن عادت هاست. (1)

2- امیرالمؤمنین علی: هر کاری ممکن است مگر تغییر دادن طبایع (و عادت ها). (2)

3- امیرالمؤمنین علی: عادت، طبیعت دوم (بشر) است. (3)

4- امیرالمؤمنین علی: عادت، بر هر انسانی سلطه دارد. (4)

5- امیرالمؤمنین علی: و نفست از تو همان را می خواهد که به آن عادت و خو کرده ای. (5)

6- علی بن موسی الرضا: و بدانید که نفس، نسبت به آن چه که به او داده می شود، قبول کننده ترین و استقبال کننده ترین چیز است (به راحتی آن را قبول می نماید) و نسبت به آن چه که از آن باز داشته می شود، ممانعت کننده ترین چیز می باشد (به شدت در مقابل آن ایستادگی و مقاومت می نماید). (6)

شاهد

زمانی مقدسین بسیاری در نجف اشرف جمع شده بودند. روزی با یک دیگر صحبت نموده و گفتند: چه زمانی مردمی بهتر و نیکوتر از ما دور هم جمع شده اند، اگر حدیثی که می گوید: اگر 313 تن از مؤمنین به هم برسند صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند، راست می بود، بایستی در این زمان ظهور کند، زیرا صلحای روی زمین وقتی به مقامی می رسند که از دنیا گذشته و دست از وطن و سرزمین مادری خود برداشته و به مجاورت سرزمین مقدس کربلا می آیند و خود اینان نیز وقتی که در مقام زهد و بی میلی به دنیا به جایی می رسند که حتی از آب شیرین و میوه و مانند این ها نیز می گذرند و دست از مجاورت کربلا برداشته و به نجف اشرف

ص: 108

1- غرر الحکم/322.

2- غرر الحکم/322.

3- غرر الحکم/322.

4- غرر الحکم/322.

5- غرر الحکم/235.

6- أعلام الدین/312.

می آیند، پس نتیجه این می شود که تمام صالحانی که الان در نجف اشرف هستند زبده صلحای روی زمینند و تعدادشان نیز که از 313 تن بیشتر است، پس اگر این حدیث راست بود، صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می بایست ظهور کند.

بعد از تفکر و بحث بسیار بنای امر را بر این گذاشتند که از میان این همه مؤمنین، یک نفر را که از همه در نزدشان زاهدتر بوده باشد را انتخاب نموده و به بیرون نجف بفرستند.

پس همه مؤمنین را جمع نموده و دو گروه کرده و یک گروه را که دسته دیگر اعتراف به بهتر بودنشان داشتند، نگه داشتند و دسته دیگر را رها کردند و به همین منوال بهترها را انتخاب نموده و مابقی را کنار گذاشتند تا یک نفر باقی ماند که به اقرار همه، افضل از تمام آن ها بود.

بنا بر این او را با توکل بسیار به بیرون محوطه نجف اشرف در وادی السلام فرستادند تا راه حلی برای مشکلشان بیابد.

پس آن شخص عالم فاضل متقی بیرون رفت و بعد از مدتی به سوی رفقای خود برگشته و گفت: همین که اندکی از نجف اشرف بیرون رفتم سیاهی شهری به نظرم آمد. پیش رفتم تا داخل آن شهر شدم. از کسی سؤال کردم: به این شهر چه می گویند؟

گفت: این شهر حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

پس خانه آن حضرت را از او سؤال نمودم و با شور و شغف و شوق تمام، خود را به در خانه آن حضرت رسانده و دقّ الباب نمودم.

کسی از ملازمان حضرت بیرون آمد. گفتم: می خواهم خدمت آن حضرت شرف یاب شوم.

آن مرد رفت و برگشت و گفت: امام فرموده اند: دختر باکره فلان شخص که نامش فلان و رتبه اش بهمان است (در نام و نسب و شرف و رتبه، از همه بزرگان این شهر بالاتر است) را به عقد تو درآورده ام، پس امشب به خانه آن شخص برو و همان جا بمان و فردا پیش ما حاضر شو.

من خانه آن شخص را پیدا کرده و به منزل او رفتم و پیغام امام را به او رساندم و او قبول نموده و بنای زفاف و عروسی را گذاشتند.

وقتی شب شد، عروس را به حجله آوردند. همین که خواستم به او دستی برسانم ناگاه شیپور جنگ به صدا در آمد.

پرسیدم: چه خبر است؟

گفتند: حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می کند.

با خود گفتم: ایشان می روند و من هم بعدا به دنبالشان خواهم رفت.

در همین فکر و خیال بودم که قاصد آن حضرت رسیده و گفت: بسم الله ما خروج کردیم، بیا تا به جنگ دشمنان برویم.

گفتم: عرض مرا به آن حضرت برسانید و بگوئید: ایشان تشریف ببرند من نیز از عقب ایشان خواهم آمد.

قاصد رفت و زود برگشت و گفت: حضرت می فرماید: فوراً باید بیائی.

گفتم: اگر چه چنین فرموده، ولی من الآن نخواهم آمد.

هنگامی که این حرف را زدم ناگاه خود را در همان صحرای نجف اشرف دیدم که نه شبی بود و نه عروسی و نه اطاقی، پس دانستم که عالم کشف بوده است نه شهود، و فهمیدم که ما قدرت اطاعت آن حضرت را نداریم و امام خواهی ما لقلقه زبان است. (1)

نکته: خیلی باید مراقب بود تا به نفس، فشار زیادی وارد نگردد تا عکس العمل نشان داده و برای انسان گرفتاری درست نماید.

شاهد

مرحوم حیدر آقا تهرانی (متخلص به معجزه از شاعران شایسته و زاهدان وارسته و صاحب دیوان ارزشمندی در مدایح و مراثی کریمه اهل بیت (علیهم السلام)، که به عنوان لمعات عشق منتشر شده است) در ایام اقامتش در حوزه علمیه قم به چله نشینی پرداخته و مراتب ترک حیوانی را سپری کرده و اوقات فراغت خود را با اذکار و اوراد رسیده از خاندان عصمت و طهارت پر می نمود تا اینکه شبی در حجره خود که بین مدرسه فیضیه و دار الشفا واقع بود، دچار تب و لرز شدیدی شده و تعادل خود را از دست داده و خود را در چند قدمی مرگ می بیند.

پس به حضرت معصومه (سلام الله علیها) توسل می جوید.

در عالم رؤیا جام آبی دریافت کرده و سلامتی خود را باز می یابد، اما هم چنان به اذکار و اوراد روی می آورد تا اینکه شبی در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت معصومه (سلام الله علیها) شرف یاب می شود.

کریمه اهل بیت (علیهم السلام) او را از ادامه دادن به اذکار و اوراد نهی کرده و می فرماید: اگر رضای خدا را خواستاری، فقط واجبات را رعایت کن و دیگر دست از مستحبات بردار.

خود مرحوم معجزه در این رابطه می گوید: بدین لحاظ است که سال ها بر من می گذرد که از اوراد و اذکار دست برداشته و به واجبات خود ادامه می دهم. زنهار! زنهار! هر چه شارع مقدس فرموده، آن را از دست

ص: 110

ندهید، زیرا این گونه اوراد و اذکار برای تزکیه قلب و صفای دل در راه حبّ پروردگار، تا جایی مفید است که به جسم زیانی نرسد و روح را فرسوده نسازد. [\(1\)](#)

ص: 111

---

1- کرامات معصومیه 3/ ک8.

### اشاره

مبارزه با نفس و امیال و خواهش های او که به صورت عادت درآمده کار هر کسی نیست، لذا شاید در عالم، کاری به مشکلی تهذیب و تزکیه نفس نباشد، اما با این وجود بعضی چیزهاست که قدری از سختی این راه کاسته و مسیر سیر و سلوک را بر انسان هموارتر می سازد که بعضی از آن ها بدین قرارند:

**(أ) همسر صالحه ای که انسان را در کارهای دنیا و آخرت کمک نماید**

**(ب) فرزندان صالح و نیک**

**(ج) زندگی در وطن خود**

**(د) اخلاق نیکوئی که به وسیله آن با مردم مدارا شود**

**(ه) محبت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)**

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: هر کس به او پنج چیز داده شود، عذری برای ترک عمل آخرت ندارد: همسر صالحه ای که انسان را در کار دنیا و آخرت کمک نماید، پسران صالح و نیک، زندگی در وطن، اخلاقی که به وسیله آن با مردم مدارا شود، و محبت اهل بیت من (علیهم السلام). (1)

**(و) صالح بودن پدر و مادر**

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که خداوند به واسطه صالح بودن مرد مؤمن، فرزندان و فرزندان فرزندان را اصلاح می فرماید. (2)

سخن اولیاء الله

آیه الله سید رضا بهاء الدینی

ص: 112

1- دعوات/40.

2- تفسیر عیاشی ج 2/337.

ا: خود انسان خود به خود، همت و لیاقت ندارد. همت عالی از بیوت صالح پیدا می شود. هر بیتی که در آن عبادت خدا شده باشد، آن خانواده ای که بنده حق باشد، اولادشان همت عالی و لیاقت کامل پیدا می کنند. خداوند کسانی را که از بیوت صالح هستند به دعا در حق آباء و اجدادشان موفق کند که آن ها خیلی در وضع این انسان موثر بوده اند. این انسان یک همت و لیاقتی نصیب شده است. فرزندان در آن خانه ای که در آن پدر و مادر اهل تهجد بوده اند، اهل نماز بوده اند و اهل محرمات نبوده اند، تقریبشان به خدا به مراتب نزدیک تر است. کسانی که از بیوت صالح هستند، باید این نعمت را شکر کنند که این به سعادت آن ها خیلی کمک کرده است. (1)

ب: جزء دیگر انسان، خصوصیات توارثی است که از پدران و مادران به انسان می رسد «و من انفسهم» (2) خصوصیات نژادی ای که در سعادت و شقاوت و خوبی و بدی افراد تاثیر دارد. (3)

ج: ربوبیت حق و تربیت روحانی بشر به دو مرحله قبل از ولادت و بعد از ولادت تقسیم می شود. ربوبیت الهی و تربیت روحانی بشر، قبل از ولادت، روحانیتی است که بر اساس تربیت الهی، به حسب اصلاص و ارحام، نصیب بشر می شود. چنان که این تربیت برای انبیاء و ائمه (علیهم السلام) در اصلاص شامخه و ارحام مطهره وجود داشته است. در این تربیت روحانی، انسان بیش از یک حرکت تبعی، حرکت دیگری ندارد. این حرکت به تبع پدران و مادران و اجداد انسان است، لکن انسان در همین حرکت تبعی (4) از آثار تکامل و هدایت ایمان، بهره می برد. و این سهمی است که نصیب طبقه ای که به حسب اصلاص و ارحام، تربیتشان حفظ شده است، می شود و این خود، قدم بزرگی به طرف تکامل است. یعنی اگر تا زمان ولادت، زمینه های تربیتی در پدران و اجداد فراهم باشد، گر چه حرکت انسان در آن زمان تبعی است، ولی در روحانیت بعد از ولادت بسیار موثر است و در مقابل این ها کسانی هستند که زمینه های تربیتی آن ها قبل از ولادت تضمین نشده باشد. (5)

د: (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: اگر مادر به پیامبر نسبت داشته باشد، در فرزند به چه اندازه مؤثر است؟) مادر ما حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از تمام جهات فوق العادگی داشت و از این جهت که روی فرزندان اثر بسیاری گذارده، و فرزندان او نیز نسبت به موالید خود، نقش بسزایی دارند. (6)

ص: 113

1- سیری در آفاق/31.

2- سوره یس/36.

3- سوره یس/36.

4- حرکتی که به پیروی و تبعیت از چیز دیگر است.

5- همان.

6- سیری در آفاق/33.



یکی از موهبت های الهی که نصیب آیه الله مرعشی نجفی شد، این بود که مادر وی هیچ گاه بدون وضو به وی شیر نداد و پس از دوران شیرخوارگی مواظبت کرد که لقمه ای غذای حرام و حتی مشتهبه به او ندهند و غالباً از غذای غیر حیوانی او را تغذیه نمود.

دوران کودکی سپری شد و دوره نوجوانی ایشان فرا رسید و این نوجوان در محیطی سرشار از علم و عمل صالح و در میان خانواده ای که نمونه اعلاى اخلاق فاضله بودند، پرورش یافت. (1)

### ز) امدادهای غیبی در قالب توفیق

سخن حجج الله

- 1- پیامبر مکرم اسلام: ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر اینکه در او 103 خصلت باشد: ... و از توفیق خداوند برخوردار است. (2)
- 2- پیامبر مکرم اسلام: از خداوند هدایت بخواهید، و علاوه بر هدایت، هدایت راه بخواهید، و از او استقامت بطلبید، و علاوه بر استقامت، استقامت (در) عمل بطلبید. (3)
- 3- امیرالمؤمنین علی: توفیق، عنایت خدای رحمان است. (4)
- 4- امیرالمؤمنین علی: توفیق، رحمت (خداوند) است. (5)
- 5- امیرالمؤمنین علی: توفیق از جذبات پروردگار است. (6)
- 6- امیرالمؤمنین علی: هیچ کوششی بدون توفیق، مفید نیست. (7)
- 7- محمد بن علی الباقر (علیهما السلام) (در پاسخ سؤال از معنای لا حول و لا قوة الا بالله): معنایش این است که هیچ حرکتی برای روی گرداندن از معصیت خدا نداریم مگر به کمک خداوند، و هیچ قدرتی بر اطاعت خداوند نداریم مگر با توفیق خدای عزّ و جلّ. (8)

ص: 114

1- کرامات مرعشیه/15.

2- التمهیص/74.

3- جعفریات/222.

4- غرر الحکم/203.

5- غرر الحکم/203.

6- غرر الحکم/203.

7- غرر الحکم/203.

8- معانی الأخبار/22.

8- جعفر بن محمد الصادق: هیچ راهی برای کسب رضایت و رحمت خداوند، جز به وسیله فضل و کرمش نیست، و هیچ وسیله ای به سوی طاعتش جز به توفیق دادن او نیست. (1)

9- جعفر بن محمد الصادق: مؤمن از هیچ خصلت (خوبی) بی نیاز نبوده و به سه خصلت نیاز (بیشتری) دارد: توفیق از جانب خدای عزّ و جلّ، واعظ و نصیحت کننده ای از درون خودش، و قبول حرف فرد خیر خواه. (2)

10- علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) (در جواب سؤال مردی که پرسید: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا من نسبت به تکلیفم مستطیع نیستم؟): استطاعت برای تو چه معنایی دارد؟

(گفت: قدرت بر انجام عمل.

فرمود: اگر کمک و یاری نصیبت شود، قدرت نصیبت شده است.

(مرد گفت: کمک و یاری چیست؟

فرمود: توفیق.

(مرد گفت: حال چرا توفیق، نصیب (انسان) شده است؟

فرمود: اگر توفیق داشته باشی می توانی اعمال را انجام دهی و چه بسا کافری که از توقوی تر است، اما چون از توفیق بی بهره مانده، نمی تواند اهل عمل باشد. بگو ببینم: چه کسی به تو قدرت داده است؟

(مرد گفت: خدای تبارک و تعالی.

حضرت فرمود: پس آیا می توانی با آن قدرت، بدون کمک و یاری خداوند تبارک و تعالی ضرر را از خودت دفع، و منفعتی را برای خود جلب کنی؟

(مرد گفت: نه!

فرمود: پس چرا چیزی که توانایی انجامش را نداری، به خودت نسبت می دهی (و می گویی: من فلان کار را انجام دادم؟) چرا از سخن عبد صالح، غافلی (که فرمود: «و توفیق من فقط از جانب خداوند است»)، (3)، (4)

تذکر: البته این را نیز نباید فراموش نمود که این دسته روایات نمی خواهد بگوید: اعمال انسان به تلاش انسان بستگی ندارد و انسان باید دست روی دست گذاشته تا توفیقی از جانب خداوند نصیبش شده تا به انجام

ص: 115

3- فقه الرضا (عليه السلام) / 351.

4- سورة هود / 88.

عملی موفق گردد خیر! بلکه پر واضح است که توفیق به عنوان لطف خداوند، و عمل انسان به عنوان بخشی دیگر از کار، در کنار یک دیگر باعث به ثمر رسیدن چیزی می شوند.

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: هفت چیز، بدون هفت چیز، مسخره است: ... و کسی که از خداوند توفیق بخواهد، اما (برای هدفش) تلاش ننماید، خودش را مسخره نموده است. (1)

### ح) امدادهای غیبی در قالب آسان نمودن خودسازی

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: ای معاذ! اما بی تردید انجام این گونه امور (ترک غیبت، ترک ریا، ترک بدخویی و...) برای هر کس که خداوند بر او آسان کند، راحت و آسان است. (2)

سخن اولیاء الله

آیه الله سید رضا بهاء الدینی: حرکت ما به کمک خدای تعالی بود. خودمان مرد میدان نیستیم. (3)

### ط) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و علاقه به خودسازی

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: ای خدای من!... و مرا بر فرمانبری ات مشتاق گردان و از طغیان و گناهانت باز دار. (4)

### ی) امدادهای غیبی در قالب ایجاد عشق و محبت به خداوند و حضرات معصومین (علیهم السلام)

سخن اولیاء الله

1- جعفر آقا مجتهدی: به برکت محبت این ذوات مقدس (ائمه اطهار (علیهم السلام)) راه چندین ساله را می توان در فاصله زمانی کوتاهی طی کرد و حجاب ها را از میان برداشت. (5)

2- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی: این عشق است که راه را هموار می کند. (6)

ص: 116

1- کنز الفوائد ج 330/1.

2- فلاح السائل/124.

3- سیری در آفاق/104.

4- بلد الأمين/106.

5- در محضر لاهوتیان ج 1/43.

6- سوخته/133.

## ک) امدادهای غیبی در قالب نشان دادن چیزهایی که موجب تقویت ایمان می شود

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: حقیقتا خداوند بسا برای بعضی مؤمنین نشانه ای، آشکار و ظاهر می کند تا باعث ازدیاد بصیرتش (نسبت به خداوند) گردد. (1)

شاهد

حجة الاسلام پیرعباس مسجد سلیمانی: برادر من در مسجد سلیمان دوستی دارد که کاراته باز است. دوست برادرم مقید به نماز نبود. من و برادرم او را نصیحت می کردیم که به نماز اهمیت بدهد و همیشه نماز بخواند.

او گاهی می خواند و گاهی هم مسامحه می کرد.

برادرم اخیرا اظهار کرد که: به تازگی دیدم مقید به نماز شده است. از او پرسیدم: دوست عزیز! چه شد که مقید به نماز شدی؟

گفت: ما در خانه خروسی داریم، شبی در عالم خواب دیدم خروس با من صحبت می کند و می گوید: من چقدر تو را برای نماز صدا بزنم، از بس که تو را صدا زدم، کور شدم.

از خواب بیدار شدم، به سراغ خروس رفتم، دیدم از دو چشم کور شده است و همین سبب شد تا به نماز اهمیت بدهم. (2)

## ل) توکل بر خداوند

هرگاه که انسان حقیقتا و با تمام وجود، امور خود را به خداوند سپرده و بر او توکل و تکیه نماید و دیگر خود را عاجز از انجام کارها بیند این چنین حالتی لطف خداوند را شامل حال انسان نموده و دیگر طی این طریق، سختی سابق را نخواهد داشت.

سخن حجج الله

ص: 117

1- تفسیر امام عسکری (علیه السلام) / 424.

2- روزنه هایی از عالم غیب / 149.

1- امیرالمؤمنین علی: هر که بر خدا توکل نماید، سختی‌ها برای او راحت و ساده شده، و اسباب (انجام شدن کارها) برایش آسان گشته، و در وسعت و بزرگواری جای می‌گیرد. (1)

2- امیرالمؤمنین علی: و هر کس بر خداوند، توکل نماید، خداوند کارهایش را کفایت می‌کند (کارهایش را درست و اصلاح می‌فرماید). (2)

3- محمد بن علی الجواد: و کسی که به سراغ غیر خدا برود (و به جای خداوند به او دل خوش کند)، خداوند او را به همان وامی گذارد. (3)

ص: 118

---

1- غرر الحکم/197.

2- کشف الغمة ج2/346.

3- کشف الغمة ج2/368.

## فصل هفتم: آنان که غصه در راه ماندن را خورده و تلاش می کنند با آنان که این چنین نیستند، برابر نمی باشند

هر چه انسان بیشتر زحمت بکشد بهره مندتر و رستگارتر، و هر چه خود را به غفلت و بی خبری بزند بی بهره تر و گمراه تر بوده و در فردای قیامت فریاد و احسرتایش بیشتر بلند است.

سخن الله

1- مؤمنانی که بدون بیماری و ناراحتی، جهاد نمی کنند با مؤمنینی که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می نمایند، یک سان نیستند. خداوند آنان را که با مال و جانشان مجاهده می کنند بر کسانی که ترک جهاد کرده اند، در مقام، برتری داده است. (1)

2- آیا آنان که اهل عمل و تلاشند با آن ها که این گونه نیستند، برابرند؟ (2)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی خطاب به یکی از ارادتمندانش (که تصورش این بود که اگر آقای انصاری اراده کنند، او می تواند مراحل سیر و سلوک را یکی پس از دیگری به راحتی طی کند): من کاره ای نیستم. به قدری که خودت برای خودت زحمت بکشی، می رسی. (3)

2- مرحوم بهاری همدانی: ... در هر مرتبه که هستی، آن نیم رمقی که داری و آن قدری را که به سهولت می توانی انجام دهی، اگر در آن کوتاهی نکردی و آن را به جا آوردی، خداوند به همان مقدار و بلکه بیشتر بر قدرت تو می افزاید، زیرا فرموده: تو یک وجب بیا، من یک ذراع، و اگر مسامحه کردی، آن مقدار قوت هم در معرض زوال است. مثلاً اگر شب را تا صبح خوابیدی و بنای بیداری داشتی و نشد، حالا که اول صبح است، تا ملتفت شدی بلند شو، بیدار بودن بین الطلوعین (یعنی بین طلوع فجر و طلوع خورشید) هم، خودش فیضی جداگانه و توفیقی از جانب حضرت اله - جل جلاله - است و ...

ص: 119

1- سوره نساء/95.

2- سوره زمر/9.

3- در محضر لاهوتیان ج 2/481.



به شیطان گوش مده که می گوید: حالا وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب، غرض او معلوم است. و هم چنین اگر در مجلسی نشستی که خیلی لغو و بیهوده گفستی و دلت سیاه شد، اگر می توانی به طریقی نیم ساعت زودتر از آن مجلس بلند شوی، پس این نیم ساعت را از دست مده، بلند شو و برو و مگو: چه فایده دارد؟ من که از صبح تاکنون را به خرابی گذرانده ام. باز می توانی با این عمل جزئی، خیلی از کارها را به پیش ببری، إن شاء الله تعالی. (1)

3- استاد شیخ عبد القائم شوشتري: استاد من می فرمود: زمین خورده های این راه، شکست خورده های این راه، هزاران مرتبه بهتر از کسانی هستند که اهل سلوک نبوده اند. (2)

ص: 120

---

1- برنامه سلوک در نامه های سالکان/135.

2- غم عشق/72.

أ) بدون شك وجود استاد اخلاق در نحوه و سرعت پیشرفت انسان در طریق الی الله موثر است

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمد جواد انصاری همدانی (پس از اصرار یکی از سران در اویش برای دستور العمل خواستن): لعنت خدا بر من اگر چیزی را از خود اضافه کنم. من فقط یک جمله می گویم که: اگر انسان خودش را اصلاح کند و غل و غش نداشته باشد و طریقه اهل بیت (علیهم السلام) عصمت را بگیرد و در این راه به یکی از اولیاء خدا وصل شود، زودتر به نتیجه می رسد، عمده کار دست خودت می باشد. (1)

2- حاج سید رضا دربندی (در جواب سؤال شاگردشان مرحوم حاج قاسم فخار مبنی بر اینکه: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد از کجا به این مراتب رسیده بود و این مرتبه ای که ایشان داشت چیزی نیست که انسان بتواند به خودی خود و فقط با استعداد خود بدان دست یابد؟): آقا شیخ مرتضی زاهد از شاگردی و از استفاده از مرحوم آیه الله آقا سید عبد الکریم لاهیجی به آن مرتبه رسیده بودند. (2)

شاهد

1- علامه سید محمد حسین طباطبایی: در ایام تحصیلاتم که در نجف بودم، در یکی از سال ها ارتباط ما در عراق با ایران بسیار با دشواری انجام می گرفت، که خود این موجب تنگناهای مالی و فقدان امکانات اولیه زندگی می گردید.

اضافه بر مشکل اقتصادی، خشونت هوا و گرمای زائد الوصف نجف در آن تابستان های طولانی، ما را در سختی و فشار قرار می داد.

یک روز که حسابی از چنین شرایط ناگوار و ناراحت کننده ای خسته شده بودم و ابرهای یأس و اندوه، آسمان ذهن و اندیشه ام را مشوش ساخته بود، به خدمت استاد حضرت آیه الله العظمی سید علی آقا قاضی رفته و قصه دل را به او گفته و زخم های زندگی را برایش تشریح کردم.

ص: 121

1- در کوی بی نشان ها/67.

2- آقا شیخ مرتضای زاهد/206.

استاد با عنایت خاصی مرا موعظه نمود و به دلداریم پرداخت و آن چنان بیانات شگفت انگیز و مؤثر او بر صحنه دلم نقش بسته بود که تمامی آن را زدوده و آرامش خاصی را برایم به ارمغان آورد و آن گاه که از خدمت آن استاد معظم مراجعت می کردم گویی آن چنان سبکبارم که در زندگی هیچ گونه ملالی ندارم. (1)

2- میرزا عبد الله شالچی تبریزی (از شاگردان میرزا جواد آقا ملکی تبریزی): یک وقت بنده رفته بودم خدمت آقا (میرزا جواد آقا ملکی تبریزی). ایشان آمد رو بروی من نشست به طوری که زانوهای من به زانوهای ایشان چسبید و نگاه های ممتدی به من کرد.

من فهمیدم مطلب چیست، من هم شروع کردم به ایشان نگاه کردن، چون بعضی از بزرگان با نگاه کردن معارفی را منتقل و القاء می کنند و بعد فرمودند: پا شو برو. (2)

### **(ب) انسان باید در ادعای نیاز به استاد، صادق باشد (واقعا اهل تلاش و کوشش باشد)**

بسیاری از ما دائما از عدم دستیابی به استاذ اخلاقی مناسب شکایت کرده و تفصیرات و کوتاهی های خویش را متوجه این مساله می کنیم، اما حقیقت امر، چیز دیگری است. اکثر ما مدعی هستیم و الا اگر حقیقتا اهل جدیت و مجاهدت در مبارزه با بی تقوایی و هوی و هوس بودیم خداوند فیاض مهربان از هر راهی که شده دست ما را در دست استاد می گذاشت.

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمدتقی بهجت: اگر اخلاص و جدیت باشد در و دیوار، استاد انسان می شوند. (3)

2- جعفر آقا مجتهدی: اگر شما در سلوک الی الله شرائط لازم را احراز کرده باشید، خودشان به سراغ شما می آیند و نیازی نیست که شما به دنبال اولیاء خدا بگردید. (4)

3- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی

الف: اگر اضطرار آمد (واقعا به استاد اخلاق نیاز باشد) استاد هم به دنبالش می آید. (5)

ص: 122

1- جرعه های جان بخش/61.

2- طیب دل ها/108.

3- در محضر آیه الله العظمی بهجت، کتاب سوم (500 نکته)/47.

4- در محضر لاهوتیان ج/2/73.

5- در کوی بی نشان ها/59.

ب: (در جواب سؤال فرزندشان که از ایشان پرسیده بود: چرا به پاکستان سفر کردید؟!): عاشق سوخته دلی به نام اتمیش در آن جا بود و ما از جانب خدای تعالی وظیفه پیدا کردیم که به یاری ایشان بشتابیم. (1)

ج: خداوند، بخل ندارد و اگر کسی شرائط تقوا را در خود ایجاد کند، خداوند، استاد کامل را به او می‌رساند و لو اینکه از آن طرف عالم باشد. (2)

5- ملا حسین قلی همدانی: ولی اگر مریض، مطیع باشد، خداوند رحیم، او را لابد به طیب حاذق خواهد رساند، و اگر مطیع نباشد، حرف نزدن با او اولی و بهتر است. (3)

ص: 123

---

1- در کوی بی نشان ها/57.

2- در کوی بی نشان ها/57.

3- تذکرة المتقین/188.

## فصل نهم: برخی از اعمال و رفتارهای پربهرکتی که سبب الطاف و عنایات خاصه معنوی الهی می گردد

### اشاره

همه اعمال صالح و همه معاصی در نزد خداوند از یک رتبه برخوردار نیستند. بعضی اعمال خیر در نزد حضرت حق محبوبیت بیشتری نسبت به بعضی دیگر دارد و برخی از معاصی و اعمال زشت نیز نسبت به برخی دیگر در نزد او مبعوض تر است، لذا کسانی که خواستار قرب به خداوند و دوری از رذائل و پستی هاینند باید بر روی این دسته اعمال دقت بیشتری نموده و با انجام این گونه اعمال خوب و ترک این چنین معاصی ای به حرکت و سیر خویش به سوی مقام قرب، سرعت ببخشند.

و اما بعضی از این اعمال بدین قرارند:

### أ) صبوری

### اشاره

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: جزع و فزع، قضاء و قدر را دفع نمی کند و لیکن اجر انسان را از بین می برد. (1)

در این جا سالک الی الله لازم است که به چند امر توجه داشته باشد:

### امر اول: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی از اهل بیت (علیهم السلام) جدا نشویم

شاید شما دیده باشید کسانی را که بعد از مدت زمانی مجاهدت با نفس و رعایت بعضی مستحبات و توسلات مجدانه و پی در پی به اهل بیت (علیهم السلام)، دیگر خسته شده و سر در لاک خویش فرو برده و به دنیا مشغول گشته و به قول خودشان با اهل بیت (علیهم السلام) قهر نموده و دیگر به آن ها اعتنایی نمی کنند و لو اینکه آن ها را به عنوان امام و خلیفه خداوند قبول داشته و کم و بیش به دستورات آن ها در زمینه بعضی واجبات مثل نماز و روزه که سایر عوام نیز آن ها را انجام می دهند، عمل نمایند.

ص: 124

این افراد خسته، دیگر انگیزه ای در خود برای دوری از رذائل اخلاقی ای مثل حسد، کینه، بدخواهی دیگران، سوء ظن و... ندیده و به نحوی تقصیر این خستگی خویش را بر دوش اهل بیت (علیهم السلام) انداخته و می گویند: ما این همه مدت گریه و زاری کرده و اشک ریختیم و به اهل بیت (علیهم السلام) متوسل شده و از آنان خواستیم که ما عاجزان را کمک کرده و مبارزه با این گونه امور را بر ما آسان نمایند، اما آن ها هیچ اعتنایی به ما نمودند. می گویند: ما اگر این قدری که به در خانه اهل بیت (علیهم السلام) رفته و التماس و خواهش کردیم، خیلی کم تر از این زمان را برای هر خواسته ای به در خانه یک یهودی و کافر رفته بودیم، تا به حال جواب گرفته و کامیاب شده بودیم.

جواب این دسته از سالکان خسته - جان به طور مختصر این است که؛ باید صبور بود. امر مبارزه با نفس و پیروزی در این میدان کار آسانی نیست که بتوان آن را در مدتی کوتاه به سرانجام رساند. این مساله مثل روز برای همه ما روشن است که اهل بیت (علیهم السلام) مظهر اسماء جلال و جمال خداوندند و همان طور که خداوند در عطای لطف و کرم به بندگانش - در صورت جمع شدن شرائط اعطاء - بخیل نیست و بر اساس مصالح است که بندگانش را از عطایایش بهره مند می سازد، اهل بیت (علیهم السلام) نیز با اذن خداوند به همین طریق، عمل می کنند، لذا خستگی ما دلیل موجهی برای متهم نمودن اهل بیت (علیهم السلام) به کوتاهی و تقصیر نمی گردد. انسان نباید هیچ گاه دست خویش را از دست اهل بیت (علیهم السلام) بیرون کشیده و به قول خودش با آن ها قهر نماید.

سخن حجج الله

حسن بن علی العسکری: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ... بدانید، دنیا دریای عمیقی است و خلق زیادی در آن غرق شدند و کشتی نجات این دریا آل محمد (یعنی) این علی و دو فرزندش را که می بینید و دیگر افاضل و بزرگان اهل من (علیهم السلام) می باشند، بنا بر این هر کس سوار این کشتی شود، نجات یافته و هر کس از آن کناره گیرد، غرق گشته است و آخرت نیز همین گونه است، بهشت و جهنمش مثل دریاست و اهل بیت و آل من (علیهم السلام) کشتی های (نجات) امت منند (که) محبین و دوستانشان را (از آتش نجات داده و) به بهشت می رسانند. (1)

### امر دوم: در صورت انجام معصیت، مأیوس و ناامید نگردیم

یکی از حيله های شیطان برای جدا کردن انسان از مسیر بندگی خداوند، وقتی است که معصیتی از انسان سر بزند. شیطان در این هنگام دست به کار شده و با وسوسش به انسان می گوید: تو به درد این راه نمی خوری. آخر دیگر چقدر گناه! لذا همان بهتر که خودت را خسته ننموده و دست از این بازی ها برداری. آخر تو داری خدا را مسخر می کنی. برای اینکه مرتکب تمسخر خداوند نشوی برو دنبال کارت و به همان نماز

ص: 125

و روزه ات مشغول باش. لازم نکرده که تو خودسازی کنی. خودسازی برای کسانی است که از تو بهترند. تو اگر به درد خودسازی و مبارزه با نفس می خوردی خدا خودش کمکت می کرد.

جواب این دشمن حسود این است که:

اولاً: من برای مسخره کردن و لجاجت با خداوند که معصیت نمی کنم بلکه از سر غفلت و غلبه شهوت و هوا و هوس است که مرتکب چنین اشتباهاتی می گردم و توبه را خداوند برای چنین افرادی گذاشته و می پذیرد.

بله من اگر با التفات به اینکه خداوند، حاضر و ناظر بر اعمال و افعال من است و بدون اینکه قصد جدی بر ترک گناه داشته باشم دائماً با زبان بگویم خدایا! توبه کردم، اما دوباره به گناه برگردم آن وقت است که کار من مسخره کردن خداوند است. به عبارت واضح تر این جا دو چیز است: 1- قصد جدی بر ترک گناه داریم و حقیقتاً توبه می نمایم، اما در اثر غفلت و پیروی شهوت ها مغلوب شده و معصیت می نمایم. 2- اصلاً قصد جدی و محکمی برای توبه و ترک معصیت نداریم و در عینی که توبه می نمایم، اما با اختیار خود و بدون کوچک ترین مقاومتی دچار گناه می شویم. این جا در بخش اول، ما خداوند را مسخره نمی نمایم برخلاف صورت دوم که این عمل ما با زبان بی زبانی می گوید: تو داری خداوند را مسخره می نمایی.

ثانیاً: خود سرزدن گناه از یک زاویه به نوعی انسان را در طی سلوک الی الله یاری می نماید. یعنی صفات خطرناک و مهلکی همچون عجب و خودبینی در اثر صدور گناه، از انسان دور شده و انسان می فهمد که موجود ضعیفی بوده و باید بر خداوند قوی تکیه کرده و از اعتماد و دلخوشی بر خودش بپرهیزد و انسانی که واقعا از گناه خویش نادم و پشیمان است و از طرفی عجب و خودبینی از او دور شده، به خداوند نزدیک تر است تا کسی که دچار معصیت نشود، اما برای خود مقام و جایگاهی قائل باشد.

سخن حجج الله

1- امیرالمؤمنین علی: گناهی که تو را ناراحت کند در نزد خداوند از کار خیری که باعث عجب و خودبینی تو شود، بهتر است. (1)

2- محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق (علیهم السلام): دو مرد به مسجد رفتند، یکی عابد بود و دیگری فاسق، پس در حالی از مسجد به در آمدند که شخص فاسق، مقام صدیق داشت و فرد عابد، فاسق بود و این برای آن بود که وقتی که عابد به مسجد می رفت به عبادت خود می نازید و همه اندیشه اش در این بود، و فکر

ص: 126

1- عدة الداعی/206.

شخص فاسق و بدکار، به دنبال پشیمانی از فسقش بود و از خدای عزّ و جلّ درباره گناهانش آمرزش می طلبید. (1)

3- جعفر بن محمد الصادق: به راستی خدا دانست که گناه برای مؤمن، بهتر از عجب و خودبینی است و اگر چنین نبود، هرگز شخص مؤمن به گناه گرفتار نمی شد. (2)

4- جعفر بن محمد الصادق: به راستی مردی گناه می کند و از آن پشیمان می شود، و کار خیری می کند و از آن شاد شده و (با این شادمانی) از آن حالِ ندامت و پشیمانی دور می افتد، پس اگر بر همان حالِ پشیمانی باشد برایش از این حالی که پیدا کرده، بهتر است. (3)

5- جعفر بن محمد الصادق: مردِ عالمی نزد عابدی آمده و به او گفت: چگونه نماز می خوانی؟

عابد گفت: از مثل منی پرسیده می شود که: چه طور نماز می خوانی در حالی که از فلان زمان و فلان وقت، خدا را عبادت می کنم؟

عالم گفت: گریه ات چگونه است؟

گفت: به اندازه ای می گریم که اشکم روان می شود.

عالم گفت: به راستی اگر بخندی و از خدا بترسی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی. به راستی هر که بر خود ببالد، هیچ کرداری از او بالا نرود. (4)

تذکر: مبدا خیال شود که گناه برای انسان مؤمن، بهتر است، خیر! این روایات می خواهد بفرماید: عجب و خودبینی بسیار زشت و خطرناک است نه اینکه گناه به حال مؤمن، مناسب تر می باشد.

ثالثا: اینکه با سرزدن گناه بگوییم: دیگر ما به درد خودسازی و تکامل نمی خوریم حرفی بسیار بی اساس است، چرا که ما معصوم نیستیم و اصولا- فلسفه مبارزه با نفس همین است که این قدر انسان با نفس و شیطان به مبارزه پردازد و احیانا در این راه به زمین بخورد تا فردی کامل و پخته شده و برای همیشه از معصیت و نافرمانی کناره بگیرد مثل جهادگری که گاهی در اثناء جنگ و نبرد زخم هایی نیز برمی دارد.

ص: 127

1- کافی ج 2/314.

2- کافی ج 2/313.

3- الزهد/67.

4- مجموعه ورام ج 2/206.



تذکر: البته این را نیز نباید فراموش کرد که همان قدر که یأس و ناامیدی خطرناک است، امید بی پایه و اساس و کاذب نیز مشکل ساز و خطرناک است.

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: از امید کاذب و بی اساس بپرهیز که بلاشک تو را در ترس واقعی قرار می دهد. (1)

### امر سوم: هیچ گاه و تحت هیچ شرائطی عالما و عامدا دچار معصیت نشویم

بعضی از افرادی که در مسیر سلوک الی الله گام برمی دارند گاهی در اثر کسالت و خستگی و ناامیدی از اینکه هیچ دری به رویشان باز نشده و برای فرار از درگیری با این گونه مسایل و به خاطر به فراموش سپردن این اوضاع، مرتکب بعضی گناهان شده و به قول خودشان عذاب و آتش آن گناه را بر عذاب و آتش محرومیت های معنوی و مجاهدت های بی فایده ترجیح داده و می گویند: بی خیال! هر چه بادا باد!

فرق این امر با امر دوم در این است که در آن جا اول معصیتی از انسان سر می زد و سپس ناامیدی و یأس می آمد، اما در این جا اول خستگی و یأس می آید و سپس گناه رخ می دهد.

باید توجه داشت که خیلی فرق است میان کسی که عالما و عامدا مرتکب معصیت می شود با کسی که ناخواسته و از روی سهو و غفلت گناهی را مرتکب می گردد عذاب شخص عالم و عامد خیلی بیشتر از عذاب غافل و ساهی است.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرّم اسلام: و پروردگار! به تو پناه می برم (از) اینکه مرا به امتحان لازمی بیازمایی که مرا بر یاری گرفتن از گناهان وادارد. (2)

2- جعفر بن محمد الصادق: گناه، ناشی از شهوت است و شهوت مؤمن از روی خطا و فراموشی و اکراه و عدم طاقت می باشد، ولی شهوت کافر از روی عمد و انکار و دشمنی و حسادت می باشد. (3)

### امر چهارم: هیچ گاه مکاشفه و کرامت و فوق العادگی را ملاک و معیار خوب بودن ندانیم

ص: 128

1- تحف العقول/284.

2- فلاح السائل/140.

3- علل الشرائع ج 1/108.

معمولاً در اذهان ما این است که هر کس که بتواند با ذکر و وردی مریض را شفا دهد، یا بعضی از امور غیبی را بر زبان جاری نماید، یا خواب های آن چنانی ببیند و... چنین شخصی انسان باکمال و بامعنوی بوده و بر عکس هر کس که دستش از این امور، خالی باشد، در درگاه خداوند، بی آبرو بوده و جایگاهی ندارد.

همین فکر غلط باعث می شود که انسان، عنان صبر را از دست داده و دچار یأس و ناامیدی گشته و از طریق سلوک برگردد، در حالی که اگر به خوبی برایمان روشن شود که هیچ گاه کرامت و کارهای خارق العاده، معیار و ملاک انسانیت و تکامل معنوی نبوده و نیست، دیگر تحمل سختی های راه برایمان راحت تر شده و هم چنان پا بر جا می مانیم.

در طول تاریخ چه بسیار انسان هایی دیده شده اند که از کرامت و کارهای آنچنانی برخوردار بوده اند، اما در نزد خداوند، بی منزلت بوده و بر عکس چه افرادی که کسی آن ها را به خاطر سادگی و همرنگی شان با سایر مردم، به حساب نیاورده اما ولی خدا بوده اند.

اگر با مرتاضان هندی کمی آشنا باشیم شاهد خوبی را بر مدعیان می توانیم داشته باشیم. این افراد با مبارزه های بسیار طاقت فرسای غیر شرعی با نفسشان به جای اینکه به تهذیب و تزکیه نفس پردازند، به تقویت آن پرداخته و از این طریق به کارهای خارق العاده ای نیز دست می زنند و یا بعضی افراد غیر مهذب که از طریق تسخیر جن یا سحر یا سوء استفاده از علوم غریبه و... دست به کارهایی می زنند که خارق العاده است، اما علامت و نشانه کمال معنوی آن ها نیست، بنا بر این هیچ گاه نباید عقلمان را در چشمانمان قرار داده و بگوئیم: هر کس که کار خارق العاده دارد، با معنویت است و من که ندارم بی معنویت.

نکته دیگری نیز که این جا بد نیست به آن اشاره شود، این است که: بر فرض قبول کنیم که کرامت و کارهای خارق العاده و مکاشفات ملکوتی نشانه معنویت است، اما هرگز نمی توانیم بپذیریم که چنین اشخاصی برای همیشه محبوب خداوند بوده و این کارها نشانه عاقبت به خیری آن هاست. اگر به زندگی برصیصای عابد و بلعم باعورا نظری داشته باشیم این مطلب بهتر برایمان جا می افتد.

انسان ممکن است در برهه و زمانی از عمرش به خاطر اعمال صالحش محبوب خداوند بوده و از کرامت و مکاشفه و... برخوردار باشد، اما در برهه ای دیگر از زندگی، همین انسان به دلیل عدم ایستادگی و استقامت در مسیر بندگی خداوند، از درگاه او طرد شده و به اسفل السافلین نزول می نماید.

داستان عبادت شش هزار ساله شیطان و آن مقامات عالیه معنوی و طرد شدنش از درگاه الهی، گواه دیگری بر حرف ماست، پس هرگز به دل راه ندهیم که: ای وای! حال که من از کرامت و مکاشفه و خواب های آن چنانی محرومم پس، از خدا دورم، خیر چه بسا تو آن مکاشفات و کرامات و خواب ها را نیز داشته باشی، اما این ها همه فقط نشانه خوبی امروز تو باشد و حال آن که فردایی خطرناک و تیره و تار که برخاسته از گناهان توست در انتظارت باشد.

1- میرزا علی آقا قاضی: هر چه بادا باد! در بحر جنون پا می زدم، امشب اگر کشفی نصیبم شد، شد. نشد، نشد. امشب اگر خوابی دیدم، دیدم. ندیدم، ندیدم. من کشف نمی خواهم. تمام این مدت چهل سال، آن هم برای زرق و برق و کشف و کرامتی چند. نه! من معرفت خودش را می خواهم، من خودش را می خواهم. (1)

2- آیه الله محمد جواد انصاری همدانی

أ: به کرامات و مکاشفات مطلقا اعتنا نکنید، مگر در جایی دستور داشته باشید. (2)

ب: انسان ممکن است شق القمر هم بکند، اما ولیّ خدا نباشد. (3)

ج: در آن ایام (احوالات و مجاهدات دوران سلوک)، روزی ناگهان احساس کردم که دارای علم و قدرت بی نهایت شده ام و دیدم که همه چیز در اختیار من است. فوراً استغفار کردم و گفتم: خدا یا! من این ها را نمی خواهم، این ها سد راه من است و من فقط تو را می خواهم. این را گفتم و ناگهان دیدم که فوراً آن قضایا از من برگشت. (4)

د: مقام قرب، غیر از این هاست (موت اختیاری، طی الارض و مانند این ها)، مقام لقاء پروردگار با این بچه بازی ها به دست نمی آید، حالا باطن افراد و یا منظره ای را هم دیدید، که چی؟! (5)

ه: کسانی هستند که در اثر کوشش و زحمت و ذکرهای طولانی، چیزهایی به آنان می دهند، حتی ممکن است بتوانند در اشخاص تصرف کنند، اما این ها موقت است، گوی این حرف ها را نخور، این ها زودگذر است و تا لب گور هم بیشتر با آن ها نیست، شیفته این ها نشوید. (6)

و: دل بستن به مشاهدات و مکاشفات از دام های ابلیس لعین است. مکاشفات و خواب های صادق برای سالک، حالات هستند و باید از ریاضت و مراقبت دست بردارد تا این حالات، تبدیل به مقامات شود، مثل حوضی که خاک و گلش ته نشین شود، درست است که آب، صاف شده، ولی به مجرد پا گذاشتن در آن دوباره گل آلود می شود. حالات، مانند آبی است که گل آن، ته نشین شده و از بین نرفته است و شیطان ممکن است با پای گذاشتن به حریم قلب آدمی، آن را آلوده کند، پس بر سالک است که با جهد و تلاش تمام، آثار آلودگی

ص: 130

1- عطش/23.

2- سوخته/214.

3- سوخته/214.

4- سوخته/214.

5- سوخته/215.

6- سوخته/228.

را از قلب پاک کند و مغرور به مکاشفات نشود و هنگامی که به مقامات رسید، آن وقت است که جزء مخلصین می گردد و از دست بُرد شیطان در امان می ماند: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ». (1)، (2)

شاهد

1- یکی از علماء بزرگ: یک نفر از مجاورین نجف اشرف نسبت به خوارق عادات و امور ماورای طبیعت دچار وسوسه شده و برای علاج این مرض به حضرت سید الشهداء (علیه السلام) متوسل گردیده بود.

وقتی که از کربلا به سمت نجف سوار ماشین بوده، یک نفر ناشناس نزد او می نشیند و در راه مقداری از امور غیبی سخن می گوید تا در محلی ماشین توقف می کند.

مسافرها پیاده می شوند. آن شخص دست او را می گیرد و کنار گودالی می آیند و می بینند مرغ مرده ای افتاده است.

می گوید: می بینی که مرده است؟

می گوید: آری!

پس به آن مرغ خطاب کرد و گفت: (قُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ).

ناگاه مرغ، زنده شد و در هوا پرواز کرد. آن گاه فرمود: مرده زنده کردن کار بچه مکتبی های این درگاه است.

پس سوار شدند. نزدیک نجف که می رسند، به او می گوید: شما را کجا بینیم؟

فرمود: فردا صبح نزد قبر کمیل.

فردا که آن جا می رود، جنازه آن مرحوم را می بیند! (3)

2- آیه الله سید موسی زنجانی از قول حاج شیخ مجتبی قزوینی و ایشان از قول حاج سید موسی زر آبادی: من از پشت دیوار بیرون دیوار را می دیدم و حالات خاصی داشتم. دیدم شیطانی نزد حضور پیدا کرد و گفت: اگر بخواهی این حالات ادامه داشته باشد باید به اطاعت الهی از قبیل نماز و روزه مقید نباشی.

گفتم: این ها جزو یقینیات و مورد نص در قرآن است. هیچ گاه من چنین نخواهم کرد.

گفت: پس ما این حالات را از تو سلب می کنیم.

گفتم: بکنید.

1- سوره حجر/40.

2- در کوی بی نشان ها/66.

3- داستان های شگفت/374.

شیطان مذکور رفت. دیدم آن حالات را ندارم و چیزی را نمی بینم. بیش از پیش، مقید به آداب دینی و اطاعت اوامر الهی شدم و دیدم دوباره آن حالات آمد، ولی با این تفاوت که نسبت حالات قبلی به این حالات مانند قطره به دریا بود. (1)

## ب) ارتباط با اولیاء خدا

سخن حجج الله

1- امیرالمؤمنین علی: هیچ چیز مثل هم نشینی و مصاحبت با خوبان، انسان را به خیر و خوبی دعوت نموده و از شر و بدی باز نداشته است. (2)

2- امیرالمؤمنین علی: هم نشینی و مصاحبت با خوبان، باعث خیر و خوبی است مثل باد که از روی عطر و بوی خوش عبور کرده و معطر می شود. (3)

3- امیرالمؤمنین علی: با علماء هم نشین شو تا عملت (عمل صالحت) زیاد، و ادب نیک و جان و نفست پاک گردد. (4)

4- جعفر بن محمد الصادق: حواریون به عیسی (علیه السلام) گفتند: ما با چه کسی هم نشینی کنیم؟

فرمود: کسی که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد و سخن گفتنش، علم شما را زیاد کند و رفتار و کردارش شما را به آخرت ترغیب و مایل نماید. (5)

سخن اولیاء الله

1- علامه حسن حسن زاده آملی

أ: هم نشین از هم نشین خو می گیرد و بدان شناخته می شود. خوشا به حال آنکه مصاحب (6) حق تعالی است. (7)

ص: 132

1- روزنه هایی از عالم غیب/379.

2- غرر الحکم/429.

3- غرر الحکم/429.

4- غرر الحکم/430.

5- کافی ج 1/39.

6- هم نشین.

7- هزار و یک نکته/154.

ب: شایسته است بر تو که از معاشرت های خالی از تعلیم با مردم بکاهی، به ویژه با ثروتمندان و مترفین و دنیا خواهان. باید آن چه که آخرت را از یاد تو می برد و میل و رغبت به دنیا را در تو ایجاد می کند، رها کنی و با صالحان و پارسایان و اهل عبادت همراه گردی، زیرا این عمل به طور کلی در تهذیب نفس، مؤثر است. (1)

2- آیه الله علوی گرگانی: هم نشینی با فقها و علماء، موجب زیاد شدن فضل و کمال انسان است. فلذا این نعمت را از دست ندهید و به طور مرتب در مجالس آنان شرکت کنید. (2)

3- علامه حلی خطاب به فرزندش محمد (فخر المحققین): بر تو باد به ملازمت علماء و هم نشینی با صاحبان فضیلت، چرا که این مصاحبت، وجودت را آماده تحصیل کمالات کرده و مهارت در استنباط (3) مجهولات را به دنبال دارد. (4)

شاهد

در اوائل حال (آخوند ملاً محمد تقی مجلسی) که هنوز شهرتی نداشت، مردی که به آخوند ارادت داشت به آن جناب عرض نمود: همسایه ای دارم که از دست او به تنگ آمده ام. شب ها فساق و اشرار را به خانه خودش جمع می نماید تا مشغول عیش و عشرت و شراب خواری و ساز و رقص بشوند. آیا می شود در این باب راه علاجی پیدا کرد؟

شیخ فرمود: امشب ایشان را به مهمانی دعوت کن، من هم در آن مهمانی حاضر می شوم.

آن مرد، آن ها را برای شام دعوت کرد. رئیس اشرار گفت: چه طور شد که تو هم به جرگه ما درآمدی؟

گفت: دیگر چه می شود کرد.

اشرار همه خوشحال شدند که یک نفر دیگر به افرادشان اضافه شده.

شب، آخوند قبل از همه وارد منزل شد و در گوشه ای نشست. ناگاه رئیس اشرار با دار و دسته اش از در وارد شدند و نشستند وقتی که آخوند را در مجلس دیدند برایشان ناگوار آمد، چرا که آخوند از جنس آن ها نبود و به سبب وجود او عیششان به هم می خورد.

رئیس ایشان خواست که آخوند را از میدان بیرون کند، لذا برای همین روی به آخوند کرده و گفت: شیوه ای که شما در دست دارید بهتر است یا شیوه ما؟

آخوند گفت: هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام بهتر است؟

ص: 133

1- در آسمان معرفت/142.

2- رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/بخش چهارم، فصل اول، هم نشینی با نیکان.

3- به دست آوردن.

4- رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/بخش چهارم، فصل اول، هم نشینی با نیکان.

رئیس گفت: این سخن، منصفانه است.

آن وقت گفت: یکی از اوصاف ما این است که وقتی که نمک کسی را خوردیم، به او خیانت نمی کنیم.

آخوند گفت: این حرف شما را قبول ندارم.

رئیس گفت: این در میان همه ما مسلم است.

آخوند گفت: من می دانم شما نمک کسی را خورده اید و نمک دانش را شکسته اید.

رئیس گفت: نمک چه کسی را خورده ام و نمک دانش را شکسته ام؟

آخوند گفت: آیا هرگز شما نمک خداوند عالم را نخورده اید؟!

چون رئیس، این سخن را شنید، تأملی کرده و یک مرتبه از جای خود حرکت کرد و رفت و مریدانش نیز همه رفتند.

صاحب خانه به آخوند گفت: کار بدتر شد، چون این ها با قهر و غضب رفتند.

آخوند گفت: اکنون که کار به این جا رسید تا ببینیم بعدها چه خواهد شد.

فردا صبح رئیس دزدها به در خانه آخوند آمده و عرض کرد: کلام دیشب شما بر من اثر کرد. اکنون توبه کرده و غسل نموده ام تا مسائل دین را به من تعلیم نمایند.

پس به سبب تأثیر نفس آخوند ملا محمد تقی مجلسی آن شخص از هدایت یافتگان شد. (1)

### ج) نماز شب

#### اولاً: خود نماز شب

سخن حجج الله

1- جعفر بن محمد الصادق: نماز شب، چهره ها را سفید و نورانی، بدن را معطر، و رزق و روزی را به سوی انسان جذب می کند. (2)

2- جعفر بن محمد الصادق: شب زنده داری، موجب سلامتی بدن و خشنودی پروردگار و مقید بودن به اخلاق پیامبران و به دنبال رحمت خداوند متعال بودن است. (3)

3- جعفر بن محمد الصادق: نماز شب، صورت را زیبا و اخلاق را نیکو و بوی بدن را خوش و رزق و روزی را ریزان و بدهی را ادا و غم و غصه را نابود و قدرت بینائی را زیاد می نماید. (4)



---

1- قصص العلماء/233.

2- ثواب الاعمال/41.

3- ثواب الاعمال/41.

4- دعوات/77.

4- جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) (در معنی آیه «همانا خوبی ها، بدی ها را از بین می برند»): نماز شب مؤمن، گناهان روز او را از بین می برد. (1)

5- جعفر بن محمد الصادق: سه چیز جزو نسیم رحمت خداوند متعال است: تهجد و بیداری شب، و افطار دادن روزه دار، و ملاقات و دیدار برادران ایمانی. (2)

6- جعفر بن محمد الصادق: شب زنده داری را ترک نکن، همانا زیان کار کسی است که از شب زنده داری محروم بماند. (3)

سخن اولیاء الله

1- میرزا علی آقا قاضی

أ: اما نماز شب، پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست و تعجب از کسی است که می خواهد به کمال دست یابد در حالی که برای نماز شب قیام نمی کند! و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شب. (4)

ب: ... دنیا می خواهی نماز شب، آخرت می خواهی نماز شب. (5)

2- ملا حسین قلی همدانی: کسانی که از مقامات دین به جایی رسیده اند، همه شان از شب خیزها بوده اند، از غیر آن ها دیده نشده است. (6)

شاهد

1- بعد از مرگ جنید بغدادی (از عرفای بزرگ) او را در خواب دیده و از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟

گفت: آن اشارات و رموز عرفانی پرید و گم شد و آن عبارات، نابود گشت و آن علوم، ناپدید شد و آن رسوم پوسید و جز چند رکعت نماز کوتاهی که هنگام سحر به جا می آوردیم، چیز دیگری به دردمان نخورد. (7)

ص: 135

1- من لا یحضره الفقیه ج 1/473.

2- أمالی طوسی/172.

3- علل الشرائع ج 2/363.

4- عطش/48.

5- عطش/48.

6- رساله لقاء الله/112.

7- کشکول شیخ بهائی ج 1/101.

2- مرحوم شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطاء) در یکی از شب‌ها که برای (تهجد) برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرده و فرمود: برخیز به حرم مطهر مشرف شده و در آن جا نماز بخوانیم.

فرزند جوان که برخاستن از خواب در آن ساعت شب برایش دشوار بود، در مقام اعتذار برآمد و گفت: من فعلاً مهیاً نیستم شما منتظر من نشوید، شما بروید، من بعداً می‌آیم.

فرمود: نه، من این جا ایستاده‌ام، برخیز، مهیاً شو که با هم برویم.

آقا زاده، به ناچار از جا برخاست و وضو ساخت و با هم راه افتادند.

کنار در صحن مطهر که رسیدند، آن جا مرد فقیری را دیدند که نشسته و دست نیاز به طرف مردم دراز کرده است. آن عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش فرمود: این شخص در این وقت شب برای چه این جا نشسته است؟

گفت: برای گدایی از مردم.

فرمود: آیا چه مقدار ممکن است از رهگذران، عاید او گردد؟

گفت: احتمالاً یک تومان (به پول آن زمان).

مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک و کم ارزش دنیا (آن هم احتمالاً)، در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشته و در این گوشه نشسته و دست تذلل به سوی مردم دراز کرده است! آیا تو، به اندازه این شخص، به وعده‌های خدا درباره شب خیزان و متهجّدان اعتماد نداری که فرموده است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (1)

«هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم هاست برای آن‌ها نهفته شده است».

گفته‌اند: آن فرزند جوان از شنیدن این گفتار پدر زنده دل خود چنان تکان خورد و تنبّه یافت که تا آخر عمر از شرف و سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد. (2)

## ثانیا: قضاء نماز شب

سخن حجج الله

1- جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) (خطاب به مردی که به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! فدایت شوم! چه بسا اتفاق می‌افتد یک و دو و سه ماه نماز شب از من فوت شده و آن را در روز قضاء می‌کنم، آیا این کار جایز است؟

ص: 136

1- سوره سجده/17.

2- شب مردان خدا/44.

فرمود: این کار مایه روشنی چشم توست. به خدا قسم این کار مایه روشنی چشم توست. و این جمله را سه بار تکرار فرمود. (1)

2- جعفر بن محمد الصادق: خداوند با بنده ای که نماز شب را در روز قضا کند مباحات نموده و می فرماید: ای فرشتگان من! بنده من چیزی را که بر او واجب نکرده ام، قضا می کند، شاهد باشید که او را آمرزیدم. (2)

3- موسی بن جعفر الکاظم (علیهما السلام) (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: آیا نماز شب را بعد از طلوع فجر تا هنگام طلوع خورشید می توان قضا کرد؟): بله می توان قضا نمود و (هم چنین) پس از عصر تا هنگام شب (نیز می توان آن را قضا کرد) و این جزو سرّ مخفی آل محمد (علیهم السلام) است. (3)

## د) نماز اول وقت

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمدتقی بهجت

أ: میرزا علی آقای قاضی می فرمود: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیہ نرسد، مرالین کند (و یا فرمودند: به صورت من تف بیندازد)».

اول وقت، سرّ عظیمی است. «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ» خود یک نکته ای است غیر از «أَقِمْوا الصَّلَاةَ».

این که اهتمام داشته باشد و مقید باشد که نماز را اول وقت بخواند فی حدّ نفسه آثار زیادی دارد، و لو حضور قلب هم نباشد. (4)

ب: بعضی از علماء با سفارش به نماز اول وقت و یا نماز شب، زندگی آینده فرزندانشان را تأمین می کردند. (5)

2- آیه الله سید رضا بهاء الدینی: اگر می خواهید برکاتی نصیبتان شود نماز اول وقت شما ترک نشود. (6)

شاهد

ص: 137

1- تفسیر قمی ج 2/116.

2- مفتاح الفلاح/238.

3- استبصار ج 1/290.

4- برگگی از دفتر آفتاب/97.

5- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/85.

6- نماز خوبان/فصل دوم، ش 35.

مرحوم ملا- احمد نراقی از قول یکی از افراد مورد اطمینانش و او از قول پدرش: وقتی که در سن 16 یا 17 سالگی بودم، عید نوروزی در اصفهان به اتفاق پدر خود و جمعی از دوستان و هم صحبتان به بازدید عید به خانه های آشنایان می رفتیم.

روز سه شنبه ای بود که به قصد دیدن آشنائی به قبرستانی که نزدیک خانه او بود رفته و شخصی را فرستادیم تا ببیند آیا در خانه است یا نه؟

در این میان بر سر قبری نشستیم. یکی از رفقا به شوخی خطاب به صاحب قبر گفت: آخر، ایام عید است به دیدن هر که رفتیم تعارفی کرد و شیرینی و میوه ای آورد، چرا تو تعارفی نمی کنی؟

ناگاه از قبر صدائی بلند شد که: ببخشید، نمی دانستم شما به این جا خواهید آمد، وعده ما سه شنبه آینده، همین جا تا من نیز از شما پذیرائی کنم.

از شنیدن این صدا، وحشت کرده و از جا برخاستیم و متحیر و مضطرب به منازل خود برگشتیم و یقین کردیم که تا سه شنبه آینده همگی خواهیم مرد.

پس مشغول توبه و وصیت و اصلاح امور خود شدیم تا اینکه روز سه شنبه آینده دور هم جمع شده و گفتیم: بیائید تا بر سر قبر او برویم و ببینیم چه روی می دهد.

همگی بر سر قبر او رفتیم. یکی از ما گفت: ای صاحب قبر! به وعده ات وفا کن.

ناگاه دیدیم قبر شکافته شده و دری پیدا گردید و صدائی بلند شد که: بسم الله، قدم رنجه فرمائید.

چند پله در مقابلمان ظاهر شد و ما با حیرانی تمام، پائین رفتیم.

دالانی طولانی و سفید و روشن، نمایان شد و شخصی که آن جا ایستاده بود، جلو افتاد و ما را راهنمائی نمود.

بعد از تمام شدن دالان، باغی در نهایت طراوت و صفا با نهادهای آب جاری و درختانی با انواع میوه های تمام فصل ها و انواع مرغان خوش آلمان، نمایان گشت.

از مسیری که مقابل دالان بود رفتیم تا در میان باغ به عمارتی بسیار زیبا که اطرافش به باغ باز بود، رسیدیم.

پس داخل آن عمارت شدیم. شخصی بسیار زیبا و باصفا که جمعی از ماه رویان به خدمت گزاریش مشغول بودند، در آن جا نشسته بود.

وقتی ما را دید از جا برخاست و عذرخواهی نمود و برایمان انواع شیرینی ها و میوه ها که مثلشان را ندیده بودیم، آورد.

متحیر بودیم که آیا در این جا خواهیم ماند یا می توانیم به دنیا برگردیم؟

بعد از ساعتی برخاستیم تا به ببینیم چه روی خواهد داد. آن شخص ما را تا دم دالان همراهی نمود.

پدرم از او پرسید: تو کیستی و این جا کجاست؟

گفت: من فلان قصابم. در بازارچه ای که نزدیک این قبرستان است دکان قصابی داشتم و تنها عمل من این بود که هرگز کم فروشی نکردم و همین که صدای مؤذن بلند می شد حتی اگر گوشت در ترازو بود، نمی کشیدم و به مسجد کوچکی که در آن نزدیکی بود، می رفتم و در نماز جماعت حاضر می شدم، به همین دلیل بعد از مردنم، این مکان را به من دادند. در هفته گذشته که شما آن حرف را به من گفتید، اجازه نداشتم شما را راه دهم، اما این هفته برایتان اذن گرفتم.

سپس هر یک از ما از مدت عمر خود سؤال کردیم و او جواب داد. از آن جمله به شخص مکتب داری گفت: تو بیش از نود سال عمر خواهی کرد و او هنوز زنده است و به من گفت: تو تا فلان سال زنده ای و هنوز پانزده سال دیگر از عمرم باقی مانده است. (1)

نکته: نماز اول وقت علاوه بر برکات و آثار عجیب معنوی، باعث رفع مشکلات دنیوی و حصول منافع مادی نیز می گردد.

سخن اولیاء الله

شیخ حسن علی اصفهانی (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: برای عاقبت به خیری و زیادی رزق و روزی چه کار باید کرد؟): نماز اول وقت. نماز اول وقت. (2)

شاهد

آیه الله محمدتقی بهجت: من با آقای حاج سید عبد الهادی شیرازی معاشرت داشتم. ایشان دارای مقامات اخلاقی بود. در کودکی پدر خود را از دست داد و در بزرگی خواب می بیند که مرحوم میرزای شیرازی در ایوان مقبره پدرش آقای حاج سید اسماعیل نشسته است.

مرحوم آقای حاج سید عبد الهادی در عالم خواب در همان ایوان خدمت مرحوم میرزای شیرازی می نشیند.

مرحوم میرزای شیرازی به حاج سید عبد الهادی می گوید: می خواهی پدرت را ببینی؟!

ایشان که پدر را ندیده بوده، می گوید: بلی!

مرحوم میرزا از ایوان صدا می زند: آقا سید اسماعیل! بیایید آقا سید عبد الهادی را ببینید.

ص: 139

1- خزائن/465.

2- روزنه هایی از عالم غیب/171.

مرحوم آقای حاج سید عبد الهادی گفتند: دیدم پدرم آمد، قد بلندی داشت و خصوصیات او چنین و چنان بود و آن چه در عالم خواب دیده بود با اوصاف پدرش تطبیق می کرد. پدرم متوجه من شد و به من فرمود: آقای سید عبد الهادی چه طور هستی؟

گفتم: خوبی هم نیست (گویا از نظر معیشت در زحمت بودند).

آقای سید اسماعیل می گوید: به همه کسانی که در منزل هستند، بگویید: نماز اول وقت را فراموش نکنند. (گویا با این راهنمایی، راه گشایش را به ایشان ارائه نمود). (1)

## ه) غذای حلال

سخن اولیاء الله

1- حاج شیخ حسن علی اصفهانی: اینکه انسان دو، سه خواب ببیند و یا وقت ذکر، نوری مشاهده کند، به هیچ وجه مورد نظر حقیر نیست. عمده نظر در دو مطلب است: یکی غذای حلال و دوم توجه در نماز و اصلاح آن.

2- آیه الله محمد تقی بهجت

أ: وای بر ما! اگر در خصوص خوردنی ها و نوشیدنی ها از حرام اجتناب نکنیم، زیرا همین غذاها است که منشأ علم و ایمان و یا کفر ما می شود، و یک وقت نگاه می کنیم و می بینیم که به یزید ایمان آورده ایم!

از آیه «و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظلمین» (2) «و نزدیک این درخت نشوید، تا مبادا از ستم کاران شوید» استفاده می شود که همین اکل و تناول بود که در سلسله علل و معالیل هبوط آدم (علیه السلام) قرار گرفت!

انسانی که قابلیت ملک و فرشته شدن را دارد - هر چند طرف مقابل آن در پستی، اسفل السافلین می باشد - در اثر خوردن و آشامیدن است که نیروی آن در خون، و بالأخره اثر آن در اعضا، بلکه در روح و مغز و فکر انسان ظاهر می شود.

علماء سابق که آن همه در علم و عمل موفق بودند و عمر بابرکت داشتند و از انحراف فکری سالم بودند، در اثر خوردن غذای حلال و اجتناب از غذاهای شبهه ناک بوده است. (3)

ب: علماء سابق بسیار از غذای حرام اجتناب داشتند، خدا می داند که غذا چه قدر در ایمان و کفر و اعمال خیر و شر انسان دخالت دارد. (4)

ص: 140

1- روزنه هایی از عالم غیب/364.

2- سوره بقره/35.

3- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/337.

4- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/338.

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر: همانا بنده ای 70 خریف که هر خریفی 70 سال است در دوزخ می ماند سپس خداوند عز و جل را به حق محمد و خاندانش (علیهم السلام) می خواند که به او رحم کند.

پس خداوند عز و جل به جبرئیل (علیه السلام) وحی می کند که: نزد بنده من فرود آی و او را بیرون آور.

عرض می کند: خدایا! چگونه در دوزخ فرود آییم؟

می فرماید: من به او فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد.

عرض می کند: خدایا! نمی دانم کجاست؟

خدا می فرماید: در چاهی از سجین است.

جبرئیل (علیه السلام) روی خود را بسته و در دوزخ فرود می آید و او را بیرون می کشد.

خدای عز و جل می فرماید: ای بنده من! چقدر در آتش ماندی و مرا خواندی؟

عرض می کند: پروردگارا! شماره آن را نمی دانم.

می فرماید: حقیقتا که به عزتم سوگند! اگر مرا به حق محمد و آلش (علیهم السلام) نمی خواندی، خواریت را در آتش، طولانی می نمودم و لیکن بر من لازم شده که بنده ای مرا به حق محمد و اهل بیتش (علیهم السلام) نخواند مگر اینکه آن چه را که بین من و اوست را ببخشم و امروز تو را آمرزیدم. (1)

سخن اولیاء الله

1- علامه سید محمد حسین طباطبایی از قول میرزا علی آقا قاضی: اگر من به جایی رسیده باشم، از دو چیز است: قرآن کریم و زیارت سید الشهداء صلوات الله علیه. (2)

2- آیه الله سید عبد الکریم کشمیری: این طبیعی است که دل هر مؤمنی نسبت به یکی از ذوات مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) کشش و گرایش بیشتری دارد و کوتاه ترین راه برای او برقراری ارتباط و عرض نیاز و توسل به همان وجود مقدس است. ... اگر چه همه این ذوات مقدس در حکم نور واحدند و عرض ادب و ارادت به هر کدام از آن ها به منزله احترام و عرض اخلاص به سایر حضرات معصومین (علیهم السلام) نیز هست. چیزی که مهم است برقراری ارتباط قلبی با خاندان عترت و طهارت (علیهم السلام) است. (3)



1- خصال ج 2/584. (ترجمه کمره ای ج 2/371).

2- دریای عرفان/روش عرفانی مرحوم قاضی.

3- در محضر لاهوتیان ج 2/395.

3- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی (غیر از اینکه زیارت عاشورا را زیاد تاکید می کردند، بلکه می گفتند): زیارت آل یاسین هم زیاد بخوانید و به حضرت (حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسل کنید و بخواهید که مشکلات دنیا و آخرت و سیر و سلوک شما را برطرف کنند، چون حضرت، ولی عصر است و اختیار ما با اوست. (1)

شاهد

1- آیه الله محمدجواد انصاری همدانی: با سید بزرگواری به نام سید محمد برخورد کردم و از او از بعضی مسائل سؤال کردم و او از جواب، خودداری کرد.

بعد از اینکه اصرار کردم، از من قول گرفت که برای او دعا کنم و من هم قول دادم.

از او از حالت فناء سؤال کردم.

ایشان جواب داد: چهارده سال دیگر به این مقام می رسی.

گفتم: آیا مدتش را می توان کم کرد؟

آن بزرگوار فرمود: می توانی با توسل و ریاضت، بین چهار تا پنج سال به این مقام، نائل گردی. (2)

2- عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، حسن و حسین (علیهما السلام) کودک بودند.

شخصی گناهی کرد و از شرم آن گناه، مدتی مخفی شد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی آمد تا اینکه آن شخص، حسن و حسین (علیهما السلام) را دید، آن دورا بر دوش خود سوار کرد و با همان حال به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: من گنه کارم، در پناه خدا و این دو آفازاده به حضور شما آمده ام تا مرا ببخشید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی که آن منظره را دید، آن چنان خندید که دستش را بر دهانش گذاشت، سپس به آن مرد گنه کار فرمود: برو جانم تو آزاد هستی.

آن گاه به حسن و حسین (علیهما السلام) فرمود: آن شخص در مورد عفو گناه خود، شما را شفیع قرار داد، در این هنگام این آیه نازل شد: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما» (3)

(و اگر گنه کاران که بر اثر گناه به خود ستم کردند، به نزد تو (ای پیامبر) می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند). (4)

ص: 142

1- سوخته/255.

2- در کوی بی نشان ها/35.

3- سوره نساء/64.

4- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) ج 3/400. (ترجمه آزاد از داستان های شنیدنی از چهارده معصوم (علیهم السلام) / معصوم چهارم (علیه السلام) ش 2).

3- علامه سید محمدحسین تهرانی از قول مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی: در مرحله ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و آن به این کیفیت بود که نفس خود را افاضه کننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می گیرد، و من مُعطی و مُفیض فیض وجود به ماهیات امکانیه و قوالب وجودیه هستم.

این حال من بود، و از طرفی علماً و اجمالاً نیز می دانستم که این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ما سِوی می باشد.

چند شبانه روز، این حال طول کشید، و هر چه به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شدم و در باطن، تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید.

تصمیم گرفتم به کاظمین مشرف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

هوا سرد بود. به سوی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) از نجف عازم کاظمین گشته و چون وارد شدم یک سره به حرم مطهر مشرف گردیدم.

هوا سرد بود و فرش های جلوی ضریح را برداشته بودند. سر خود را در مقابل ضریح روی سنگ های مرمر گذاشتم و آن قدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ های مرمر جاری شد.

هنوز سر از زمین برنداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد و فهمیدم که من کیستم؟ من چیستم؟ من ذره ای هم نیستم، من به قدر پر کاهی قدرت ندارم؛ این ها همه مال خداست و بس، و اوست مفیض علی الإطلاق، و اوست حی و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و قدرت دهنده، و رازق و روزی رساننده، و نفس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق.

در این حال برخاستم و زیارت و نماز را به جا آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حی و قادر در تمام عوالم می دیدم، تا یک بار که به حرم مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شدم، در وقت مراجعت به منزل، در میان کوچه حالتی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم. این یک حالی بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) عالی تر و دقیق تر بود، و آن حال، مقدمه حصول این حال بود. (1)

**ز) مصائب**

**اشاره**

ص: 143

### اولا: بالا رفتن مقامات اخروی

به طور خلاصه می توان بیان کرد که: خداوند برای تربیت و تکامل بشر دو برنامه در نظر گرفته است:

اول: برنامه های تشریحی که در قالب بیان احکام و مسائل دینی می باشد.

دوم: برنامه های تکوینی که در قالب بلایا و مصائب و ناملایمات زندگی است.

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: ثواب مؤمن به خاطر مرگ فرزندش بهشت است، چه صبر کند و چه نه. (1)

شاهد

1- یکی از سادات متقی به نام آقای ذو النور (معمار): شبی در عالم رؤیا بستانی بس وسیع و قصری باشکوه دیدم. از دربان اذن گرفتم و وارد شدم.

دست گاهی سلطنتی دیدم. همین طور که تفرج می کردم و از بزرگی دست گاه در شگفت بودم، به قسمت آخر آن رسیدم که آب ها از اطرافش در جریان و درخت های یاس سر درهم پیچیده بودند و بوی مست کننده آن ها را استشمام می کردم.

زیر سایه آن ها تختی سلطنتی گذاشته بودند که به انواع زینت ها مزین و مفرش بود و بالای آن جناب آقای شیخ محمد قاسم طلاق (واعظ) را دیدم که با نهایت عزت و جلال نشسته است.

از دربان پرسیدم که: این دست گاه متعلق به کیست؟

گفت: آقای طلاق که بر کرسی سلطنتی نشسته است.

اذن حضور گرفته و بر او وارد شدم و پس از انجام تشریفات زیادی گفتم: آقای طلاق! من با شما رفاقت داشتم و از حالات شما باخبر بودم، چه شده که خداوند به شما چنین مقامی عنایت فرموده است؟

در جواب گفت: همان طور است که می گویی، من عملی نداشتم که مرا به چنین مقامی برساند، لکن در اثر اینکه جوانی 18 ساله داشتم که در فاصله 24 ساعت مرضی در گلویش پیدا شد و از دنیا رفت، خداوند کریم در برابر این مصیبت، چنین مقامی به من داد.

من از مرگ فرزند آقای طلاق بی خبر بودم. خواستم ایشان را ملاقات نمایم و خواب خود را برایش بگویم. گفتم: شاید فرزندش نمرده و خوابم تعبیر دیگری دارد، لذا از ایشان پرسیدم بلکه از یک نفر اهل علم که با ایشان رفاقت داشت از حال فرزندش پرسش کردم.

---

1- من لا يحضره الفقيه ج 1/176.

گفت: بلی چندی قبل پسر 18 ساله ایشان به فاصله 24 ساعت از کفش رفت. (1)

2- مرحوم آیه الله فانی پدر علامه فانی که بارها با حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ملاقات داشتند، معاصر با مرحوم آخوند ملا محمد کاشی (معروف به آخوند کاشی) بود.

می گویند: مرحوم آخوند از دنیا رفته بود و آیه الله فانی هم فوت کردند. یکی از شاگردان مشترک این دو بزرگوار که شاید مرحوم خراسانی بوده، مرحوم آخوند را در خواب می بیند. به مرحوم آخوند می گویند: شما درجاتتان بالاتر است یا مرحوم فانی؟

ایشان می گویند: به دو دلیل مرحوم فانی از من بالاتر است: اول: اینکه ایشان سید بودند و من نبودم. دوم: ایشان بار عیال کشید و من نکشیدم. (2)، (3)

### ثانیا: هدایت شدن

### أ: هدایت شدن دیگران

شاهد

آیه الله شیخ علی پناه اشتهاوردی از قول امام خمینی: خورشید خود را بالای سر ماشین کشیده بود و باران گرما بر سرمان می ریخت. بیابان سوزان و بی انتها در چشم هایمان رنگ می باخت و به کبودی می گرایید. از دور هم، چیزی دیده نمی شد.

ناگاه ماشین ما که از مشهد عازم تهران بود از حرکت، ایستاد.

راننده که مردی بلند و سیاه چرده بود با عجله پایین آمد و بعد از آنکه ماشین را براندازی کرد خیلی زود عصبانی و ناراحت به داخل ماشین برگشت و گفت: بله پنجر شد و آن گاه به صندلی ما که در وسط های ماشین بود، آمد، به من چون سید بودم حرفی نزد، ولی به حاج شیخ عباس قمی رو کرد و گفت: اگر می دانستم، تو را اصلا سوار نمی کردم، از نحسی قدم تو بود که ماشین، ما را در این وسط بیابان خشک و برهوت معطل گذاشت. یا الله! برو پایین و دیگر هم حق نداری سوار این ماشین بشوی.

البته راننده تا حدی تقصیر داشت. این طاغوت و حکومت ضد دین زمان بود که تبلیغات ضد اسلام و روحانیت را به جایی رسانده بود که عده زیادی از مردم، قدم آخوند و روحانی را نحس می دانستند و اگر گرهی در کارشان می افتاد و آخوندی آن جا حضور داشت، به حساب او می گذاشتند.

ص: 145

1- داستان های شگفت/115.

2- داستان هایی از مردان خدا/مقام آخوند.

3- آخوند کاشی تا آخر عمر ازدواج نکردند.

مرحوم شیخ عباس بدون اینکه کوچک ترین اعتراضی کند و حرفی بزند، بلند شد و وسایلیش را برداشت و از ماشین پیاده شد. من هم بلند شدم که با او پیاده شوم، اما او مانع شد، ولی من با اصرار پیاده شدم که او را تنها نگذارم، اما او قبول نمی کرد که با او باشم، هر چه من پافشاری می کردم، او نهی می کرد، دست آخر گفت: فلانی راضی نیستم تو این جا بمانی. وقتی این حرف را از او شنیدم دیدم که اگر بمانم بیشتر او را ناراحت می کنم تا خوشحال کرده باشم، برخلاف میل از او خداحافظی کرده و سوار ماشین شدم... .

بعد از مدتی که او را دیدم جریان آن روز را از او پرسیدم.

گفت: وقتی شما رفتید خیلی برای ماشین معطل شدم. برای هر ماشینی دست بلند می کردم، نگه نمی داشت، تا اینکه کامیونی که بارش آجر بود، برایم نگه داشت.

وقتی سوار شدم، راننده آدم خوب و خون گرمی بود و به گرمی از من پذیرایی کرد و تحویل گرفت.

خیلی زود با هم گرم شدیم. قدری که با هم صحبت کردیم متوجه شدم که او ارمنی است و مسیرش همدان است، از دست قضاء من هم می خواستم به همدان بروم، چون مدت ها بود که دنبال یک سری مطالب می گشتم و در جایی نیافته بودم فقط می دانستم که در کتاب خانه مرحوم آخوند همدانی در همدان می توانم آن ها را به دست آورم، به این خاطر می خواستم به همدان بروم.

راننده با آنکه ارمنی بود، آدم خوب و اهل حالی بود، من هم از فرصت استفاده کردم و احادیثی که از حفظ داشتم درباره احکام نورانی اسلام، حقانیت دین مبین اسلام و مذهب تشیع و... برایش گفتم.

وقتی او را مشتاق و علاقه مند دیدم، بیشتر برایش خواندم، سعی می کردم مطالب و احادیثی بگویم که ضمیر و وجدان زنده و بیدارش را بیشتر زنده و شاداب کنم.

تا اینکه به نزدیکی های همدان رسیدیم. نگاهم که به صورت راننده افتاد دیدم قطرات اشک از چشمانش سرازیر است و گریه می کند، حال او را که دیدم دیگر حرفی نزد.

سکوتی عمیق مدتی بر ما حکم فرما شد. هنوز چند لحظه ای نگذشته بود که آن سکوت سنگین را شکست و با همان چشم اشک آلود گفت: فلانی! این طور که تو می گویی و من از حرف هایت برداشت کردم، پس اسلام دین حق و جاودانی است و من تا به حال در اشتباه بودم. شاهد باش من همین الآن پیش تو مسلمان می شوم و به خانه که رفتم تمام خانواده و فامیل هایی را که از من حرف شنوی دارند، مسلمان می کنم. بعد هم گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله. (1)

## **ب: هدایت شدن خود انسان**

شاهد

ص: 146



1- آية الله سيد محمود مجتهد سيستاني: شخصی مسیحی مذهب با کامیون خود در گردنه های... رانندگی می کرده است. گردنه های مزبور خیلی خطرناک است. ماشین کیلومترها از دامنه کوه ها بالا می رود، به طوری که سطح زمین معلوم نمی شود و از آن مکان غیر از غبار چیزی پیدا نیست، و گویا مثل آب دریا است و اگر کسی از بالا به پایین بیفتد هیچ اثری از او باقی نمی ماند.

خلاصه، در حین رانندگی، ماشین فرد مسیحی از جاده خارج شده و به طرف پایین سرازیر می شود. حین سقوط، در حالی که راننده و کامیون بین زمین و آسمان قرار داشته اند از ته دل صدا می زند: یا ابا الفضل!

یک مرتبه به طرز اعجاب انگیزی یک دست بزرگ، ظاهر می شود و کامیون را می گیرد و روی جاده اصلی می گذارد.

مسیحی خوشبخت که این کرامت بسیار عجیب را از آن حضرت مشاهده می کند، مستبصر شده، به مشهد مقدس می آید و خدمت آية الله العظمی حاج سید یونس اردبیلی شیعه می شود. (1)

2- حجة الاسلام علی میرخلف زاده از قول یکی از علماء و ایشان از قول مرحوم شیخ عبد الزهراء کعبی (از منبری های معروف): در آن ایام محرمی که در بحرین منبر می رفتم، یک روز از کنار خیابانی می گذشتم. جوانی با من برخورد کرد و دستم را بوسید. بعدا متوجه شدم این جوان، مهندس و سنی است. از من درخواست کرد و عرض نمود که: آشیخ عبد الزهراء! ما شب تاسوعا یک مجلس روضه داریم، از شما دعوت می کنم تشریف بیاورید و روضه بخوانید.

گفتم: وقت ندارم، کار دارم، مجلس هایم زیاد است و نمی رسم.

یک وقت دیدم منقلب شده، اشک از چشم هایش جاری شد و گفت: اگر نیایی شکایتت را به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می کنم.

من منقلب شدم و گفتم: اشکالی ندارد، آدرس منزلت را به من بده، بعد از اینکه مجالسم تمام شد خودم را به آن جا می رسانم.

شب تاسوعا فرا رسید. وارد منزل مهندس سنی شدم. جمعیت عظیمی از علمای شیعه و سنی نشسته بودند. وقتی که طرف منبر رفتم، همین که پایم را روی پله اول منبر گذاشتم، این جوان مهندس سنی جمله ای گفت که دلم را آتش زد و مرا منقلب نمود، گفت: شیخ عبد الزهراء! وقتی بالای منبر رفتی روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بخوان.

گفتم: جوان! نمی شود، مجلس اقتضاء نمی کند!

ص: 147

1- چهره درخشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 2/594.

گفت: مجلس مال من است، منبر مال من است، آیا اجازه ندارم برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) روضه خوانی بکنم؟!

رفتم بالای منبر و شروع کردم به روضه.

یک وقت متوجه شدم صدای شکستن چیزی می آید، همین که نگاه کردم، دیدم این آقای مهندس استکان ها را دارد به سر و صورت می زند و صدا می زند: یا فاطمة الزهرا (سلام الله علیها)!

منقلب شدم و مردم هم منقلب شدند تا اینکه مجلس تمام شد.

از منبر پایین آمدم. مرا به اتاق پذیرایی راهنمایی کردند. وارد اتاق پذیرایی شدم و سر سفره نشستم.

مهندس سنی به من و علمای سنی رو کرد و گفت: آقایان علماء و شیخ عبد الزهراء کعبی! من مدتی است که شیعه حضرت زهرا (سلام الله علیها) شده ام، اگر اجازه بفرمایید، برایتان داستانی دارم.

یک روز در اداره سر کار بودم، تلفن به صدا در آمد. گوشی تلفن را برداشتم، همسرم گفت: سریع بیا که بچه دارد می میرد.

فوراً خود را به منزل رساندم، دیدم بچه در حال تب و تاب است و درهمی میان گلوی بچه افتاده است. ما این در و آن در زدیم و خلاصه به هر طریقی بود بچه را به لندن بردیم و وارد بیمارستان شده و بچه را به اتاق عمل بردند.

من میان سالن بیمارستان قدم می زدم و مضطرب و پریشان و افسرده بودم. یک دفعه یادم آمد که شیعه ها می گفتند: حضرت زهرا (سلام الله علیها) باب الحوائج است. سیم دلم را وصل کردم، متوجه قبرستان بقیع شدم و عرض کردم: بی بی جان (سلام الله علیها)! اگر فرزندم را خوب کنی، نامش را حسین می گذارم. (در همین حال در میان مجلس صدا زد: پسر! حسین! بیا و پسرش وارد مجلس شد).

عرض کردم: بی بی جان! قول می دهم شیعه شوم و برایت روضه خوانی کنم.

در حال اضطراب بودم که یک دفعه دیدم تمام دکترها و پرستارها سراسیمه به طرف من آمدند، صورتشان سرخ شده بود.

گفتم: چه خبر است! بچه ام چه شده است!

گفتند: آقای مهندس در خانه حضرت مسیح (علیه السلام) رفتی؟

گفتم: نه مگر چه شده؟

گفتند: معجزه شده، بچه ات از دست رفته بود، با حال معجزه بچه ات بلند شد.

گفتم: در خانه زهرا (سلام الله علیها) رفتم. (1)



سخن حجج الله

- 1- پیامبر مکرم اسلام: بلا همیشه در بدن و مال و فرزندان مرد و زن مؤمن وجود دارد تا اینکه خداوند را در حالی که هیچ گناهی بر او نباشد، ملاقات نماید. (1)
- 2- پیامبر مکرم اسلام: زمانی که گناهان مؤمن زیاد شده و عملی (هم) نداشته باشد که آن گناهان را بپوشاند، خداوند او را به حزن و اندوه مبتلا می سازد تا از طرف مؤمن گناهانش را بپوشاند. (2)
- 3- امیرالمؤمنین علی: بیماری فرزند (که باعث ناراحتی پدر و مادر است) برای آن دو، کفاره (گناهان) است. (3)
- 4- امیرالمؤمنین علی: حقیقتاً که خدای تعالی بندگانش را به هنگام طولانی شدن گناهان، به وسیله نقصان و کاستی میوه ها و گرفتن برکات و بستن (در) گنجینه های خیرات، گرفتار و مبتلا می نماید تا توبه کننده ای توبه کند و ریشه کننده ای ریشه (گناه) را کنده و متذکری (خداوند را) به یاد آورده و بازدارنده ای (خود را از گناه) بازدارد و... (4)
- 5- امیرالمؤمنین علی: سپاس خدایی را که تطهیر گناهان شیعیان ما را در دنیا به وسیله سختی ها قرار داد تا طاعات و عباداتشان سالم مانده و به خاطر آن ها مستحق اجر و ثواب باشند. (5)
- 6- جعفر بن محمد الصادق: امراض چند گونه است: یکی مرض امتحان و دیگری مرض عقوبت، و (سوم) مرضی که علت فنا (و مرگ) می باشد. (6)
- 7- موسی بن جعفر الکاظم: مثل مؤمن، مثل دو کفه ترازو است، هر چه بر ایمانش افزوده شود بر بلایش افزوده می گردد تا خداوند عزّ و جلّ را پاک و به دور از گناهان ملاقات نماید (بلا باعث تطهیر انسان از گناه است). (7)

ص: 149

1- بحار الأنوار ج 64/236.

2- دعوات/120.

3- تهذیب الأحکام ج 8/115.

4- إرشاد القلوب ج 1/32.

5- تفسیر امام عسکری (علیه السلام) /22.

6- احتجاج ج 2/341. (ترجمه جعفری ج 2/220).

7- امالی طوسی/631.

8- علی بن موسی الرضا: بیماری برای مؤمن، پاک کردن (از گناهان) و رحمت، و برای کافر، عذاب نمودن و لعنت است، و بیماری هم چنان در مؤمن می ماند تا گناهی بر او نماند. (1)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمدتقی بهجت: روایت عجیب و غریبی از حضرت رسول نقل کرده اند که: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِدَائِكُمْ مِنْ دَوَائِكُمْ دَاوُكُمْ الذُّنُوبِ وَ دَوَاؤُكُمْ الْإِسْتِغْفَارُ». (2) «آیا درد و درمان شما را به شما خبر ندهم؟ درد شما گناهان، و دوا و درمانتان استغفار است».

بنده، این حدیث را در جوامع روایی ندیده ام. یعنی: سرت درد می کند، دواؤکم الاستغفار، پایت درد می گیرد، دواى آن استغفار است، گوش و دندان درد می کند، دواؤکم الاستغفار، و... یعنی یک نسخه برای درمان همه دردها! (3)

2- شهید آیه الله سید عبد الحسین دستغیب: آن چه در بین مردم گفته می شود که: فلان خانه مثلاً بد قدم است و هر کس در آن ساکن شد به تهیدستی یا گرفتاری یا مرگ زودرس مبتلا می شود، حرفی است خراف و خالی از حقیقت، و جز تطیّر و فال بد زدن چیز دیگری نیست و حقیقت امر آن است که هر نوع بلایی که به آدمی می رسد تا برسد به مرگ زودرس و کوتاهی عمر، سببش کردارهای ناشایسته خود انسان است. در قرآن مجید می فرماید: «و آن چه به شما از مصیبت و بلا می رسد، پس به سبب گناهان و زشت کاری های شماست و خداوند از بسیاری از گناهانتان در می گذرد». (4)

بلاهای همگانی مانند قحطی و گرانی و زلزله های خراب کننده و وبا و مانند این ها یکی از اسبابش گناهان اجتماعی است و بلاهای خاصه که به هر فردی در نفس یا اولاد یا مال و آبرو و آن چه راجع به اوست، می رسد، سببش گناهان شخص است تا جایی که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: کسانی که به سبب گناهان می میرند بیشترند تا آن هایی که به اجلی که برایشان مقرر شده می میرند و هم چنین آن ها که به سبب احسان و کارهای خیر عمر می کنند از آن ها که به اجل خود می مانند و زندگی می کنند، بیشترند. (5)، (6)

ص: 150

1- جامع الأخبار/163.

2- جامع الأخبار/57.

3- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/344.

4- سوره شوری/30.

5- امالی طوسی/305.

6- داستان های شگفت/299.

3- آیه الله سید عبد الکریم کشمیری: با مراقبه می توان به علت کسالت های روحی پی برد و درصدد برطرف کردن آن ها برآمد. ای بسا! که این قبض های روحی و گرفتگی های درونی، ناشی از اعمال ناشایسته ای باشد که انجام داده ایم و با استغفار و عدم تکرار آن هاست که می توان موجبات بسط و انبساط روحی را برای خود فرد فراهم ساخت. (1)

4- جعفر آقای مجتهدی: ازدواج مسأله ساده ای نیست! علاوه بر کفویت و سنخیت، شرائطی را می طلبد که طرفین ملزم به رعایت آن هستند.

اولین شرط، سامان بخشیدن به امور زندگی است. اگر در زندگانی مشترک، تفاهم و تشریک مساعی نباشد و در روابط فی مابین زن و شوهر، یک دلی و صمیمیت و از خود گذشتگی، حرف اول را نزنند و مرد خانه از کنار مسؤولیت هایی که شرعا و اخلاقاً بر عهده دارد، بی تفاوت عبور کند، دیری نمی گذرد که کانون گرم خانواده به سردی می گراید و بنیان مرصوص زندگی مشترک آسیب می بیند و قبضی که در این رابطه نصیب روح آدمی می گردد به صورت یک عامل بازدارنده عمل می کند و انسان را از توفیقات بسیاری محروم می سازد. (2)

شاهد

1- آیه الله خزعلی: شخصی در بایگانی یک اداره کار می کرد. رئیس اداره پرونده ای را از او می خواهد و او هر چه می گردد پیدا نمی کند. این کار تا چهل روز ادامه پیدا می کند، ولی نتیجه ای نمی گیرد.

رئیس اداره ناراحت می شود و می گوید: اگر پرونده را تا فردا پیدا نکنی تو را از اداره اخراج می کنم.

این شخص خیلی ناراحت می شود.

یکی از آقایان به ایشان می گوید: چه شده؟ چرا این قدر ناراحتی؟

و او تمام جریان را بیان می کند.

ایشان می گوید: با آقای شیخ رجب علی خیاط صحبت کن.

گفت: ایشان را نمی شناسم. اتفاقاً در همان حین جناب شیخ رجب علی داشت از آن جا رد می شد.

گفت: همین آقای که عبا روی دوشش است، همین است. برو با او صحبت کن تا تو را راهنمایی کند.

گفت: همین که سلام کردم، شیخ فرمود: توبه خاطر پرونده آمده ای؟ پرونده گم کرده ای؟

گفت: من متحیر شدم و گفتم: بله! چه طور؟

ص: 151

1- در محضر لاهوتیان ج 2/417.

2- در محضر لاهوتیان ج 1/390.



فرمودند: این چوبی است که خدا دارد به تو می زند، به خاطر اینکه با زن و بچه های برادرت قهر کرده ای. چون صله رحم نکردی، خدا چوبت می زند. چرا با خانواده برادرت و بچه های یتیمش قطع ارتباط کردی؟

گفت: آخر، آقا! زن فلان... .

آقا فرمودند: همین که دارم به تو می گویم. اگر می خواهی پرونده ات پیدا شود، باید بروی صله رحم کنی. قدری میوه بگیر و برو بچه ها را بخندان و خوشحال کن تا فردا پیدا شود، در غیر این صورت همین است که داری.

گفتم: چشم آقا! می روم. بعد همین که خواستم حرفی بزنم، فرمود: همین که به تو گفتم. برو معذرت خواهی و کمک کن.

من رفتم میوه گرفتم و آمدم در خانه و از زن اخوی معذرت خواهی کردم و با بچه ها هم خیلی گرم گرفتم و این ها را قدری خنداندم و صحبت کردیم و بعد آن ها را به منزل دعوت کردم و خیلی خوشحال شدند و فردای آن روز رفتم توی اداره و روی اولین پرونده که دست گذاشتم، دیدم همان پرونده است. (1)

2- شخصی خدمت مرحوم حاج شیخ حسن علی اصفهانی آمده و گفته بود: آشیخ! تعدادی ملخ آمده اند دارند مزرعه مرا می خورند.

آقا فرموده بود: تو حق فقرا را نمی دهی، زکات نمی دهی، خوب حق فقرا را ملخ ها می خورند. چون زکات نمی دهی آن ها برمی دارند، آیا قول می دهی زکات بدهی؟

گفت: بله آقا!

آقا یک دعا برایش نوشت و فرمود: برو این دعا را توی آن زمین چال کن و از قول من به آن ملخ ها بگو: ملخ ها! شیخ حسن علی گفته: بلند شوید بروید پای این ساقه های گندم و علف های هرزه زمین را بخورید، من زکات می دهم.

من آمدم دعا را در زمین چال کردم و حرف آشیخ حسن علی را هم برای ملخ ها گفتم.

ملخ ها از روی خوشه های گندم بلند شدند و پای ساقه های گندم نشستند و شروع به خوردن علف های هرزه کردند. آن ها علف های هرزه را می خوردند و سیر می شدند.

کم کم گندم ها رشد کردند و مزرعه ما آن سال محصولی بسیار عالی داد و ما هم به قول خودمان عمل کردیم. (2)

ص: 152

1- داستان هایی از مردان خدا/ صله رحم.

2- داستان هایی از مردان خدا/ ملخ.



3- علی مقدادی اصفهانی (فرزند حاج شیخ حسن علی اصفهانی) از قول دو تن از کسبه بازار مشهد: از تنگی معیشت سخت در مضیقه بودیم و برای رفع این گرفتاری، به خدمت مرحوم حاج شیخ حسن علی اصفهانی شرف یاب شدیم. جماعتی در انتظار نوبت بودند و ما هم منتظر نشستیم، اما ناگهان حضرت شیخ ما دو تن را از میان آن گروه به نزد خود طلبید و به یکی از ما فرمودند: تو باید کاری بکنی، ولی نمی کنی و به دیگری فرمودند: تو کاری که نباید بکنی، انجام می دهی، بروید و به وظیفه خود عمل نمائید تا وضع شما اصلاح شود.

اعتراف می کنیم که: یکی از ما نماز نمی خواند و آن دیگری شراب می خورد. به توصیه حاج شیخ وظائف خود را مراعات کردیم و در اثر آن، معیشت ما از تنگی به وسعت برگشت. (1)

4- مُعْتَب: اسماعیل پسر حضرت صادق (علیه السلام) مبتلا به تب شدیدی شد. به حضرت صادق (علیه السلام) جریان را خبر دادند.

حضرت فرمود: برو از او پرس امروز چه کار بدی کرده ای که خداوند فوراً تو را به کیفر آن مبتلا ساخت.

وقتی وارد شدم، در بستر افتاده بود. از کارش پرسیدم. چیزی نگفت، ولی به من گفتند: امروز کنیزی که دختر شخصی به نام زلفی است را زده است (و) کنیز با درِ اطاق بر خورد نموده و صورتش مجروح شده است.

خدمت حضرت صادق (علیه السلام) رسیدم و جریان را عرض کردم.

فرمود: الحمد لله، همانا ما خانواده ای هستیم که خداوند، فرزندانمان را در همین دنیا کیفر می کند سپس آن کنیز را خواست و به او فرمود: اسماعیل را به خاطر کتکی که به تو زده، حلال کن.

گفت: حلال کردم.

امام (علیه السلام) به او چیزی بخشید. سپس به من فرمود: برو ببین حالش چه طور است.

پس در حالی به نزدش رفتم که تب، او را رها کرده بود. (2)

5- آیه الله سید نورالدین میلانی: مرحوم آیه الله محمد حسن ممقانی (متوفی 1323 هجری قمری)، در زمان خود مرجع بزرگ شیعه محسوب می شد. ایشان در تجزیه و تحلیل یکی از مسائل ارث، توقف می کند و حل مسأله برایشان مشکل می شود. برای رفع این مشکل علمی، به ناچار متوسل به حضرت أبو الفضل العباس (علیه السلام) می گردد.

ص: 153

1- نشان از بی نشان ها ج 1/63.

2- بحار الانوار ج 47/268. (ترجمه از زندگانی حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) 237).

شب در عالم رؤیا حضرت را در خواب می بیند. حضرت ابتدا مسأله مشکل او را حل می کند و سپس می فرماید: می دانی چرا در حل مسأله فرو ماندی؟

عرض می کند: خیر!

می فرماید: به این علت که دچار عجب شدی و در دلت خطور کرد که ما حساب ریاضی می دانیم، گذشتگان که نمی دانستند، چه می کردند؟! و خدا خواست به این وسیله تو را تأدیب کند! (1)

6- یکی از خادمان حرم مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها): زائری وارد کفش داری شد و یک جفت کفش لاستیکی به من داد که بسیار کثیف بود. من به او پرخاش کردم و او چیزی نگفت.

شب که مشغول شام شدیم، اولین لقمه در گلوی همسرم گیر کرد و نزدیک بود خفه شود. هر چه تلاش کردیم، تلاش ما به جایی نرسید.

یک مرتبه متوجه شدم که چون به زائر بی بی (سلام الله علیها) تندی کرده ام، از سوی بی بی (سلام الله علیها) تنبیه می شوم.

توبه کردم و از بی بی (سلام الله علیها) معذرت خواهی کردم.

همان لحظه لقمه از گلوی همسرم پایین رفت و نفس راحتی کشید. از آن لحظه تصمیم گرفتم که هرگز با زائران بی بی (سلام الله علیها) تندی نکنم. (2)

7- آیه الله شیخ عبد الکریم حق شناس تهرانی: موقعی که من در قم ساکن بودم، یکی از جوان هایی که با من رابطه داشت، نامه ای به من نوشت که: فلانی! مرا برای سربازی طلبیده اند، شما دعا بفرمایید تا شاید از آن خلاص شوم. من هم به حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) رفتم و برای نجات او دعا کردم.

شبان گاه خواب دیدم که جوان مذکور به اتاقم آمده و به سینه می زند و حسین (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) می گوید.

خواب را برای مرحوم آیه الله آقای حجت نقل کردم.

ایشان چنین تعبیر فرمود: این شخص، مضطرب است. بیشتر درباره او دعا کنید.

من هم اجابت کرده و بیشتر دعا کردم، تا آنکه شبی مجدداً در عالم خواب به من گفتند: ما رفتن به سربازی را از او بر می داریم به شرط آنکه او نماز بخواند و هرگاه در نماز کوتاهی کند، دوباره او را مبتلا می کنیم.

من پس از بیدار شدن از خواب، بسیار تعجب کردم و همان طور که در خواب شرط شده بود، دستوری را طی نامه به او نوشتم.

ص: 154

1- چهره در خشان قمر بنی هاشم (علیه السلام) ج 1/440.

2- کرامات معصومیه 3/ک 295.



اونیز در جواب من نوشت: شما از کجا ملتفت شدید که من نماز نمی خوانم؟! هیچ کس حتی پدر و مادرم نیز از آن اطلاع نداشتند. (1)

## رابعا: رشد و ارتقاء کمالات روحی

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: اگر سه چیز در بنی آدم نبود، چیزی (دیگر)، سرش را پائین نمی آورد (و متواضع نمی ساخت): بیماری و فقر و مرگ. همه این ها در انسان هست و با وجود این گردن کشی می کند. (2)

2- امیرالمؤمنین علی: ولیکن خداوند بندگانش را با انواع سختی ها آزمایش نموده و با انواع کوشش ها به عبادت دعوت کرده و به مشکلات مختلف گرفتار می سازد تا تکبر و خود بزرگ بینی را از دل هایشان خارج ساخته، و تذلل و فروتنی را در جان هایشان جای داده و درهای فضل و کرمش را به رویشان گشوده و اسباب عفو و بخشش را به راحتی در اختیارشان بگذارد. (3)

3- جعفر بن محمد الصادق: خداوند عز و جلّ دری از رزق و روزی به روی بنده مؤمن، نمی بندد مگر آنکه (دری) بهتر از آن به رویش می گشاید. (4)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله سید رضا بهاء الدینی: اگر کسی بخواهد از نفوس بشری به نفوس الهی و از نفوس ناری به نفوس نوری حرکت کند و به آن برسد و به تربیت های الهی تربیت شود، باید به صبر و صلوة استعانت جوید. باید در برابر بلا و حوادث جهانی صابر باشد، که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «دار بالبلاء محفوفه» (5) دنیا جهانی است که در محاصره بلاست. هیچ کس از حوادث جهان، مصون نیست و راهی جز صبر و تحمل در برابر بلا ندارد. در روایات شریفه آمده است که: «إنا معشر الأنبياء أسرع شيء البلاء إلینا، ثم الأمثل فالأمثل من الناس» (6)، (7) بلا اول سراغ دوستان خدا می رود. بشر اگر صابر باشد، بلا سازنده اوست. رفاه، سازنده نیست.

ص: 155

1- روزنه هایی از عالم غیب/176.

2- خصال ج1/113.

3- نهج البلاغه/292.

4- من لا يحضره الفقيه ج3/166.

5- نهج البلاغه/348.

6- تفسیر عیاشی ج2/189.

7- از میان همه پدیده های جهان، آن که بیش از همه به سوی ما انبیاء شتاب می گیرد، بلاست و پس از ما نیز حال خوبان چنین است، به ترتیب درجه و رتبه ایشان.

وقتی که راه برای انسان باز باشد و افکار او راحت باشد، ساخته نمی شود. اگر انسان در برابر بلا صابر باشد، این صبر، سازنده است، از او انسان درست می کند. از صبر و تحمل در برابر بلاها، تجربیات علمی برای او پیدا می شود و بسیاری از مشکلات برای او حل می شود. باید به صبر و صلوة، متوسل شد. (1)

### خامسا: آزمایشات الهی

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: حقیقتا که بلا برای ظالم، ادب (کردن) و برای مؤمن، امتحان و برای انبیاء، رتبه و مقام و برای اولیاء (ظاهرا مراد چهارده معصوم (علیهم السلام) است)، کرامت و ارزش است. (2)

شاهد

ناجیه: به ابو جعفر باقر (علیه السلام) گفتم: مغیره بن سعید می گوید: کسی که مؤمن باشد به جذام و پستی و... گرفتار نمی شود.

ابو جعفر (علیه السلام) گفت: همانا او از داستان آن مرد خدا که در سوره یس ستایش شده است، بی خبر مانده است.

انگشتان آن مرد خدا، فلج مادرزاد بود. گویا هم اینک در برابر چشمان من است، با همان دست فلج زده آمد و مردم را از خشم خدا برحذر داشت. فردای آن روز که آمد، ریختند و او را کشتند.

ابو جعفر (علیه السلام) گفت: همانا مؤمن با هر بلائی آزمایش می شود، به هر گونه مرگ غم انگیزی دچار می شود، اما خودکشی نخواهد کرد. (3)

### سادسا: آثار وضعی بعضی مکان ها یا غذاها یا اعمال یا...

در این جهان هستی بعضی اعمال یا امکانه یا افراد یا غذاها و... دارای آثار وضعی خوب یا بدی هستند که اثر خودشان را بر افراد و محیط اطراف خود می گذارند. بر همین اساس چه بسا پایه و اساس برخی از گرفتاری ها این دسته از امور باشند و ما از آن بی خبر باشیم.

البته به این نکته نیز باید توجه داشت که نباید خداوند را به ظلم و ستم متهم ساخته و بگوئیم: تأثیر امور به دور از علم و اختیار ما بر ما، ظلم می باشد، چرا که سختی های ناشی از این امور علاوه بر حکمت های

ص: 156

1- نردبان آسمان/ درس 34، بلا، زمینه تکامل.

2- جامع الأخبار/ 113.

3- کافی ج 2/ 254. (ترجمه از گزیده کافی ج 1/ 227).

ناشناخته ای که دارد باعث تطهیر روح، تقرب به خداوند، برخورداری از اجر و پاداش اخروی، بی رغبتی به دنیا و... می گردد.

سخن اولیاء الله

جعفر آقا مجتهدی: انجام اعمال مستحبی با کراهت و خستگی، موجبات قبض روحی را فراهم می سازد و آثار منفی دارد. (1)

تذکر: البته به این نکته هم باید توجه کرد که مبادا شیطان با این حربه بخواهد مستحبات را برای همیشه از ما گرفته و به هنگام تصمیم بر انجام مستحبات، به ما تلقین کند که تو خسته و بی حالی و در چنین حالی نباید عمل مستحب انجام دهی، آری انسان خودش بهتر می داند که چه موقع واقعا حال انجام عمل مستحبی را دارد و چه موقع ندارد.

شاهد

1- استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل بیت (علیهم السلام): آیه الله کشمیری تا هنگامی که در قم در کوچه آبشار سکونت داشتند، در نهایت طراوت روحی به سر می بردند و به هیچ عارضه جسمی مبتلا نبودند و از وقتی که به خانه جدید منتقل شدند، غالباً با ناملایمات روحی و جسمی مواجه بودند.

روزی که در همین خانه جدید به محضرشان شرف یاب شدم، با قبض روحی عجیبی دست و پنجه نرم می کردند.

به ایشان عرض کردم: از هنگامی که به این خانه آمدید گرفتاری ها هم با شما آمد!

ایشان ضمن اینکه مطلب مرا تصدیق کردند، پرسیدند: شما علت این گرفتاری را از چه می دانید؟

گفتم: مخلص را امتحان می فرمایید؟

گفتند: نه به جدم! می خواستم نظر شما را در این باره بدانم. البته خودم به علت این امر پی برده ام و می خواهم بینم که شما هم در این قضیه به همان مطلب رسیده اید یا نه؟!

عرض کردم: این جسارت را بر من خواهید بخشید، اگر بگویم: تمامی این مشکلات شما ناشی از سکونت در این خانه است! از در و دیوار این خانه، قبض و گرفتگی می بارد! خانه قبلی شما اگر چه استیجاری بود، ولی صفا و صمیمیت و انبساط و یک رنگی در آن موج می زد.

ص: 157

1- در محضر لاهوتیان ج 2/71.

حضرت عالی تا هنگامی که در آن خانه بودید، یکی از این حالات قبض در شما دیده نمی شد، چهره نورانی شما همیشه باز و خندان و حالات روحی شما با روح و فتوح همراه بود، ولی از وقتی که به این خانه آمده اید غالب اوقات از مرارت ها و ملالت ها رنج می کشید!

فرمودند: همین طور است که گفتید، ولی به اصل مطلب اشاره نکردید!

عرض کردم: اگر خاطر شریفتان باشد قسمتی از بهای خانه فعلی را انسان پرهیزگار و بزرگواری تهیه کرد که به خاطر اقتضائات شغلی با اموال مصادره ای و مجهول المالک و رد مظالم سر و کار داشت. او اگر چه شرعاً مأذون در تصرف این گونه اموال بود، ولی طبیعت شما بزرگواران به اندازه ای لطیف و نورانی است که کوچک ترین کدورت ها را تحمل نمی کند اگر چه شرعاً محظوری در میان نباشد! من تردیدی ندارم که آن مرد بزرگوار مبلغ مذکور را از محلی پرداخته که هیچ شبهه شرعی در آن نبوده و جوانب کار را از هر جهت رعایت کرده است، ولی نفس سر و کار داشتن با این اموال طبعاً قبض آفرین است و موجبات ملالت و کدورت خاطر را فراهم می سازد.

اگر به خاطر داشته باشید بارها خودتان به من فرموده اید: وقتی که طبق دعوت برای صرف ناهار و یا شام به منزل کسی می روید، اگر غذا را از روی محبت و صمیمیت پخته باشند، اشتهای شما را برمی انگیزد و برای شما هیچ جرم و سنگینی ای ندارد، ولی اگر با بی میلی و یا از روی کراهت آماده شده باشد، اگر بسیار هم گرسنه باشید رغبتی در خوردن آن غذا نمی بینید! و اگر دچار شرم حضور شوید و از آن غذا تناول کنید، فوراً آثار سوء آن را در روح و بدن خود احساس می نمایید!

در حلیت و مشروعیت این دو نوع غذا هیچ مشکلی وجود ندارد، ولی یکی بهجت افزا و دیگری ملالت زاست!

قضیه قبض خانه فعلی حضرت عالی شاید به همین امر مربوط باشد! و یا شاید حکمت آن، در ریاضتی باشد که حضرت عالی ناخواسته، ولی دانسته با اقامت در این خانه بر خود روا داشته اید!

مرحوم شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی بر این عقیده است که: هر چه ایام قبض به درازا بکشد، ایام بسط و گشایش روحی نیز برای سالک به همان اندازه طولانی خواهد بود. کسی چه می داند شاید حضرت عالی برای نائل آمدن به یک انبساط دامنه دار روحی، قبض مستمر این خانه را آگاهانه پذیرفته باشید!

مرحوم آیه الله کشمیری پس از شنیدن عرایض من، نگاه سرشار از محبت خود را به من دوخت و فرمود: فلانی! چه بیان شیرینی دارید! شما صغری و کبرای این قضیه را چنان منطقی و در عین حال با ذوق و سلیقه در کنار هم چیدید که من از شنیدن آن لذت بردم!

توجیحات تان عاقلانه بود و تأویلات تان عارفانه! من هم با شما در این قضیه هم عقیده ام که در پذیرفتن آن کمک به جهات مالی و اخلاقی ناگزیر شدم، ولی در مورد اینکه این قبض طولانی، یک بسط طولانی به

دنبال داشته باشد، چه عرض کنم؟ دعا می‌کنم که ان شاءالله همین‌طور باشد که گفتید! بله آقای مجاهدی! اوقات خوش آن بود که در کوچه آبشار به سر رفت...! (1)

2- استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل بیت (علیهم السلام)): چند سال پیش، برادرم دکتر علی اکبر مجاهدی در قم به دنبال خانه‌ای می‌گشت که بخرد.

ایشان در آن موقع صبح‌ها در بیمارستان آیه‌الله گلپایگانی مشغول کار بودند و بعد از ظهرها در مطب خود به معالجه بیماران می‌پرداختند و توفیق آن را داشتند که هر روز خدمت حضرت جعفر آقای مجتهدی بروند و فشار خون ایشان را کنترل کنند.

در مدتی که سرگرم پیدا کردن خانه بودند، خانه‌هایی را می‌دیدند و می‌پسندیدند، ولی حضرت آقای مجتهدی می‌گفتند: به فکر خانه دیگری باشید!

روزی از روزها خانه‌ای را در خیابان بهروز (باجک) که ظاهراً جادار و نسبتاً ارزان بوده و موقعیت خوبی هم داشته می‌پسندند و تصمیم به معامله می‌گیرند، ولی هنگامی که جریان خانه را با حضرت آقای مجتهدی در میان می‌گذارند، می‌فرمایند: آقا جان! این خانه مناسبی نیست و من در آن دل‌خوشی نمی‌بینم!

برادرم، علی‌رغم میل باطنی خود از انجام معامله صرف‌نظر می‌کنند و چند روز بعد خانه دیگری را که مورد تأیید حضرت آقای مجتهدی بوده، خریداری می‌نمایند که هنوز هم در آن خانه زندگی کرده و احساس راحتی و آسایش می‌کنند.

پس از گذشت چند هفته، خانه باجک به فروش می‌رسد و هنگامی که سرگرم تعمیرات آن می‌شوند در زیر پله‌های حیاط آن، جسدی کشف می‌شود و... .

برادرم وقتی ماجرا را برای حضرت آقای مجتهدی تعریف می‌کنند، می‌فرمایند: بله آقا جان! به خاطر همین بود که عرض کردم: در آن دل‌خوشی نمی‌بینم! قبضی که در اثر وجود این جنازه بر فضای آن خانه مستولی بود، اجازه نمی‌داد که ساکنان آن آسایش داشته باشند!

همسایه‌ها تعریف کرده بودند: هیچ‌کسی در این خانه دوام نمی‌آورد و پس از مدت کوتاهی اسباب‌کشی می‌کرد و می‌رفت! و کسی علت آن را نمی‌دانست! (2)

3- آیه‌الله سید محسن خرازی از قول حجة الاسلام أبو القاسم غروی: شخصی نزد پدرم آمد و طلب استخاره کرد.

ص: 159

1- در محضر لاهوتیان ج 2/238.

2- در محضر لاهوتیان ج 1/133.



پدرم گفت: بد است ضرر می کنی، بلکه هر معامله ای که انجام دهی، ضرر خواهی کرد.

آن مرد گفت: آقا! چرا این طور است؟ من می توانم کار آفرینی کنم (و خیلی ماهرم)، اما در عین حال همیشه متضرر می شوم.

پدرم گفت: می خواهی علت آن را بدانی؟

گفت: بله!

فرمود: علت آن دو چیز است: یکی به خاطر خانه ای که در آن زندگی می کنی و دوم به خاطر استخفاف و بی اهمیتی ای که نسبت به نماز داری. مثلاً همین امروز نماز تو قضاء شده است. هر گاه احتیاج به غسل داشتی باید قبل از طلوع آفتاب غسل کنی و نمازت را با طهارت بخوانی.

آن مرد گریه کرد و رفت.

بعد از مدتی نزد پدرم آمد، ولی هنوز خانه خود را تبدیل نکرده بود.

چندی بعد معلوم شد که این خانه از قبل محل زندان دولت بوده و در آن جا ظلم و ستم های زیادی به مردم شده است. در آب انبار آن خانه، سنگ های بزرگی بوده است که با برداشتن سنگ ها، سیاه چال های زندان ظاهر شد. [\(1\)](#)

نکات

نکته اول: شخص گرفتار، مورد عنایت خداوند است

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرّم اسلام: بنده ای در نزد خداوند، باکرامت و ارزشمند نگشت مگر اینکه بلایش زیاد شد. [\(2\)](#)

2- امیرالمؤمنین علی: ای آدمی زادا! هرگاه دیدی پروردگار سبحانت در حالی که تو گنه کاری بر تو پی در پی نعمت می فرستد، پس از او بترس (زیرا این نشانه این است که تو را به استدراج و هلاکت تدریجی مبتلا نموده است). [\(3\)](#)

3- محمد بن علی الباقر: بی تردید هرگاه خداوند، بنده ای را دوست داشته باشد، به شدت او را در بلا و گرفتاری غرق می نماید. [\(4\)](#)

ص: 160

---

1- روزنه هایی از عالم غیب/187.

2- النوادر (راوندی)/30.

3- نهج البلاغه/472.

4- التمهیص/34.

4- جعفر بن محمد الصادق: مبتلا-ترین و گرفتارترین مردم، انبیاء هستند (و) بعد کسانی که (از نظر مرتبه و مقام معنوی) پس از آن ها هستند و سپس به ترتیب هر که (در مقام و رتبه معنوی) به آن ها شبیه تر است. (1)

5- علی بن محمد الهادی: هیچ بلائی نیست مگر اینکه نعمتی الهی آن را احاطه کرده است. (2)

6- حسن بن علی العسکری: هرگاه دیدی که پروردگارت پی در پی بر تو بلا می فرستد، او را سپاس بگو (زیرا این نشانه این است که تو را دوست دارد و به تو نعمت داده است). (3)

شاهد

جعفر بن محمد الصادق: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای خوردن طعامی دعوت شد و وقتی به منزل مرد میزبان آمد، دید مرغی بر سر دیواری تخم کرد و آن تخم بر سر میخی افتاد که در دیوار باغی بود و روی آن ماند، نه افتاد و نه شکست.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن، تعجب فرمود.

آن مرد میزبان گفت: شما از این تخم مرغ در شگفت شدید. به آن که تو را به راستی فرستاده قسم! که من هرگز زیان و غمی ندیدم.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از جا برخاست و از خوراک او چیزی نخورد (و) فرمود: خداوند به کسی که زیانی ندیده، نیازی ندارد (خداوند با او کاری ندارد). (4)

نکته دوم: تمامی بلاها و مصائب برای کسانی که قائل به ولایت و امامت بلافصل دوازده امام (علیهم السلام) بوده و به تعبیر دیگر مؤمن می باشند، خیر و خوبی است.

از آن جا که علم و آگاهی ما محدود است، در بسیاری از مواقع چیزهای شرّ را خیر، و برعکس چیزهای خیر را شرّ می پنداریم، لذا ما که بر حقائق امور، مطلع نیستیم، نباید خود را محور حق و باطل بدانیم و بگوئیم: هر چه که به مذاق ما خوش آمد، خیر، و هر چه بد آمد، شرّ است.

سخن الله

ص: 161

1- کافی ج 2/252.

2- تحف العقول/489.

3- غرر الحکم/99.

4- کافی ج 2/256. (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره ای) ج 5/90).

و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما شرّ است، و خدا می داند و شما نمی دانید. (1)

سخن حجج الله

1- جعفر بن محمد الصادق: اهل حق همیشه از روزی که بوده اند در گرفتاری و سختی بوده اند، ولی این سختی مدتش کوتاه (فقط در دنیا) و عافیت و آسایشش طولانی (در آخرت) است. (2)

2- جعفر بن محمد الصادق: خداوند عزّ و جلّ فرمود: بنده مؤمنم را به (سوی) هیچ چیز نمی گردانم مگر اینکه آن را برایش خیر قرار می دهم، بنا بر این باید به قضاء (وقدر) من راضی بوده و بر بلایم صبر کند و نعمت هایم را سپاس گذارد، (که اگر چنین باشد نام) او را در زمره صدیقین نزد خودم ثبت کنم. (3)

3- جعفر بن محمد الصادق: بر مؤمن 40 شب نمی گذرد مگر اینکه امری که باعث ناراحتیش شده (و) او را به یاد پروردگارش بیندازد، برایش رخ می دهد. (4)

نکته سوم: اجر و پاداش های فراوانی برای کسانی که در مصائب راضی به قضاء الهی باشند، در نظر گرفته شده است.

شاهد

بنی اسرائیل به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: از پروردگارت برای ما عملی بخواه که با انجام آن از ما راضی شود.

پس خدای متعال به موسی (علیه السلام) وحی فرمود: به ایشان بگو: از من راضی شوند تا من (هم) از آن ها راضی گردم. (5)

نکته چهارم: در گرفتاری ها باید صبور بود.

سخن حجج الله

ص: 162

---

1- سوره بقره/216.

2- کافی ج 2/255.

3- المؤمن/27.

4- التمحیص/44.

5- مسکن الفؤاد/84.

پیامبر مکرم اسلام: و خداوند عزّ و جلّ به عزیر (علیه السلام) وحی فرمود: ... و هرگاه که گرفتاری ای برایت پیش آمد به بندگانم شکایت مکن، همان طور که وقتی بدی ها و زشتی های تو بالا می آید، من شکایتت را به فرشتگانم نمی کنم. (1)

سخن اولیاء الله

1- آیه الله محمدتقی بهجت: البته فقرا در کمبودها و فقر و ناداری باید صبر و شکیبایی داشته باشند و بدانند که آن ها هم از نعمت های دیگری برخوردارند که اغنیا برخوردار نیستند، و ثروتمندان بلاها و ابتلائات و گرفتاری هایی دارند که مستضعفان و محرومان ندارند. طاوس را می بینی، پایش را هم بین، زیرا خوبی و خوشی عیش، تنها به زیادی وسایل راحتی نیست، راحتی درونی و رفاه و خوشی و آرامش دل، به داشتن وسایل رفاه و راحتی نیست بلکه چه بسا وسایل رفاه، اسباب نگرانی و ناراحتی و اضطراب درونی را فراهم کنند. در کلمات امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است: «المصائب بالسویة مقسومة بین البریة». (2)

گرفتاری ها به صورت مساوی و یک سان میان مردم تقسیم شده است.

یعنی پیمانها مختلفند و باید از فقر، بلا، خوشی و... پر شوند. آیا اگر همه مثل هم شوند، و همه در مال و ثروت یک دیگر شریک گردند، و همه در مال و دارایی مساوی و یک سان باشند، نظم در جامعه برقرار می شود؟! (3)

نکته پنجم: باید علت گرفتاری ها را پیدا کرد تا با برطرف کردن آن ها تا حد امکان به عافیت رسید. به عبارت دیگر همیشه این گونه نیست که انسان مجبور به تحمل سختی ها باشد، خیر، بلکه اگر در اعمال و رفتار خود تدبّر و اندیشه نماید، چه بسا بتواند علت و عامل مشکلات و گرفتاری های خود را پیدا نموده و با اقدام صحیح، آن ها را برطرف سازد.

سؤال: علامت اینکه آیا بلا و گرفتاری به خاطر مجازات ما است و یا نعمت می باشد، چیست؟

جواب

سخن اولیاء الله

ص: 163

1- دعوات/169.

2- تحف العقول/214.

3- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/68.

علامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب سؤال از اینکه: از کجا بدانیم که بلا مانند بیماری، خیر و نعمت است تا از آن جلوگیری نکنیم، یا نعمت و شر و عذاب است تا از آن جلوگیری نماییم؟): با مراجعه کردن به قلب تا حدودی می شود، فهمید، به این صورت که اگر قلب، آرام و در حال تقرب و تقوا بود، می توان فهمید که نعمت است، و اگر دل، سخت و ناراحت بود، شر و نعمت است. (1)

## عوامل حبط و تکفیر

به مناسبت اینکه مصائب را یکی از کفارات و از عوامل نابود کننده گناهان و اعمال زشت دانستیم، بهانه ای دست داد تا بحث مختصری راجع به مسأله حبط و تکفیر اعمال داشته باشیم.

## عوامل تکفیر عمل

### اشاره

تکفیر در لغت به معنای پوشاندن و در اصلاح علماء، به معنای کفاره بودن و نابود کننده گناه می باشد. و اما برخی از عوامل تکفیر بدین قرار است:

### 1- کار نیک

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هر قدر که می توانی از گناه بپرهیز و با مردم با اخلاق نیک، معاشرت کن، و هر گاه گناهی مرتکب شدی، عمل خوبی انجام بده تا آن گناهت را محو نماید. (2)

2- امیرالمؤمنین علی: ... حقیقتاً که خداوند از مؤمن با هر حسنه و کار نیکی، سیئه و کار زشتی را می زداید. خداوند می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» «نیکی ها گناهان را نابود می سازد، این برای پندگیران، پند و موعظه ای است». (3)

### 2- اخلاق نیک

سخن حجج الله

ص: 164

1- در محضر علامه طباطبایی (727 پرسش و پاسخ) 357.

2- امالی طوسی/186.

3- الغارات ج1/148.

پیامبر مکرم اسلام: بدان که حقیقتاً اخلاق نیک، گناه را ذوب و محو می نماید، همان گونه که خورشید، یخ را ذوب می سازد. (1)

### 3- صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان او (علیهم السلام)

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: کسی که قدرت بر (انجام) چیزی که به وسیله آن گناهانش را بپوشاند، ندارد، پس باید بر محمد و آتش (علیهم السلام) زیاد صلوات بفرستد چرا که صلوات، گناهان را کاملاً از بین می برد. (2)

### 4- حج و عمره

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: حج خانه خدا و عمره، فقر را نابود و گناه را می شویند. (3)

### 5- سجده زیاد

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده و عرض کرد: یا رسول الله! گناهانم زیاد و عمل (خوب) من، ضعیف و کم شده است.

پیامبر فرمود: زیاد سجده کن، زیرا سجده زیاد، گناهان را می ریزد به همان نحو که باد، برگ درخت را می ریزد. (4)

### 6- خدمت به دیگران

سخن حجج الله

امیرالمؤمنین علی: از (جمله) کفارات گناهان بزرگ، به فریاد بی چاره ای که کمک می خواهد، رسیدن و گره گشایی از (کار) گرفتار است. (5)

ص: 165

1- کنز الفوائد ج 1/134.

2- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ج 1/294.

3- نهج البلاغة/163.

4- امالى صندوق/499.

5- دعوات/223.

## اشاره

حبط در لغت به معنای نابودی و فساد و در اصطلاح علماء، نابود کننده اعمال صالح و نیک است. همان طور که بعضی از اعمال سبب نابودی بدی ها و معاصی می شود، هم چنین پاره ای از کارها باعث زوال خیرات انسان می گردد. در ذیل به برخی از عوامل حبط عمل اشاره می نمائیم:

### 1- ریا

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام (در جواب این سؤال که: فردای قیامت نجات در چیست؟): مسلماً نجات در این است که خدا را نفریبی تا او نیز تورا نفریبد، چون هر کس که در صدد مکر و فریب خدا برآید، خداوند به او مگری می رساند و رشته ایمان را از او جدا می کند، و نفسش او را می فریبد، اگر بفهمد.

به آن حضرت عرض شد: چگونه خداوند، او را فریب می دهد؟

فرمود: فرمان خدا را انجام می دهد و با آن عمل، دیگری را جز خدا در نظر دارد، بنا بر این از ریاکاری و جلب توجه دیگران بپرهیزد! زیرا آن، شرک به خدای عزّ و جلّ می باشد. همانا روز قیامت شخص ریاکار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده می شود: ای کافر! ای فریبنده! ای بی وفای عهد شکن! ای زیان کار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس مزدت را از همان کس که عملت را برای خوش آمدش انجام داده ای، بخواه! (1)

### 2- تکبر

سخن حجج الله امیرالمؤمنین علی: پس، از آن چه که خدا با ابلیس کرد، عبرت بگیرید، آن گاه که عمل طولانی و تلاش سختش را نابود ساخت، در حالی که شش هزار سال خدا را پرستید که معلوم نمی شود از سال های دنیا است یا سال های آخرت، برای یک ساعت تکبر، (همه آن عبادات بر باد رفت). (2)

### 3- ظلم به اجیر

سخن حجج الله



---

1- معانى الأخبار/340. (ترجمه محمدى ج 2/299).

2- نهج البلاغة/287.

امیرالمؤمنین علی: هر کس در اجر اجیری ظلم نماید (و حقش را به او ندهد)، خداوند عملش را نابود ساخته و بوی بهشت را بر او حرام می کند. (1)

#### 4- منت گذاری در انفاق

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: بلاشک خداوند، ثواب احسان کننده بسیار منت گذار را زائل می نماید. (2)

#### 5- جدال

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: از مرء و جدال (3) پرهیز، چرا که عملت را نابود می کند. (4)

#### 6- دشمنی

سخن حجج الله

علی بن موسی الرضا: از خصومت و دشمنی با دیگران پرهیز که باعث شک شده و عمل را از بین می برد. (5)

#### 7- عجب

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: سه چیز (انسان را) هلاک می کند: بُخلی که به آن ترتیب اثر داده شده، و هوی و هوس که دنباله روی گشته، و خودبینی و عجب. و این عجب، نابود کننده عمل، و سبب خشم خداوند سبحان است. (6)

سخن اولیاء الله

ص: 167

---

1- من لا یحضره الفقیه ج 4/11.

2- تحف العقول/42.

3- بحث بر روی چیزی برای به کرسی نشانیدن حرف خویش نه برای روشن شدن حق و حقیقت.

4- تحف العقول/307.

5- فقه الرضا (عليه السلام) /384.

6- عدة الداعي/235.

آیه الله محمد تقی بهجت: عجب، کبر و حسد، مانع قبولی اعمال است، زیرا خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

(1)

خداوند تنها از تقوی پیشگان قبول می کند.

هر مرتبه ای از تقوا برای انسان باشد، قبولی عمل او هم به همان مرتبه است. (2)

## 8- ترک نماز

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: هر کس بدون هیچ عذری نمازش را نخواند تا قضاء شود، عملش نابود شده است. (3)

## 9- نپذیرفتن ولایت امام (علیه السلام)

سخن حجج الله

حسین بن علی الشهید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سواره بیرون رفت و علی (علیه السلام) همراهش پیاده می رفت. فرمود: ای ابا الحسن! یا سوار شوی یا برگرد، زیرا خدا به من دستور داده که: وقتی من سواره ام تو (هم) سوار شوی و وقتی پیاده ام تو (هم) پیاده باشی و وقتی نشسته ام تو (هم) بنشیننی جز در اقامه حد الهی که باید در آن نشست و برخاست کنی. و خدا به من کرامتی نداده جز آنکه مانندش را به تو داده است. و او مرا به نبوت و رسالت، مخصوص کرده و تو را در آن ولی من ساخته که حدودش را به پاداری و در مشکلاتش قیام کنی. به آن که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق، به نبوت مبعوث کرده قسم! کسی که منکر تو است، به من ایمان ندارد و کسی که تو را رد کند به (رسالت) من اقرار ننموده و کسی که کافر به توست، به خدا ایمان ندارد. و بلاشک فضل تو از فضل من است و حقیقتاً این فضل خداوند است که فضل من برای توست و آن سخن پروردگار عزّ و جلّم است: «بگو: (مؤمنان) تنها به فضل و رحمت خداوند باید شاد باشند، (که) آن از آن چه که جمع می کنند، بهتر است» (4)، پس فضل خداوند، نبوت پیغمبر شما است و رحمتش ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، بنا بر این، منظور خداوند از این (آیه) نبوت و ولایت است، پس شیعه باید خوشحال باشند (چرا که) آن از آن چه که مخالفین از اهل و مال و فرزند در دار دنیا جمع می کنند، بهتر است.

ص: 168

1- سوره مائده/27.

2- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/207.

3- جامع الأخبار/73.

4- سوره یونس/58.

یا علی! به خدا قسم! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه پروردگارت پرستیده شود و به وسیله تو معالم دین شناخته شود و راه کهنه اصلاح گردد، هر که از تو گمراه است، گمراه است و کسی که راهی به تو و ولایت ندارد، راهی به خدای عز و جل ندارد و این سخن پروردگار عزّ و جلّم است: «و به راستی من نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و به راه راست درآید، بسیار آمرزنده ام» (1) یعنی به ولایت تو، پروردگارم تبارک و تعالی به من دستور داده که همان حقی که برای خودم مقرر کرده ام، برای تو مقرر کنم و بلاشک حق تو بر هر که ایمان آورده واجب است و اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی شد و به وسیله تو دشمن خدا شناخته می گردد و هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند، چیزی ندارد و خدای عزّ و جلّ به من نازل کرد: «ای پیغمبر! آن چه را (که) از سوی پروردگارت به تو نازل شده، برسان» (2) ای علی! یعنی در رابطه با ولایت تو «و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده ای» (3) و اگر ولایت را که به آن امر شده بودم، ابلاغ نکرده بودم، عملم حبط و نابود می شد و هر که خدای عز و جل را بی ولایت تو ملاقات کند، عملش حبط است این وعده ای است که برای من محقق است و من جز سخن پروردگار تبارک و تعالی خود را نمی گویم و همانا آن چه می گویم از طرف خدای عزّ و جلّ است (که) درباره تو نازل کرده است. (4)

## 10- بد خلقی

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: بدان که بی تردید اخلاق بد، عمل را فاسد و خراب می نماید همان طور که سرکه، عسل را خراب می کند. (5)

## 11- بی احترامی و آزار والدین

شاهد

ملا علی کازرونی: شبی در عالم رؤیا بستان وسیعی که چشم، آخرش را نمی دید مشاهده کردم و در وسط آن قصر باشکوه و با عظمتی دیدم و در حیرت بودم که از آن کیست. از یکی از دربانان پرسیدم.

گفت: این قصر متعلق به حبیب نجار شیرازی است.

ص: 169

1- سوره طه/82.

2- سوره مائده/67.

3- سوره مائده/67.

4- امالی صدوق/494. (ترجمه کمره ای/494).

5- کنز الفوائد ج1/134.

من او را می شناختم و با او رفاقت داشتم و در آن حال به مقام او غبطه می خوردم که ناگاه صاعقه ای از آسمان بر آن افتاد و یک مرتبه تمام آن قصر و بستان آتش گرفت و از بین رفت مثل اینکه اصلاً نبود.

از وحشت و شدت ترس آن منظره، بیدار شدم. دانستم که گناهی از او سر زده که موجب محو مقام او شده است.

فردا به ملاقاتش رفتم و گفتم: شب گذشته چه عملی از تو سر زده است؟

گفت: هیچ! او را قسم دادم و گفتم: رازی است که باید کشف شود.

گفت: شب گذشته در فلان ساعت با مادرم گفتگویم شد و بالأخره کار به زدندش کشید.

پس خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم: به مادرت اذیت کردی و چنین مقامی را از دست دادی. (1)

### ح) گریه از خوف خداوند

سخن حجج الله

1- ابراهیم خلیل الرحمان: بار إلهای! کسی که صورتش با اشکی که از خوف توست، خیس شود، چه اجری دارد؟

خداوند فرمود: مغفرت و رضوان من. (2)

2- محمد بن علی الباقر: هیچ چشمی از خوف خداوند در اشک هایش غرق (و پر) نمی شود مگر اینکه خداوند آن را بر آتش حرام می نماید و اگر اشک های چنین چشمانی بر گونه صاحبش جاری گردد، بر چهره اش تیرگی و خواری نمی نشیند و هیچ چیز نیست مگر اینکه وزنی دارد به جز اشک ها. حقیقتاً که قطره اشکی در پاهائی از آتش را خاموش می نماید و اگر شخصی در امتی گریسته و اشکی از او بریزد به برکت گریه او آن امت، مورد رحمت قرار می گیرد. (3)

3- محمد بن علی الباقر: در مناجات خداوند با موسی (علیه السلام) در کوه طور (چنین) است که: ای موسی! به قومت برسان که متقربان، به (چیزی) مثل گریه از خوف من، به من نزدیک نمی شوند. (4)

4- جعفر بن محمد الصادق: حقیقتاً که شخصی به خاطر کثرت گناهانش آن قدر از بهشت فاصله دارد که بیشتر از فاصله زمین تا عرش است، پس از ترس خدای عزّ و جلّ به خاطر پشیمانی از گناهانش گریه می نماید تا اینکه فاصله بین او و بهشت کم تر از فاصله کاسه (یا پلک) چشم تا خود چشم می گردد. (5)

ص: 170

1- داستان های شگفت/121.

2- مکارم الأخلاق/317.

3- الزهد/76.

4- ثواب الأعمال/172.

5- عيون أخبار الرضا (عليه السلام) ج 2/3.

5- جعفر بن محمد الصادق: اگر گریه ات نیامد، خودت را به گریه وادار نما که اگر به اندازه سر مگسی (اشک از چشمانت) خارج شود، پس به به! (خوشا به حالت). (1)

## ط) صلوات

سخن حجج الله

محمد بن علی الباقر یا جعفر بن محمد الصادق (علیهم السلام): سنگین ترین چیزی که روز قیامت در ترازو (ی اعمال) گذاشته می شود، صلوات بر محمد و بر اهل بیت محمد (علیهم السلام) است. (2)

## ی) خدمت و احسان به خلق خدا

### اشاره

خدمت و احسان در مورد مخلوقات مختلف با هم تفاوت داشته و میزان تقرب هر یک با دیگری فرق می کند. میزان ارزش و بهای احسان به خلق، از کم ترین حدش یعنی نسبت به حیوانات شروع شده و با آخرین مرحله یعنی احسان و خدمت به کامل ترین انسان ها تمام می شود.

### اولا: حیوانات

شاهد

زن بدکاری وقتی که در مسافرتش به گودال آبی می رسد، می بیند سگی تشنه است. سگ سر در گودال آب می کرد و بر می گشت و زبانش از شدت عطش در بیابان سوزان، آویزان بود.

این زن بدکار از دیدن وضع سگ، ناراحت شد، خواست کاری بکند، دید آب گودال، پائین است. چه باید کرد؟ بند و دلوی باید باشد تا بتوان آبی بیرون آورد. در اثر ترخم، گیسوانش را بُرید و به هم بست و بند درست کرد و به کفشش بست و آب را بالا آورده و جلوی سگ گذاشت و خلاصه تا سگ را سیراب نکرد، نرفت.

برای همین یک کار، خداوند متعال او را آمرزید. (3)

### ثانیا: سایر انسان ها

### اشاره

سخن الله



1- کافی ج 2/483.

2- قرب الإسناد/9.

3- زبدة القصص / کمک به سگی نجاتش داد.

رحمت خداوند به نیکوکاران، نزدیک است.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: محبوب ترین بندگان خداوند در نزد خداوند، کسی است که برای بندگانش مفیدتر باشد و... (1)

2- جعفر بن محمد الصادق: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: محبوب ترین مردم در نزد خداوند کیست؟

فرمود: مفیدترین آن ها برای مردم. (2)

3- جعفر بن محمد الصادق: خدای عزّ و جلّ فرمود: خلق، عیال (خانواده و نان خور) من هستند، محبوب ترین آن ها در پیش من کسی است که به عیالم مهربان تر و در (رفع) نیازهایشان کوشاتر باشد. (3)

4- جعفر بن محمد الصادق: هر که برای انجام کاری همراه مردم برود، ولی خیرخواهی نکند، به خدا و رسول، خیانت کرده است. (4)

5- جعفر بن محمد الصادق: خداوند می گوید: آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که به کارهای آنان بیشتر پردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجت های آنان بیشتر بکوشند. (5)

6- موسی بن جعفر الکاظم: خداوند در زمین بندگان دارد که در برآوردن نیازهای مردم می کوشند. اینان در روز قیامت (از سختی های آن) در امانند. (6)

سخن اولیاء الله

1- جعفر آقا مجتهدی

ا: اگر دلی را برای خدا به دست آورده باشید، راه خود به خدا را بسیار نزدیک کرده اید. (7)

ب: در اثر توفیق خدمت است که می توان جاده صد ساله را به گامی طی کرد. (8)

2- شیخ رجب علی خیاط: من با خدای متعال انسی داشتم. التماس کردم که سرّ خلقت را به من بفرماید.

ص: 172

1- تحف العقول/49.

2- مستدرک الوسائل ج 12/390.

3- کافی ج 2/199.

4- مصادقة الاخوان/70. (ترجمه خراسانی کاظمی)/71.

5- مصادقة الاخوان/71. (ترجمه خراسانی کاظمی)/72.

6- مصادقة الاخوان/70.

7- در محضر لاهوتیان ج 2/72.

8- در محضر لاهوتیان ج 2/78.

خطاب آمد: احسان. احسان به خلق. آن مسأله ای که انسان را بعد از فرائض به حالت بندگی خداوند تبارک و تعالی می رساند، احسان به خلق است. (1)

شاهد

آیه الله سید حسین بروجردی: در ایام اقامت در بروجرد شبی در خواب دیدم به خانه ای وارد شدم. گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن جا تشریف دارند. به آن خانه وارد شدم و سلام کردم و در آخر مجلس که جا بود نشستیم.

دیدم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در صدر مجلس جلوس فرموده و علماء و سادات و زهاد بزرگ، در کنار ایشان به ترتیب نشسته اند و مقدم بر همه و نزدیک تر به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سید جواد طباطبائی (برادر کوچک تر سید مهدی بحر العلوم که یکی از اجداد مرحوم آقای بروجردی است) نشسته است.

به فکر فرورفتم که در میان اهل جلسه کسانی هستند که هم از سید جواد عالم ترند و هم زاهدتر (پس چرا او چنین مقامی دارد؟!)

یک مرتبه از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به این مضمون فرمود: سید جواد به کار مردم و اهل حاجت از همه کوشاتر بود. (2)

## اسائه به سایر انسان ها

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: از نفرین مظلوم برحذر باشید که تا بالای ابر، بالا رفته تا اینکه خداوند به آن نظر کرده و می فرماید: آن را بالا ببرید تا مستجابش کنم. (3)

2- جعفر بن محمد الصادق: پدرم می فرمود: پنج دعاست که از پروردگار تبارک و تعالی محبوب و در پرده نمی ماند (مستجاب است): ... و دعای مظلوم. خداوند عز و جل (به مظلوم) می فرماید: حتما انتقامت را می گیرم ولو مدتی طولش بدهم. (4)

سخن اولیاء الله

میرزا علی آقا قاضی (در وصیت نامه شان): الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید. (5)

ص: 173

1- تندیس اخلاص/78.

2- مردان علم در میدان عمل ج4/ آیه الله بروجردی، آیه الله بروجردی در خواب دید در مجلس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سید جواد از همه نزدیک تر است.

3- کافی ج2/509.

4- کافی ج 2/509.

5- در محضر لاهوتیان ج 2/427.

سخن حجج الله

- 1- پیامبر مکرم اسلام: آیا خبر ندهم به شما به چیزی که از زنا بدتر است؟ (آن) ریختن آبروی برادر (دینی) است. (1)
- 2- پیامبر مکرم اسلام: هر کس از امتان من که درباره برادر دینی خویش مهر بورزد، خداوند خدام بهشت را به خدمت او خواهد گماشت. (2)
- 3- پیامبر مکرم اسلام: هر که به سه تن از مسلمانان اطعام کند، خداوند از سه بهشت به او اطعام کند؛ در ملکوت آسمان، و فردوس و باغ عدن که خداوند آن را به دست قدرت خود کاشته است. (3)
- 4- پیامبر مکرم اسلام: هر کس نیازی را برای برادر (دینی اش) برآورد، (در قیامت) من در کنار میزان ایستاده ام، اگر خوبی هایش چربید (که نجات می یابد) و اگر خوبی هایش بیش (از بدی هایش) نشد، شفاعتش می نمایم. (4)
- 5- محمد بن علی الباقر: لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بیشتر دوست می دارم تا ده گدا را سیر کنم، و ده درهم به برادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم به گدایان ببخشم. (5)
- 6- محمد بن علی الباقر: هر که در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را وامی دارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمی دارد مگر آنکه خداوند برای او به آن گام حسنه می نویسد و به هر گام گناهی از وی محو می کند و درجه اش را بالا می برد، پس هنگامی که آن کار را انجام بدهد، خداوند عز و جل برایش اجر یک حاجی و یک عمره گذار می نویسد. (6)
- 7- محمد بن علی الباقر: سه چیز از بهترین کارهاست: مسلمان گرسنه را سیر نمودن و غم از او زدودن و او را از برهنگی پوشاندن. (7)

ص: 174

- 1- وسائل الشیعة ج 12/285.
- 2- مصادقة الاخوان/78. (ترجمه خراسانی کاظمی)/79.
- 3- مصادقة الاخوان/44. (ترجمه خراسانی کاظمی)/45.
- 4- مستدرک الوسائل ج 12/405.
- 5- مصادقة الاخوان/44. (ترجمه خراسانی کاظمی)/45.
- 6- مصادقة الاخوان/67. (ترجمه خراسانی کاظمی)/68.
- 7- مصادقة الاخوان/44. (ترجمه خراسانی کاظمی)/45.

- 8- جعفر بن محمد الصادق: هر که با برادر خویش پی کاری رود، خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنان است که خدا را عبادت کرده باشد. (1)
- 9- جعفر بن محمد الصادق: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمان خود فسخ آن معامله را بخواهد و او هم بپذیرد، خداوند در روز قیامت از لغزشش درمی گذرد. (2)
- 10- جعفر بن محمد الصادق: یک درهم به برادر مسلمان خود ببخشم در نزدم بهتر از این است که صد درهم صدقه بدهم و یک لقمه که برادر مسلمانم (از مال من) بخورد در پیشم محبوب تر از این است که برده ای را آزاد کنم. (3)
- 11- جعفر بن محمد الصادق: هر کس حاجت مسلمانی را برآورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه او را بالا ببرد و در سایه روزی که سایه ای جز سایه خداوند نیست، قرار دهد. (4)
- 12- جعفر بن محمد الصادق: هیچ مسلمانی به دیدار برادر خویش نمی رود مگر اینکه خداوند به او می گوید: ای دیدار کننده! خوش باش و بهشت بر تو گوارا باد! (5)
- 13- جعفر بن محمد الصادق: هر که تنها برای خدا و به امید وعده و به انتظار رسیدن به نعمت های او برادر دینی خویش را دیدار کند، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می گمارد که به او بگویند: خوش باش و بهشت بر تو گوارا باد! (6)
- 14- جعفر بن محمد الصادق: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمانش از هفتاد طواف، در خانه خدا بهتر است. (7)
- 15- جعفر بن محمد الصادق: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خوشنودی خدا را بخواهد، خداوند برایش یک میلیون حسنه می نویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران و کسانی که به وی در دنیا نیکی کرده اند را می آمرزد. روز قیامت که می شود به او می گویند: به دوزخ برو و از کسانی که به تو در دنیا نیکی کرده اند، هر که را یافتی، به اذن خدا بیرون بیاور مگر اینکه ناصبی باشد. (8)

ص: 175

- 
- 1- مصادقة الاخوان/53. (ترجمه خراسانی کاظمی)/53.
  - 2- مصادقة الاخوان/72. (ترجمه خراسانی کاظمی)/73.
  - 3- مصادقة الاخوان/38. (ترجمه خراسانی کاظمی)/39.
  - 4- مصادقة الاخوان/54. (ترجمه خراسانی کاظمی)/55.
  - 5- مصادقة الاخوان/56. (ترجمه خراسانی کاظمی)/57.
  - 6- مصادقة الاخوان/57. (ترجمه خراسانی کاظمی)/58.
  - 7- مصادقة الاخوان/67. (ترجمه خراسانی کاظمی)/68.
  - 8- مصادقة الاخوان/68. (ترجمه خراسانی کاظمی)/69.

16- جعفر بن محمد الصادق: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن تلاش نماید و خدا انجام آن را به دست وی قرار دهد، خداوند برایش یک حج و یک عمره و دو ماه اعتکاف و روزه در مسجد حرام می نویسد و اگر بکوشد، ولی خداوند انجام آن کار را به دست او جاری نسازد، خداوند برایش یک حج و یک عمره می نویسد. (1)

17- جعفر بن محمد الصادق: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش می رود ده حسنه نوشته می شود و ده گناه از او محو می گردد و ده درجه بالا برده می شود.

راوی می گوید: همین قدر می دانم که امام (آن قدر فرمود) تا بدین جا رساند که: این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتکاف در مسجد حرام برتر می باشد. (2)

18- جعفر بن محمد الصادق: حقیقتاً که یک مسلمان را اطعام کنم در نزدم محبوب تر است از اینکه به اُفقّی از مردم طعام دهم.

(راوی پرسید: افق چیست؟)

فرمود: صد هزار (نفر) یا بیشتر. (3)

سخن اولیاء الله

1- امام خمینی خطاب به فرزندشان سید احمد

ا: پسر! ما که از شکر او و نعمت های بی منتهایش عاجزیم، پس چه بهتر، از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان، خدمت به حق است چرا که همه از اویند. هیچ گاه در خدمت به خلق الله، خود را طلب کار بدان که آنان به حق، ممت بر ما دارند، زیرا وسیله خدمت به او - جلّ و علا - هستند و در خدمت به آنان، دنبال کسب شهرت مباش... و در خدمت به بندگان خدا آن چه برای آنان پرنفع تر است، انتخاب کن، نه آن چه برای خود یا دوستان خود، که این علامت صدق به پیش گاه مقدس او جلّ و علاست. (4)

ب: و از امور مهمی که لازم است وصیت نمایم، کمک نمودن به بندگان خدا، خصوصاً محرومان و مستمندان است که در جامعه ها مظلوم و بی پناهند. هر چه توان داری، در خدمت اینان که بهترین زاد راه تو

ص: 176

1- مصادقة الاخوان/69. (ترجمه خراسانی کاظمی)/70.

2- مصادقة الاخوان/69. (ترجمه خراسانی کاظمی)/70.

3- مصادقة الاخوان/44. (ترجمه خراسانی کاظمی)/45.

4- صحیفه نور ج 22/373.



است و از بهترین خدمت‌ها به خدای تعالی و اسلام عزیز است، به کار بر و هر چه توانی، در خدمت مظلومان و حمایت از آنان در مقابل مستکبران و ظالمان کوشش کن. (1)

2- آیه الله محمدتقی بهجت: آیا می‌توانیم سالم بار به منزل ببریم و در عین حال به امور مسلمانان و مؤمنین بی‌تفاوت باشیم؟! آیا امکان دارد بدون اهتمام به امور مسلمانان، به مقصود برسیم؟! انما یرحم الله من عباده الرُّحَمَاء. (2)، (3)، (4)

3- آیه الله تالهی همدانی: اگر دلی را بشکنی و جریحه دار کنی و از خود برنجانی، برای خودت بلکه برای اولادت تبعات و آثار وخیمه‌ای دارد، و بر عکس، نوازش دل‌های خسته و مرمت دل‌های ویران و خاطر‌های پریشان، چه لذت‌های فراوان و آثار عجیبه‌ای دارد. (5)

شاهد

1- صفوان جمال: نزد ابی عبد الله (علیه السلام) بودم که مردی از اهل مکه به نام میمون وارد شده و از نداشتن کرایه شکایت نمود.

امام به من فرمود: برخیز و به برادرت کمک کن.

پس برخاستم و خداوند، مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد و سپس به مجلس بازگشتم.

امام به من فرمود: درباره کار برادرت چه کردی؟

گفتم: پدر و مادرم به فدای تو باد! خداوند آن را انجام فرمود.

فرمود: آگاه باش! اگر تو به برادر مسلمانان کمک کنی در نزد من بهتر است از اینکه یک هفته در خانه خدا طواف نمائی... آن گاه فرمود: مردی نزد حسن بن علی (علیهما السلام) آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! مرا در انجام کاری یاری ده.

ص: 177

---

1- صحیفه امام ج 16/224.

2- جعفریات/208.

3- در محضر حضرت آیه الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)/51.

4- همانا خداوند فقط به بندگان دل‌رحمش رحم می‌کند.

5- رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان/بخش چهارم، فصل اول، دلجویی از دیگران.

پس امام (علیه السلام) نعلین خود را پوشید و با او به راه افتاد و در حالی که (امام) حسین (علیه السلام) به نماز ایستاده بود، بر او گذشت. (امام) حسن (علیه السلام) فرمود: چرا به سراغ ابا عبد الله (علیه السلام) نیامدی تا تو را در (بر آوردن) حاجت یاری نماید؟ گفت: پدر و مادرم به فدای تو! از او خواستم، ولی فرمود که: معتکف است.

پس حسن بن علی (علیهما السلام) فرمود: بدان که بلاشک اگر به تو کمک می کرد برایش از اینکه یک ماه معتکف شود، بهتر بود. (1)

2- میمون بن مهران: در حضور امام حسن بن علی (علیهما السلام) نشسته بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فلان شخص، مالی بر ذمه من دارد و می خواهد مرا به زندان افکند.

امام (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم! مالی در اختیار ندارم که دین تو را پردازم.

گفت: پس در این باره با او صحبت کن.

حضرت (علیه السلام) نعلینش را بر پا کرد.

گفتم: یا ابن رسول الله! آیا اعتکاف را فراموش کرده ای؟

فرمود: فراموش نکرده ام، ولی از پدرم (علیه السلام) شنیدم که از [جدم] رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کرد که فرمود: کسی که در راه بر آوردن حاجت برادر مسلمانش بکوشد، چنان است که نه هزار سال خدا را با روزه روز و قیام شب عبادت کرده باشد. (2)

### اسائه به مسلمانان

سخن حجج الله

جعفر بن محمد الصادق: مبدا ظالمی را در ظلم کردن بر مسلمان مظلومی کمک کنید تا شما را نفرین کرده و دعایش مستجاب شود. همانا پدرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: حقیقتا که دعای مسلمان مظلوم مستجاب است. (3)

شاهد

یکی از بزرگان اهل علم و تقوا: یکی از بستگانم در اواخر عمرش ملکی خریده بود و از استفاده سرشار آن زندگی را می گذارند.

ص: 178

1- مصادقة الاخوان/70. (ترجمه خراسانی کاظمی)/71.

2- من لا يحضره الفقيه ج2/189. (ترجمه غفاری ج 2/547).

3- کافی ج8/7.

پس از مرگش او را در حالی که کور بود، دیدم. از او پرسیدم: چرا در برزخ نایبنا هستی؟

گفت: ملکی را که خریده بودم در وسط زمین مزروعی آن، چشمه آب گوارایی بود که اهالی ده مجاور می آمدند و از آن، آب برمی داشتند و حیوانات خود را آب می دادند. به واسطه رفت و آمدشان مقداری از زراعت من خراب می شد و برای اینکه سودم از آن مزرعه کم نشود و راه آمد و رفت را بگیرم به وسیله خاک و سنگ و گچ، آن چشمه را کور نموده و خشکاندم و مجاورین بی چاره به ناچار به راه دوری مراجعه می کردند. این کوری من به واسطه کور کردن چشمه آب است

به او گفتم: آیا چاره ای دارد؟

گفت: اگر وارث ها بر من رحم کنند و آن چشمه را جاری سازند تا مورد استفاده مجاورین گردد حال من خوب می گردد.

به ورثه اش مراجعه کردم و آن ها هم پذیرفتند و چشمه را گشودند.

پس از چندی آن مرحوم را در حال بینایی و سپاس گذاری دیدم. (1)

## رابعاً: شیعیان

### اشاره

اگر کسی به روایات مراجعه کند، به خوبی متوجه خواهد شد که منظور از لفظ مؤمن که در سخنان ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده همان افرادی اند که دوست دار آل الله (علیهم السلام) بوده و آنان را به عنوان ائمه و جانشینان بر حق رسول الله (علیهم السلام) پذیرفته اند. چنین افرادی بر اساس روایات متعدد، مقامشان از مقام سایر انسان ها چه کفار و چه مسلمانان غیر شیعه ای که قائل به حقانیت و امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) نیستند (ولو در عمل نیز اهل عمل صالح باشند) بالاتر و والاتر است. لذاست که خدمت به چنین افرادی نیز ارزشی طبیعتاً بالاتر و والاتر دارد.

و اما خود شیعیان را نیز از جهتی می توان به دو دسته اساسی تقسیم می نمود:

1- عوام و افراد عادی شیعه

2- افرادی که دارای مقامی معنوی یا علمی یا... هستند.

## رابعاً/1: سایر شیعیان (عوام و افراد عادی شیعه)

### اشاره

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هر کس نیازی از برادر مؤمنش برطرف سازد، مثل کسی است که خداوند را در (تمام) طول عمرش عبادت نموده است. (2)

ص: 179

---

1- داستان های شگفت/330.

2- امالی طوسی/481.

2- پیامبر مکرم اسلام: خداوند در بهشت بندگان دارد که ایشان را حاکم (و پادشاه) قرار می دهد.

(پرسیدند: آن ها کیانند؟)

فرمود: کسی که حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد. (1)

3- پیامبر مکرم اسلام: بهترین کارها در نزد خداوند، شاد کردن مؤمنان است. (2)

4- پیامبر مکرم اسلام: هیچ بنده ای خاندان مؤمنی را شاد نمی کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوقی می آفریند که در روز قیامت به نزدش می آید. هر گاه سختی ای بیند به او می گوید: ای دوست خدا! مترس.

از وی می پرسد: تو کیستی؟ اگر دنیا مال من بود (از بس که ارزشمندی) آن را سزاوار تو نمی دانستم.

پاسخ می دهد: من همان شادی ای هستم که در دل خاندان فلانی داخل کردی. (3)

5- پیامبر مکرم اسلام: کسی که مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد، در روز قیامت خداوند هم او را مسرور می کند و اگر برای غمگین کردن او از وی دیدار کند، در روز قیامت خداوند، او را مغموم می کند و دور می سازد. (4)

6- پیامبر مکرم اسلام: هر که مؤمنی را شاد کند، مرا مسرور ساخته و هر که مرا مسرور نماید، خدا را شاد ساخته است. (5)

7- پیامبر مکرم اسلام: هر که به مؤمنی گرسنه اطعام کند، خداوند از میوه های بهشت به او می خوراند، و هر که مؤمن تشنه ای را سیراب کند، خداوند از شراب ناب سر به مهر به او می نوشاند و هر که بر او لباسی بپوشاند، تا زمانی که ریشه و نخعی از آن لباس بر تن آن مؤمن است، در ضمان خداوند خواهد بود، به خدا سوگند! همانا بر آوردن حاجت مؤمن از یک ماه روزه و اعتکاف برتر است. (6)

8- پیامبر مکرم اسلام: بی تردید تا هنگامی که مؤمن مشغول کمک به برادر مؤمنش است، خداوند (نیز) در حال کمک به اوست و هر کس گرفتاری و مشقتی از سختی های دنیا را از برادر مؤمنش بردارد، خداوند (هم) هفتاد سختی و گرفتاری اُخروی را از او بر می دارد. (7)

ص: 180

1- مصادقة الاخوان/55. (ترجمه خراسانی کاظمی)/56.

2- مصادقة الاخوان/60. (ترجمه خراسانی کاظمی)/61.

3- مصادقة الاخوان/61. (ترجمه خراسانی کاظمی)/62.

4- مصادقة الاخوان/62. (ترجمه خراسانی کاظمی)/63.

5- مصادقة الاخوان/62. (ترجمه خراسانی کاظمی)/63.

6- مصادقة الاخوان/43. (ترجمه خراسانی کاظمی)/44.

7- بحار الانوار ج 312/71.

9- علی بن الحسین السجّاد: من از پروردگارم شرم می‌کنم که یکی از برادرانم را بینم و از خدا برای وی بهشت بخواهم در حال که از دینار و درهم (خود) بر وی دریغ کنم، پس هنگامی که روز قیامت شود به من گفته می‌شود: اگر بهشت از آن تو می‌بود، نسبت به آن بخیل تر و بخیل تر و بخیل تر بودی. (1)

10- محمد بن علی الباقر: تبسم انسان در صورت برادر (مؤمن) خود، حسنه و نیکی است، و دور ساختن گردی از او حسنه و خوبی است و خداوند به چیزی که در نزدش محبوب تر از وارد کردن سرور و شادی بر مؤمن باشد، عبادت نشده است. (2)

11- جعفر بن محمد الصادق: هیچ یک از شما خیال نکند وقتی مؤمنی را خوشحال می‌نماید، فقط او را شاد ساخته بلکه به خدا سوگند! که ما را شاد نموده و بلکه (بالا تر که) به خدا قسم! رسول خدا را شادمان نموده است. (3)

12- جعفر بن محمد الصادق: از جمله دین داری انسان، دوستی او با برادران (مؤمن) خود است. (4)

13- جعفر بن محمد الصادق: کسی که بر برادر (مؤمن) خود پوشاکی زمستانی یا تابستانی بپوشاند، بر خداوند است که از جامه های بهشتی بر او بپوشاند و سختی های مرگ را بر او آسان کند و قبرش را وسیع سازد و هنگامی که از قبر بیرون می‌آید، ملائکه را در حالی که به او بشارت می‌دهند، ملاقات نماید و این، همان سخن خداوند متعال در قرآنش است (که) ملائکه با آنان رویرو می‌شوند (و می‌گویند): «مترسید و اندوهگین نباشید و به همان بهشتی که نوید داده شدید (شاد و) بهره مند شوید». (5)، (6)

14- جعفر بن محمد الصادق: هیچ مؤمنی که قدرت یاری برادر (مؤمن) خود را دارد او را به حال خود رها نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را در دنیا و آخرت رها می‌کند (و کمکش نمی‌نماید). (7)

15- جعفر بن محمد الصادق: هیچ مؤمنی مقام و منصبش را برای برادر مؤمنش بذل نمی‌نماید (و از موقعیت خویش به نحو صحیح و مشروع به نفع برادر مؤمنش استفاده نمی‌کند) جز اینکه خداوند، صورتش را بر آتش حرام می‌سازد و در قیامت، تاریکی و ذلتی به او نمی‌رسد و هر مؤمنی که مقام و منصبش از مقام و منصب برادر مؤمنش بالاتر است، (از بذل) مقام و منصبش بر برادر مؤمن خود بخل (نمی‌ورزد مگر اینکه

ص: 181

1- مصادقة الاخوان/63. (ترجمه خراسانی کاظمی)/64.

2- مصادقة الاخوان/53. (ترجمه خراسانی کاظمی)/53.

3- کافی ج 2/189.

4- مصادقة الاخوان/75. (ترجمه خراسانی کاظمی)/76.

5- سوره فصلت/30.

6- مصادقة الاخوان/78. (ترجمه خراسانی کاظمی)/79.

7- امالی صدوق/485.

در دنیا و آخرت تاریکی و ذلتی او را فرا گرفته و در قیامت آتش پاره ها به صورتش می خورد، خواه اهل عذاب باشد و خواه اهل مغفرت.  
[\(1\)](#)

16- جعفر بن محمد الصادق: در روز قیامت بنده ای که هیچ عمل نیکی به جا نیاورده را می آورند و به او می گویند: بیندیش شاید عمل نیکی کرده باشی.

(پس فکر کرده و) به یاد می آورد و می گوید: پروردگارا! کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بنده مؤمن تو مرا دید و از من آبی خواست تا وضو ساخته و نماز بخواند و من به او آب دادم.

آن گاه همان بنده مؤمن را می آورند و (این مطلب را از او) می پرسند (و) او هم به یاد می آورد و می گوید: آری پروردگارا! او را دیدم و آب خواستم و به من داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گزاردم.

خداوند بزرگوار (به بنده ای که این لطف را در حق مؤمن نموده) می فرماید: تو را آمرزیدم. بنده مرا به بهشت برید. [\(2\)](#)

17- جعفر بن محمد الصادق: هر کس (به بیرون شهر رفته و) برادر (مؤمن) خویش را در بیرون شهر زیارت کند، منادی ای از آسمان ندا می دهد: فلانی پسر فلانی جزو زیارت کنندگان خدا است. [\(3\)](#)

18- جعفر بن محمد الصادق: یکی از محبوب ترین کارها نزد خداوند، مسرور ساختن مؤمن است. [\(4\)](#)

19- جعفر بن محمد الصادق: حقیقتا که یکی از کارهایی را که خداوند، دوست می دارد، شاد کردن مؤمن است. [\(5\)](#)

20- جعفر بن محمد الصادق: کسی که برادر خویش را شاد سازد به خدا سوگند! رسول خدا را شاد ساخته، و کسی که رسول خدا را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند به خدا سوگند! که روز قیامت خدا او را در بهشت حاکم (و پادشاه) خواهد ساخت. [\(6\)](#)

21- جعفر بن محمد الصادق: کسی که برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو می آفریند که او را از سختی های دنیا و آخرت ننگه داری می کند و با او در قبر و حشر و نشر می باشد تا اینکه او را به نزد پروردگار برساند. سپس مؤمن به او می گوید: تو کیستی؟ به خدا سوگند اگر دنیا را به تو می دادم پاداش کمکی که به من کردی، نمی شد.

ص: 182

---

1- امالی طوسی/670.

2- مصادقة الاخوان/55. (ترجمه خراسانی کاظمی)/56.

3- مصادقة الاخوان/57. (ترجمه خراسانی کاظمی)/58.

4- مصادقة الاخوان/60. (ترجمه خراسانی کاظمی)/61.

5- مصادقة الاخوان/61. (ترجمه خراسانی کاظمی)/62.

6- مصادقة الاخوان/62. (ترجمه خراسانی کاظمی)/63.

پاسخ می دهد: من همان شادی ای هستم که در دنیا به دل برادر (مؤمن) خویش وارد کردی. (1)

22- جعفر بن محمد الصادق: یکی از چیزهایی که خداوند به مؤمن اختصاص داده این است که نیکی به برادران (مؤمن) را اگر چه اندک باشد، به وی می آموزد و نیکی به فراوانی نیست و این (همان) است که خداوند در قرآن بیان می فرماید: «آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری می دهند» (2) سپس فرمود: «هر که خود را از بخل، باز دارد از رستگاران خواهد بود». (3) و کسی که خداوند، این خوی را به او بیاموزد، حقیقتاً که دوستش دارد و کسی را که خداوند دوست بدارد، روز قیامت اجرش را بی حساب، به او می دهد.

ای جمیل! این حدیث را به برادران (مؤمن) خود بگو، چرا که باعث تشویق و ترغیب به نیکویی و احسان است. (4)

23- جعفر بن محمد الصادق: هر که همراه برادر (مؤمن) خویش برود، خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یک عمر خدای را عبادت کرده باشد.

(مردی پرسید: پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف را هم قطع کنم؟)

فرمود: آری. (5)

24- جعفر بن محمد الصادق: همانا شاد نمودن مؤمن و سیر کردن وی و اندوه از او زدودن و ادای دین او از محبوب ترین کارها در نزد خداوند بزرگ است. (6)

25- جعفر بن محمد الصادق: ای مفضّل! آن چه را که به تو می گویم، گوش کن و بدان که درست و حق است و آن را به کار بند و به برادران ارجمندت بگو.

(مفضّل پرسید: برادران ارجمند کیانند؟)

فرمود: آنان که مایل به برآوردن حاجات برادران (مؤمن) خود هستند. هر کس یک حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده کند، خداوند در روز قیامت صد حاجت او را برآورده می سازد که نخستین آن ها بهشت است، (و حاجت) دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را به بهشت ببرد، ولی به این شرط که ناصبی نباشد. (7)

ص: 183

1- مصادقة الاخوان/64. (ترجمه خراسانی کاظمی)/65.

2- سوره حشر/9.

3- سوره حشر/9.

4- مصادقة الاخوان/66. (ترجمه خراسانی کاظمی)/68.

5- مصادقة الاخوان/69. (ترجمه خراسانی کاظمی)/70.

6- مصادقة الاخوان/44. (ترجمه خراسانی کاظمی)/45.

7- مصادقة الاخوان/53. (ترجمه خراسانی کاظمی)/53.



26- جعفر بن محمد الصادق: برآوردن حاجت مؤمن، بهتر از آزاد کردن هزار بنده و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا است. (1)

27- موسی بن جعفر الکاظم: خداوند، بندگانی در روی زمین دارد که در انجام کارهای مردم می کوشند و آنان در روز قیامت ایمن می باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت. (2)

28- علی بن موسی الرضا: بر آورده کردن نیازهای شیعیان، و شاد نمودن آن ها و دفع ناراحتی هایشان حریص باشید، زیرا حقیقتا هیچ عملی در نزد خدای عزّ و جلّ بعد از واجبات، بهتر و افضل از شاد کردن شیعه نیست. (3)

شاهد

1- أبو بصیر: نزد ابی عبد الله (علیه السلام) یادی از برادران مؤمن شد. من گفتم: من ناهار و شامی نمی خورم مگر اینکه دو یا سه تن یا کم تر یا بیشتر از آنان با من باشند.

پس فرمود: فضل و برتری آنان بر تو بیشتر است تا فضل و برتری تو بر آن ها.

گفتم: فدای تو شوم! چرا؟ با اینکه من طعام خود را به آن ها اطعام می کنم و مالم را به آن ها می بخشم و خدمت کاران و خانواده ام به آنان خدمت می کنند.

فرمود: بلاشک هنگامی که آنان بر تو وارد می شوند روزی فراوانی برای تو می آوردند و وقتی که می روند با آمرزش تو می روند (به برکت قدم آنان است که خداوند رزق و روزی و مغفرت را نصیب تو می نماید). (4)

2- رناب (همسر داود رقی): حلوائی از خرما و روغن با خود برداشتم و در حالی که امام صادق (علیه السلام) مشغول غذا خوردن بود، به نزدشان برده و در جلوی ایشان گذاشتم.

حضرت آن حلوا را به یاران خویش می داد و می فرمود: هر که لقمه شیرینی به مؤمنی بخوراند، خداوند تلخی روز قیامت را از او دور می سازد. (5)

ص: 184

1- مصادقة الاخوان/54. (ترجمه خراسانی کاظمی)/55.

2- مصادقة الاخوان/70. (ترجمه خراسانی کاظمی)/71.

3- فقه الرضا (علیه السلام)/339.

4- مصادقة الاخوان/45. (ترجمه خراسانی کاظمی)/46.

5- مصادقة الاخوان/47. (ترجمه خراسانی کاظمی)/47.

3- محمد بن جمهور: نجاشی که دهقان بود، حاکم اهواز و فارس شد.

یکی از کارمندانش به جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) گفت: در دفتر نجاشی مالیاتی بر عهده من است و او مردی مؤمن و فرمان بر است، اگر صلاح می دانی درباره من نامه ای به او بنویس.

امام به او نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، برادرت را شاد کن تا خدا شادت کند.

وقتی نامه به او رسید، در مجلس کار خود بود و چون تنها شد، نامه را به او داد و گفت: این نامه جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) است.

نجاشی آن را بوسید و بر دو چشم نهاد و به او گفت: چه حاجتی داری؟

گفت: مالیاتی که در دفترت بده کارم (را ببخش).

گفت: چه مقدار است؟

گفت: ده هزار درهم.

نجاشی، دفتردار خود را خواست و به او دستور داد تا از طرف او (مالیاتش را) بپردازد و آن را از دفتر بیرون آورد و دستور داد برای سال آینده هم به اندازه همین مبلغ را برای او بنویسد، سپس به او گفت: تو را شاد کردم؟

پاسخ داد: بله! قربانت گردم!

سپس فرمان داد: یک مرکب سواری و یک کنیز و یک غلام، با یک دست لباس به او دادند و در عطای هر کدام می گفت: آیا تو را شاد کردم؟ و او جواب می داد: بله! قربانت گردم! و هر چه می گفت: بله! برایش اضافه می کرد تا از عطاء و بخشش فارغ شد.

سپس به او گفت: همه فرس این اتاق را هم که من در آن نشسته ام با خود ببر، چون که نامه آقای مرا در این جا به من دادی و هر حاجتی داری به من اظهار کن و برسان.

آن مرد بیرون رفت و پس از آن خدمت جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) رسید و همه چیز را برایش تعریف نمود و آن حضرت هم از کار او شاد شد.

آن مرد گفت: یا ابن رسول الله (علیهما السلام)! گویا کاری که با من کرده، شما را شاد نمود؟

فرمود: آری، به خدا قسم! در حقیقت، خدا و رسولش را هم شاد کرد. (1)

4- یکی از نزدیکان حاج شیخ رجب علی خیاط: روزی با تاکسی خود می رفتم. نابینایی را دیدم که در انتظار کمک کسی کنار خیابان ایستاده است.

---

1- کافی ج 2/190. (ترجمه از ترجمه اصول کافی (کمره ای) ج 4/567).

پیاده شدم و از مقصد او پرسیدم.

گفت: آن سوی خیابان.

با اصرار فراوان مقصد نهایی او را پرسیدم و او را با ماشین تا آن جا بردم.

صبح که به محضر شیخ رفتم، فرمود: آن کوری که سوارش کردی، جریانش چه بود که خدای متعال از دیروز نوری در تو خلق کرده است؟! (1)

### اسائه به سایر شیعیان

سخن حجج الله

پیامبر مکرم اسلام: خداوند می فرماید: من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می باشم و در کمک به دوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و... (2)

شاهد

1- استاد محمدعلی مجاهدی (شاعر اهل بیت (علیهم السلام)) از قول پیرمردی پاکدامن و وارسته: در اثر تهذیب نفس و ترک محرمات و مکروهات به درجه ای از لطافت روحی رسیده بودم که احساس سبک باری عجیبی داشتم و به تدریج چشم برزخی من باز شد و هر روز شاهد دیدن چهره هایی بودم که غالباً هیأت حیوانی داشتند! و به ندرت در میان آنان چهره نورانی انسانی را به تماشا می نشستم و به همین جهت خوف عجیبی بر دلم مستولی شده بود و مانند آهوی وحشی مردم ندیده، از هم صحبتی با افراد می گریختم و به خلوت تنهایی خود پناه می بردم!

روزی همسرم که باردار بود به من گفت: فلانی! امروز سخت هوس کباب کرده ام! ظهر که از مغازه برمی گردی در سر راه خود چند سیخ کباب کوبیده بگیر و با خود به منزل بیا.

من هم به هنگام ظهر پس از بستن مغازه، از کبابی مقابل مغازه ام نان و کبابی تهیه کردم و آن را در روزنامه ای پیچیدم و زیر عبا گرفتم تا کسی آن را نبیند، و به خانه رفتم. پس از صرف کباب، احساس کردم که انگار پرده ای از جلوی چشم من آویخته اند و دیگر جایی را نمی بینم! با خود گفتم: دیدی؟ می خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! مرا باش که فکر می کردم به خاطر خدمت ناچیزی که امروز به همسرم کرده ام، صحنه های جدیدی را به تماشا خواهم نشست و پرده های دیدنی دیگری را به من نشان خواهند داد!

ص: 186

1- تندیس اخلاص/64.

2- مصادقة الاخوان/74. (ترجمه خراسانی کاظمی)/76.

در خلوت به محاسبه پرداختم و اعمال آن روز خود را تا به هنگام ظهر مرور کردم تا بینم در کجای کار من اشکالی وجود داشته که به بسته شدن چشم برزخی من انجامیده است؟! ولی هر چه کاویدم به جایی نرسیدم و نتوانستم علت این عقاب الهی را که برای من آفریده است، دریابم. به ناگزیر رو به در توسل آوردم و از محضر کریمه اهل بیت (علیهم السلام) درخواست کردم که علت بسته شدن چشم برزخی ام را برای من روشن کنند تا خطایی را که رفته است جبران کنم.

پس از خروج از حرم مطهر و در راه بازگشت به خانه تصادفاً با مردی آشنا شدم که دستی در سیر و سلوک داشت و از سخنان او پیدا بود که در مسیر الی الله گام‌ها برداشته و به درجات بالایی از وقوف و آگاهی رسیده است.

او به هنگام خداحافظی به من گفت: گاهی انسان سال‌ها زحمت می‌کشد و با شب‌زنده‌داری‌ها و سحر خیزی‌ها به درجه‌ای از لطافت روحی می‌رسد که صورت برزخی افراد را می‌بیند، ولی وقتی که می‌خواهد برای همسر باردارش کباب ببرد فراموش می‌کند که آن را به گونه‌ای بسته بندی کند که بوی آن به مشام ره‌گذران گرسنه نرسد! و نمی‌داند با پنهان کردن آن در زیر عبا نمی‌توان بوی کباب را پنهان کرد! و اتفاقاً در مسیر او زن بارداری قرار می‌گیرد که او هم هوس کباب کرده، ولی شوهر کارگر او قادر به برآورده ساختن نیاز طبیعی او نبوده است! او وقتی که بوی کباب را می‌شنود، بیش از پیش هوس خوردن کباب می‌کند، ولی جز حسرت، چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کند! و خداوند غیور که ناظر بر احوال آفریدگان خود است تاوان غفلت آن بنده پرهیزگار خود را در بستن چشم برزخی او مقرر می‌فرماید، و آن بنده خدا پس از خوردن کباب احساس می‌کند که دیگر قادر به دیدن صورت‌های برزخی اشخاص نیست و با خود می‌گوید: دیدی؟ می‌خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! و او نمی‌داند که غفلت خود او باعث بسته شدن چشم برزخی اش شده است! (1)

2- حسین بن علاء: با بیست و چند نفر به سوی مکه به راه افتادیم. من در هر منزلی گوسفندی می‌کشتم.

وقتی خواستم بر جعفر بن محمد الصادق (علیهما السلام) داخل شوم فرمود: وای بر تو ای حسین! آیا مؤمنین را خوار می‌کنی؟

عرضه داشتم: به خدا پناه می‌برم!

فرمود: باخبر شدم که در هر منزل برای آن‌ها گوسفندی می‌کشتی؟

گفتم: مولای من! به خدا قسم! من جز برای رضایت خدای تعالی گوسفند نکشتم.

ص: 187

فرمود: آیا ندیدی که در بین ایشان عده ای بودند که می خواستند همانند تو رفتار کنند، ولی قدرت بر آن کار را نداشتند و خویش را حقیر شمردند.

عرضه داشتیم: ای پسر رسول خدا (علیهما السلام)! استغفار می کنم و دیگر تکرار نمی نمایم. (1)

نکته: در میان عوام شیعه، ما را به طور ویژه به رعایت حال همسر و فرزندان مان سفارش نموده و از تبعات آزار و اذیت و ناراحت کردن آن ها به شدت برحذر داشته اند، لذا در مورد این طبقه باید حساسیت بیشتری به خرج داده و مراقبت بیشتری نمود.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: خدمت تو به زنت صدقه است. (2)

2- پیامبر مکرم اسلام: ای علی! به عیال و خانواده خدمت نمی کند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند برایش خیر دنیا و آخرت را خواسته است. (3)

3- پیامبر مکرم اسلام (در جواب سؤالی مبنی بر اینکه: چه کسی بزرگ ترین حق را بر زن دارد؟): شوهر زن. (4)

4- پیامبر مکرم اسلام: هر کس زنی داشته باشد که با او سازگار نیست و بر رزق و روزیّ ای که خداوند متعال داده صبر نمی کند و بر مردش سخت گرفته و او را مجبور به چیزی می نماید که توانش را ندارد، خداوند از چنین زنی کار نیکی را که باعث محفوظ ماندنش از داغی آتش گردد، نمی پذیرد و تا هنگامی که چنین رفتاری داشته باشد، خداوند بر او خشمگین است. (5)

5- پیامبر مکرم اسلام: اگر کسی را امر کرده بودم که برای کسی سجده کند، حتماً به زن امر می نمودم که برای شوهرش سجده کند. (6)

6- علی بن الحسین السجّاد: و اما حق زن این است که بدانی که خداوند عزّ و جلّ او را برای تو (مایه) آرامش و انس قرار داده، بنا بر این بدان زن، نعمت خداوند بر تو است، پس احترامش کرده و با او مدارا نما و

ص: 188

1- عده الداعی/191. (ترجمه از آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز/159).

2- کنز العمال ج16/408.

3- جامع الأخبار/102.

4- من لا یحضره الفقیه ج3/438.

5- ثواب الأعمال/287.

6- من لا یحضره الفقیه ج3/438.

اگر چه حق تو بر زنت واجب تر است، اما بر تو لازم است که بر او رحم کنی، زیرا او اسیر تو می باشد، و لباس و خوراکش را تأمین نمائی و هنگامی که نادانی نمود، او را ببخشی. (1)

7- جعفر بن محمد الصادق: هر کس در مورد خانواده اش به خوبی نیکی نماید، روزیش زیاد می شود. (2)

8- جعفر بن محمد الصادق: هر زنی که به شوهرش بگوید: هرگز خیری از تو ندیدم، عمل (صالحش) باطل و نابود می شود. (3)

9- جعفر بن محمد الصادق: زن و فرزند مرد، اسیران اویند و محبوب ترین بندگان در نزد خدای عزّ و جلّ کسی است که در حقّ اسیران خود از همه نیکوکارتر باشد. (4)

10- موسی بن جعفر الکاظم: و هر کس به برادران (مؤمن) و خانواده اش به خوبی نیکی کند، عمرش زیاد می گردد. (5)

11- علی بن موسی الرضا: مجلس آن کس از شما در روز قیامت به من نزدیک تر است که خُلق و خویش بهتر باشد و بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهتر می باشد. (6)

سخن اولیاء الله

جعفر آقای مجتهدی (خطاب به یکی از شاگردانش که در اوائل ازدواجش دوست داشت در مجالس معنوی توسل و ذکر و موعظه ایشان شرکت نماید): قبضی که در زمان نبودن شما در منزل، در شریک زندگی تان پیدا می شود، شما را از دستیابی به صفا و روحانیتی که که طالب آنید محروم می سازد، و شما وظیفه دارید که با حضور صمیمی خود در محیط خانواده، انبساط و طراوت لازم را به همسر خود هدیه کنید و تردیدی نداشته باشید که همسر شما به خاطر گذشتی که از خود نشان می دهید، محبت شما را با محبت پاسخ خواهد گفت و شما می توانید همان حالاتی را که در بیرون از محیط خانواده در جستجوی آن بوده اید، در محیط خانواده خود پیدا کنید و همسر خود را نیز در این حالات روحانی و معنوی شریک خود سازید. آن وقت است که خواهید دید هیچ خلوتی بهتر از خانه خود انسان نیست! (7)

ص: 189

1- خصال ج 2/567.

2- دعوات/127.

3- مکارم الأخلاق/215.

4- من لا یحضره الفقیه ج 3/555.

5- تحف العقول/387.

6- صحیفة الرضا (علیه السلام) /67.

7- در محضر لاهوتیان ج 1/92.

1- امیرالمؤمنین علی: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی بر ما وارد شد که فاطمه (سلام الله علیها) نزدیک دیگ نشسته بود و من عدس، پاک می کردم.

فرمود: یا ابا الحسن!

عرض کردم: لبیک یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)!

فرمود: از من بشنو، و من (چیزی) به جز دستور پروردگارم نمی گویم. هیچ مردی به زن خود در خانه اش کمک نمی کند مگر آنکه به ازای هر موئی که بر بدنش است، برایش عبادت یک سال که روز آن، روزه و شیش را در قیام و شب زنده داری است، می باشد، و خداوند متعال به او اجری مانند اجر صابران و داود نبی و یعقوب و عیسی (علیهم السلام) می دهد.

ای علی! هر که در خانه در خدمت خانواده اش باشد و از این کار ننگش نیاید، خداوند متعال نام او را در دیوان شهدا می نویسد و برایش در برابر هر روز و شب، ثواب هزار شهید می نگارد و برای هر قدمش پاداش یک حج و یک عمره ثبت می کند و به ازای هر رگی که در بدنش است، شهری در بهشت به او می بخشد.

ای علی! یک ساعت در خدمت خانواده بودن بهتر از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره و بهتر از آزاد کردن هزار بنده و هزار جهاد و هزار عبادت بیمار و هزار (نماز) جمعه و هزار (تشییع) جنازه و هزار گرسنه که سیر کند و هزار برهنه که بپوشاند و هزار اسب که در راه خدا بفرستد، می باشد و برایش از هزار دینار که به مساکین صدقه دهد، بهتر است و برایش افضل از خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن است و از هزار اسیر که به اسارت بگیرد و (سپس) آن ها را آزاد گرداند، بافضیلت تر است و بهتر از هزار شتر که به مساکین و فقرا بدهد، می باشد و از دنیا نمی رود تا جای خود را در بهشت ببیند.

ای علی! هر که از خدمت به خانواده ننگش نیاید، بدون حساب وارد بهشت می شود.

ای علی! خدمت به خانواده کفاره گناهان کبیره است و غضب پروردگار را خاموش می سازد و مهر های حور العین است و باعث زیاد شدن حسنات و مقامات می گردد.

ای علی! کسی به خانواده اش جز صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش خواسته است، خدمت نمی نماید. (1)

2- مسیب: روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خانه خارج شد و سلمان به استقبال حضرت آمد.

حضرت به سلمان فرمود: ای ابا عبد الله! روز خود را چگونه شروع نمودی؟

ص: 190



سلمان عرض کرد: با چهار غصه روزم را آغاز کردم.

فرمود: آن چهار غم چه هستند؟

سلمان گفت: اهل و عیال از من نان و دیگر تمایلاتشان را می طلبند و خالق متعال، اطاعت و بندگی می خواهد و شیطان به معصیت امر می نماید و ملک الموت (علیه السلام) به دنبال جان است.

حضرت به او فرمود: ای ابا عبد الله! بر تو بشارت باد! حقیقتا که برای تو در برابر هر کدام از این چهار خصلت مقاماتی می باشد. و همانا روزی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده بودم. ایشان فرمود: ای علی! روزت را به چه نحوی آغاز کردی؟

گفتم: در حالی که چیزی (از مال دنیا) به جز آب ندارم و برای حال حسن و حسین (علیهما السلام) خود غمگینم.

فرمود: یا علی! غم خانواده خوردن، مانع از آتش است و طاعت و بندگی (خداوند) خالق، امان از عذاب می باشد و صبر بر فقر، جهاد و بهتر از شصت سال عبادت است و غم مرگ، کفاره گناهان می باشد. و یا علی! بدان که در حقیقت، روزی بندگان بر عهده خداوند سبحان است و غصه خوردن تو نسبت به آنان نه به آن ها ضرری می رساند و نه نفعی مگر آنکه به خاطر آن، اجر می گیری و غمناک ترین غم، غم خانواده است. (1)

3- احمد انصاری (فرزند آیه الله محمدجواد انصاری همدانی): یک بار یکی از آشنایان از تهران خدمت آقای انصاری رسید و برای دستوالعمل گرفتن اصرار کرد.

ایشان فرمود: تو با خانمت بدرفتاری می کنی، برو اخلاقت را درست کن! حجاب تو این است.

آن شخص می گفت: «وقتی برگشتم، همسرم با ناراحتی زیاد به من گفت: باز رفتی مسافرت؟!»

خم شدم و دستش را بوسیدم.

تعجب کرد و پرسید: این کار را که به تو یاد داده؟

گفتم: همان آقایی که می گویی: چرا پیشش رفتی».

ایشان هم به آقای انصاری علاقمند می شود و در سفر بعدی با هم به همدان می آیند و خدمت آقا می رسند. (2)

4- آیه الله حسن حسن زاده آملی: من به آقای سید محمدحسن الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود، مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (یعنی مرحوم سید علی قاضی) می رسید، از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرف به خدمت



حضرت بقية الله - عجل الله تعالى فرجه - شریک خود نمائید و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظمی می رسند).

روزی در شهر آمل، بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم که بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحت من شدند. من عصبانی شده و با آن ها تندی و پرخاش کردم، ولی پس از آن، از آن حرکات خود، پشیمان شدم. از اینکه بچه ها را ناراحت کرده بودم، وجدانم ناراحت بود.

موقع عصر رفتم بازار و مقداری شیرینی و میوه خریده و به منزل آوردم که شاید بدین وسیله دل بچه ها را به دست آورم، اما با این حال وجدانم آرام نمی گرفت و آشفته خاطر بودم. بالأخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده و با مرحوم سید محمدحسن الهی ملاقات کنم.

در تبریز وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از اینکه علت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندید؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمدحسین طباطبائی) فرستادم که به شما برسانند و در آن نامه یادآور شدم که: وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده و سپس با ناراحتی فرمودند: ایشان چگونه می خواهند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام داده و با آن ها دعوا کردند، این راه را طی نمایند؟! با آن اخلاق و تندی چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید؟! (1)

## رابعاً/2: شیعیان دارای مقام معنوی، علمی و ...

### یک: اولیاء الله، علماء و صلحاء

سخن حجج الله

مسیح: خوشا به حال کسی که علماء را به خاطر علمشان بزرگ و گرامی دارد و با آنان بحث و جدل نکند. (2)

سخن اولیاء الله

1- آية الله محمدجواد انصاری همدانی

ص: 192

---

1- مردان علم در میدان عمل ج5/ بخش سوم، مرحوم آقا سید علی قاضی در تبریز از سوء اخلاق آقای حسن زاده آملی خبر می دهد.

2- تحف العقول/511.

أ: بهترین عمل برای رسیدن به قرب خداوند، خدمت به خلق است، آن هم خلقی که مورد توجه خدایند، آن افراد برجسته ای که مورد قبول او هستند. اگر هم آن ها نبودند، دیگران نهال هایی هستند که خداوند با دست خود کاشته است. (1)

ب: اگر هم این راه (راه سیر و سلوک و خود سازی) را رها کردید، باشد! عیب ندارد، اما هیچ وقت پشت سر عرفا بد نگوئید و اگر (بدگوئی) کردید در دره ای می افتید که از آن خلاصی نیست. (2)

ج: اولین خطر سالک این است که به علماء ظاهر که مروج شریعت هستند، بدبین شود! این اول خطر سالک است، چون این ها مرجع شریعتند و باید به آن ها احترام گذاشت. (3)

2- آیه الله وحید بهبهانی (در پاسخ این سؤال که: به خاطر چه چیزی به این مقام از علم و عزت و شرف و مقبولیت در دنیا و آخرت رسیده اید؟): من از خودم چیزی نمی بینم که مستحق آن باشم. من اصلا خودم را چیزی محسوب ننموده و جزو افراد موجود به شمار نمی آورم. (لکن چیزی که مرا به جانی رسانده باشد این است که) هیچ گاه از تلاش برای تعظیم علماء و بزرگداشت نام آنان خودداری ننموده ام و هیچ وقت اشتغال به تحصیل علم را تا آن جا که مقدورم بوده، ترک نکرده و همیشه آن را بر هر کاری مقدم داشته ام. (4)

3- جعفر آقا مجتهدی: بی احترامی و هتک حرمت دوست داران آل الله (علیهم السلام) و انسان های راه رفته و وارسته، آثار وضعی و آنی دارد و زندگی انسان را با نکبت و مرارت و مصیبت توأم می سازد. (5)

شاهد

1- حجة الاسلام علی رضا گل محمدی: یکی از اعمالی که مدت ها توفیق انجام آن را داشتم، قرائت دو بار سوره «یس» در روز بود و ثواب آن را به روح پاک جناب جعفر طیار (علیه السلام) نثار می کردم که برای من برکات معنوی بسیار داشت.

یکی از روزها که به خدمت جعفر آقای مجتهدی شرف یاب شدم، فرمودند: آقا جان! جناب جعفر طیار (علیه السلام) نسبت به شما محبت خاصی دارند!

پرسیدم: چرا؟

فرمودند: آخر شما هر روز برای ایشان هدیه می فرستید!

ص: 193

1- سوخته/184.

2- سوخته/158.

3- سوخته/188.

4- الکنی و الالقاب/109.

5- در محضر لاهوتیان ج/2/72.

پرسیدم: چه هدیه ای؟!

فرمودند: شما روزی نیست که به نیت ایشان قرآن نخوانید و ثواب آن را به روح آن بزرگوار نثار نکنید! آن جناب هم در قبال این محبت مستمر، محبت خاصی نسبت به شما پیدا کرده اند. آقا جان! محبت، محبت می آورد. (1)

2- شیخ میرزا محمد بوشهری (نوه آخوند ملا عبد الله بهبهانی): جدم آخوند ملا عبد الله بهبهانی در اثر حوادث روزگار مبلغ پانصد تومان (که در آن زمان پول بسیار هنگفتی بوده است) مقروض می شود و پرداخت این مبلغ زیاد به صورت عادی برایش محال بود.

خدمت استاد خود جناب شیخ مرتضی انصاری می رسد و جریان را گزارش می دهد.

شیخ می فرماید: شما سفری به تبریز بروید، إن شاء الله گشایشی خواهد بود.

ایشان حرکت می کند و به تبریز رفته و به منزل امام جمعه شهر وارد می شود، اما ایشان چندان اعتنائی به او نمی کند.

پس از اذان صبح، رئیس التجار شهر تبریز نزد امام جمعه می آید و می گوید: آیا شب گذشته کسی از اهل علم نزد شما آمده است؟

ایشان می گوید: بلکه یک نفر از اهل علم از نجف اشرف آمده است و من هنوز با ایشان صحبت نکرده ام که چرا آمده و کیست؟

تاجر بزرگ شهر می گوید: خواهش می کنم میهمان خود را به من واگذار کنید و سپس با کمال احترام، شیخ را به منزل می برد و میهمانی ای ترتیب می دهد و در آن میهمانی پنجاه نفر از تجار را برای صرف ناهار دعوت می کند.

پس از صرف نهار می گوید: «آقایان شب گذشته در خواب دیدم که من بیرون شهر هستم، ناگاه جمال مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند. دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم: ای مولای من! چه شده که تبریز ما را به قدم مبارک مزین فرموده اید؟

حضرت فرمود: قرض زیادی داشتم، آمده ام تا در شهر شما قرض خود را ادا کنم!!

از خواب بیدار شدم و در فکر فرو رفتم. خواب را این گونه تعبیر کردم که حتما یکی از خواص درگاه آن حضرت قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است. سپس فکر کردم که مقربان درگاه حضرت، در درجه اول سادات و علماء هستند، منتهی مانده بودم که در کجا باید او را پیدا کرد. با خود گفتم: اگر از اهل علم است

ص: 194

حتما نزد علماء می رود. پس از نماز صبح از خانه بیرون آمدم، تصمیم داشتم اول خانه علماء را جستجو کنم و سپس به مسافرخانه ها بروم، اتفاقا اول به منزل آقای امام جمعه رفتم و این جناب شیخ را یافتم و معلوم شد که ایشان از علماء نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصد تومان بده کارند. من خودم یک صد تومان می دهم».

سایر تجار هم کمک کردند به گونه ای که تمام قرض ایشان ادا شد و مبلغی نیز اضافه آمد که با آن خانه ای در نجف اشرف خریداری نمود.

آن خانه فعلا موجود است و به من به ارث رسیده است. (1)

توضیح: بر اساس این ماجرا خدمت به علماء و اهل علم، خدمت به حضرت امیر (علیه السلام) تلقی شده است.

## دو: استاد و معلم

سخن اولیاء الله

1- آیه الله شیخ عبد الکریم حائری (بنیان گذار حوزه علمیه قم): توفیقاتی که در زندگی نصیب من شده و در پرتو آن ها توانستم حوزه را تشکیل دهم، همه مرهون خدماتی است که به استادم مرحوم سید محمد فشارکی کرده ام. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و کار به آن جا رسید که من مدت شش ماه برای قضاء حاجت ایشان طشت مهیا نموده و بدین عمل افتخار می کردم. (2)

2- علامه حسن حسن زاده آملی: یازده سال در محضر انور حکیم و عارف متأله و شاعر مفلح جناب آقای میرزا مهدی الهی قمشه ای قدس سره مشرف بودم. ... شبی در جلسه درس به این تلمیذ دعا گویش فرمود: شما خیر می بینید.

عرض کردم: الهی آمین! و لکن جناب عالی از کجا این بشارت را به این داعی می فرمایید؟

در پاسخ فرمود: «از اینکه شما را نسبت به اساتیدت بسیار مؤدب می بینم».

آری من هیچ گاه در نزد اساتیدم یک زانو یا چهار زانو نمی نشستم و به دیوار تکیه نمی دادم و خیلی باادب و احترام می پرسیدم و در حضور و غیابشان وظیفه شاگردی را بیش از حد وظیفه پدر و فرزندی مراعات می نمودم. (3)

ص: 195

1- داستان های شگفت/39.

2- سیمای فرزنانگان/268.

3- هزار و یک کلمه ج 2/479.

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام: هر کس برای یکی از فرزندانم کاری انجام دهد و آن فرزندم آن کار را جبران ننماید، پس خود من کارش را پاداش داده و جبران می نمایم. (1)

2- جعفر بن محمد الصادق: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من در روز قیامت برای چهار گروه شفاعت می کنم و لو گناهان اهل دنیا را با خود آورده باشند: کسی که فرزندانم را یاری کرده، و شخصی که مال خود را برای ذریه ام در وقت تنگ دستیش خرج نموده، و کسی که با زبان و دل، ذریه مرا دوست بدارد، و فردی که سعی در (برطرف کردن) نیازهای فرزندانم، در هنگام طرد شدن و آوارگی شان کرده باشد. (2)

شاهد

1- حجة الاسلام علی رضا گل محمدی: روزی از روزهای فصل زمستان به خاطر در امان بودن از آسیب سرما، دو عبا بر روی هم پوشیده و برای انجام کاری از منزل بیرون آمده بودم. در اثناء راه به سید طلبه ای برخوردیم که عبا نازکی به تن داشت و از شدت سرما به خود می لرزید.

یکی از دو عبا خود را بر دوش او انداختم و پس از خداحافظی به دنبال انجام کار خود رفتم.

بعد از ظهر همان روز، توفیق زیارت جعفر آقای مجتهدی نصیب شد.

ایشان با نگاه محبت آمیز خود مرا نواختند و بیش از پیش مورد محبتم قرار دادند و فرمودند: آقا جان! ائمه اطهار (علیهم السلام) به شما عنایت خاصی دارند.

عرض کردم: من که کاری نکرده ام و جز گناه و شرمندگی چیزی ندارم!

فرمودند: شما که گناه و به موقع کارهای خوبی انجام می دهید که کارساز است!

عرض کردم: ممکن است بفرمائید چه کارهایی؟!

فرمودند: مثلاً شما به سادات کمک می کنید و نیاز آنان را برآورده می سازید! امروز شما در حق یکی از ذراری حضرت زهرا (سلام الله علیها) خدمت شایسته ای انجام داده اید و مورد عنایت قرار گرفته اید! (3)

ص: 196

1- امالی طوسی/355.

2- تهذیب الأحکام ج4/111.





2- ابن جوزی حنبلی: عبد الله بن مبارک در یک سال به حجّ می رفت و در یک سال به جهاد، و این کارش پنجاه سال طول کشید و در سالی به حج رفت و پانصد دینار با خود برد تا در کوفه شتر بخرد و به حج برود.

در این میان زنی علوی را در جای نامناسبی دید که پر یک مرغابی را می کند.

عبد الله نزد او رفت و گفت: چرا چنین می کنی؟

گفت: از کاری که به تو مربوط نمی شود، می پرس.

عبد الله گفت: اصرار کردم، تا سرّ کارش را بگوید.

گفت: عبد الله! مجبورم کردی تا سرّ خود را فاش کنم. من زنی علویه هستم و چهار دختر یتیم دارم که در این ایّام پدرشان درگذشته است و امروز چهار روز است که چیزی نخورده ایم! اکنون دیگر گوشت «میته» برایمان حلال شده و حال می خواهم این میته را ببرم تا بچه ها بخورند.

عبد الله می گوید: با خود گفتم: وای بر تو! کجا چنین فرصتی برای خدمت پیدا می شود؟ به او گفتم: دامت را بگشا و سپس همه دینارها را در دامش ریختم و چنان خوشحال شد که نمی دانست چه طور راه برود.

به منزل بازگشتم و از فکر حجّ بیرون آمدم و بعد راه شهر خویش را در پیش گرفتم و در آن جا ماندم تا مردم از حج بازگشتند و برای دیدن دوستان و همسایگانم که از حجّ بازگشته بودند از خانه بیرون آمدم و به هر کدام می گفتم: حجّت قبول، می گفت: خدا حجّ تو را هم قبول کند و ما تو را در فلان مکان دیدیم و آن قدر گفتند تا من حیران شدم.

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که می فرمود: ای عبد الله! گرفتاری فرزندانم را برطرف کردی، حال از خدا خواسته ام، تا فرشته ای به صورت تو به انجام حجّ بفرستد و هر ساله تا قیامت از طرف تو آن را انجام دهد، چه به حج بروی و چه نروی! (1)

3- در بلخ مردی علوی زندگی می کرد تا اینکه بیمار شد و بعد، از دنیا رفت.

همسرش گفت: با دخترانم به سمرقند رفتم تا مردم، کم تر ما را سرزنش کنند. اتفاقاً در سرمای شدید وارد این شهر شدم و دخترانم را به مسجد بردم و خودم برای تهیه چیزی بیرون آمدم.

دیدم مردم در اطراف شیخی اجتماع کرده اند، پرسیدم: او کیست؟

گفتند: شیخ شهر است.

ص: 197

من نیز نزد او رفتم و حال و روزم را شرح دادم، ولی او گفت: دلیلی بر سیادتت بیاور؟ و توجهی به من نکرد و من هم به مسجد بازگشتم.

در راه پیرمردی را در مغازه ای دیدم که تعدادی در اطرافش جمع اند، پرسیدم: او کیست؟

گفتند: او شخصی مجوسی است. با خود گفتم: نزد او بروم شاید فرجی شود، لذا نزد وی رفتم و جریان را شرح دادم.

او خادمش را صدا زد و گفت: برو همسرم را خبر کن تا به این جا بیاید.

پس از چند لحظه بانویی با چند کنیز بیرون آمد. شوهرش به او گفت: با این زن به فلان مسجد برو و دخترانش را به خانه بیاور.

همراه این زن به منزل او آمدم و جایی را در خانه اش به ما اختصاص داد و به حمام برد و لباس های فاخر بر ما پوشاند و انواع خوراک ها را به ما داد و آن شب را به راحتی سپری کردیم.

در نیمه های شب شیخ مسلمان شهر در خواب دید، قیامت برپاست و پرچم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر بالای سرش بلند شد.

در آن جا قصری سبز را دید و پرسید: این قصر از آن کیست؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از آن یک مسلمان است.

شیخ جلو می رود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او روی می گرداند.

عرض می کند: یا رسول الله! (صلی الله علیه و آله) من مسلمانم چرا از من اعراض می کنی؟

فرمود: دلیل بیاور که مسلمانی؟

شیخ سرگردان شد و نتوانست چیزی بگوید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن سخنی را که به آن زن علویه گفتم، فراموش کردی؟ و این قصر از آن آن مردی است که این زن در خانه او ساکن شده است.

در این موقع شیخ از خواب بیدار شد و بر سر و صورت خود می زد و می گریست. آن گاه خود و غلامانش برای یافتن زن علویه در سطح شهر به تجسس پرداختند تا اینکه فهمیدند او در خانه یک مجوسی است.

شیخ نزد مجوسی رفت و تقاضای دیدن وی را نمود.

مجوسی گفت: نمی گذارم او را ببینی.

شیخ گفت: می خواهم این هزار دینار را به او بدهم.

گفت: نه، اگر صد هزار دینار هم بدهی نمی پذیرم.



وقتی اصرار شیخ را دید، گفت: همان خوابی را که دیشب تو دیده ای من هم دیده ام و به خدا قسم! من و همه اهل خانه به دست او مسلمان شده ایم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که فرمود: این قصر منزل آینده تو است. (1)

## چهار: والدین

### اشاره

سخن حجج الله

1- پیامبر مکرم اسلام (خطاب به مردی که عرضه داشت: من مردی جوان و بانشاطم و جهاد را دوست دارم و مادری دارم که از رفتن من به جهاد ناراحت است): برگرد و با مادرت باش. به کسی که مرا به حق، پیامبر، مبعوث ساخته قسم! انس یک شبش با تو از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است. (2)

2- علی بن الحسین السجّاد: مردی پیش پیامبر آمده و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! هیچ کار زشتی نیست که انجامش نداده باشم. آیا من توبه دارم؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از پدر و مادرت هیچ کدام زنده هستند؟

گفت: پدرم.

فرمود: برو به او احسان کن.

وقتی که مرد برگشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: کاش مادرش زنده بود. (3)

3- جعفر بن محمد الصادق: هر کس دوست دارد که خداوند عزّ و جلّ سکرات مرگ را به او تخفیف دهد، باید با اقربایش در ارتباط بوده و به پدر و مادرش نیکی نماید، پس اگر چنین بود، خداوند عزّ و جلّ سکرات مرگ را بر او آسان می سازد و در زندگیش هرگز دچار فقر نمی شود. (4)

سخن اولیاء الله

جعفر آقای مجتهدی

أ: احترام به پدر و مادر و به کمک آنان شتافتن و موجبات رضایت قلبی آنان را فراهم ساختن باید در سرلوحه زندگانی ما قرار گیرد، زیرا بسیاری از گره های کور زندگی با دعای خیر پدر و مادر باز می شود. (5)

ص: 199

2- کافی ج 2/163.

3- الزهد/35.

4- امالی طوسی/432.

5- در محضر لاهوتیان ج 2/72.

ب: راز توفیق فرزندان، در احترام و اطاعت از پدران و مادران است. پدر و مادر خود را دوست داشته باشید تا خداوند شما را دوست داشته باشد و کمک تان کند. (1)

## اسائه به والدین

شاهد

یکی از دوست داران حاج شیخ رجب علی خیاط: من سعی داشتم به محضر شیخ راه پیدا کنم و در جلسات خصوصی اش حاضر شوم، ولی یا وقت نمی کردم و یا اجازه نمی داد تا اینکه یک روز در مسجد جامع، شیخ را دیدم و پس از سلام، از علت راه نیافتن خود جو یا شدم.

فرمود: اول پدرت را از خود راضی کن، بعد با شما صحبت می کنم.

شبانه به منزل پدر رفتم، به دست و پای او افتادم و با بوسه و عجز و التماس، رضایت پدر را تا این اندازه جلب کردم که گفت: خیالت راحت باشد.

شب بعد به منزل شیخ رفتم، فرمود: بارک الله! خوب آمدی! حالا پهلوی من بنشین. (2)

## خامسا: اهل بیت (علیهم السلام)

سخن حجج الله

1- جعفر بن محمد الصادق: برای هر چیزی اجر و ثوابی (متصور) است مگر اشکی که برای ما (اهل بیت (علیهم السلام) ریخته شده) باشد (که اجرش قابل تصور نیست). (3)

2- جعفر بن محمد الصادق: هر کس برای حسین (علیه السلام) بیت شعری بگوید و خود گوینده بگیرد و 10 نفر را بگیراند، برای او و آن 10 نفر بهشت می باشد و هر کس برای حسین (علیه السلام) بیتی بگوید و خود گوینده بگیرد و 9 نفر را بگیراند، برای او و آن 9 نفر بهشت می باشد، (و همین طور حضرت می گفت تا اینکه فرمود: هر کس برای حسین (علیه السلام) بیتی بگوید و خود گوینده بگیرد (راوی می گوید: به گمانم حضرت اضافه فرمود: یا خود را به گریه وادارد، برایش بهشت است. (4)

شاهد

ص: 200

1- در محضر لاهوتیان ج 2/72.

2- تندیس اخلاص/41.

3- کامل الزیارات/106.



1- جماعتی از اصفهانی ها از جمله احمد بن نصر و محمد بن علویه: در اصفهان یک نفر شیعه به نام عبد الرحمن بود. به او گفتند: چه چیز باعث شد که به امامت امام علی النقی (علیه السلام) قائل شدی؟!

گفت: چیزی را از وی مشاهده کردم که موجب شد به امامت او قائل شوم. من مردی فقیر، اما باجرات و سخن دان بودم. سالی اهل اصفهان شکایتی داشتند و مرا با عده ای به سوی متوکل روانه کردند. رفتیم و به آن جا رسیدیم.

روزی نزد در قصر متوکل بودیم که دستور صادر شد تا امام علی النقی (علیه السلام) را احضار کنند. از کسانی که آن جا بودند پرسیدم: این شخصی که دستور صادر شده که آن را بیاورند، کیست؟

گفته شد: مردی علوی است که رافضی ها می گویند: او امام است. بعد گفتند: شاید متوکل او را احضار می کند تا به قتلش برساند.

با خود گفتم: از این جا نمی روم تا بینم این شخصی را که می آورند، کیست.

ناگهان دیدم سوار بر اسب می آید و مردم نیز در راست و چپ او ایستاده اند و او را نظاره می کنند. وقتی که او را دیدم محبتش در قلبم افتاد و پیوسته دعا می کردم که خدا شرّ متوکل را از او دفع نماید.

همین طور از میان مردم عبور می نمود و به چپ و راست نگاه نمی کرد، فقط چشمش را به موهای گردن اسب دوخته بود و من هم پیوسته برای او دعا می کردم.

هنگامی که مقابل من رسید، رو به من کرد و فرمود: خدا دعایت را اجابت کند و عمرت را طولانی نماید و ثروت و فرزندان را زیاد گرداند.

عبد الرحمن می گوید: در این هنگام، از هیبت و جلالت او لرزه بر اندامم افتاد و در میان رفقایم بر زمین افتادم.

به من گفتند: چه شده است؟

گفتم: خیر است و به آن ها چیزی از ماجرا نگفتم.

بعد از آن به اصفهان برگشتیم و خدا به برکت دعای او درهای نیک بختی را به رویم گشود و ثروتمند شدم تا حدی که امروز ثروت درون خانه ام به غیر از ثروتی که در خارج خانه دارم، بالغ بر یک میلیون درهم می شود و خداوند ده فرزند به من عطا نموده است و اکنون هفتاد سال و اندی از عمرم می گذرد.

آری، من به امامت شخصی قائلم که از قلبم خبر داد و خدا دعایش را در مورد من اجابت کرد. (1)

ص: 201



2- سید علی الحسینی: من با گروهی از مؤمنین در جوار حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) مجاور بودم. وقتی روز عاشورا فرا رسید یکی از یاران ما کتاب مقتل امام حسین (علیه السلام) را می خواند تا رسید به این روایت که: حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) می فرماید: کسی که چشمانش در مصیبت امام حسین (علیه السلام) و لوبه اندازه بال مگس، اشک بریزد خدا گناهایش را ولوبه مقدار کف دریا باشد، می آمرزد.

در آن مجلس شخصی بود که دارای جهل مرکب بود و ادعای علم می کرد، ولی علم و دانشی نداشت. وی گفت: این حدیث صحیح نیست و عقل، چنین چیزی را نمی پذیرد.

درباره این موضوع بین ما قیل و قال هائی شد تا اینکه از آن مجلس پراکنده شدیم و آن شخص در تکذیب این حدیث، اصرار داشت.

آن مرد، آن شب در عالم خواب می بیند که گویا قیامت قیام کرده و مردم همه در یک زمین محشور شده اند. میزان ها نصب گردیده، صراط گسترده شده، محاسبات آماده اند، نامه های اعمال گشوده شده، دوزخ شعله ور گردیده و بهشت زینت شده است.

در آن میان، حرارت بر او شدید شده و شدیداً دچار عطش و تشنگی می شود، ولی آب نبود!! وقتی به طرف راست و چپ خود متوجه می شود، با حوضی فوق العاده عریض و طویل روبرو می گردد!

او می گوید: با خودم گفتم: این همان حوض کوثر است، بنا بر این درونش آبی سردتر از برف و شیرین تر از عسل می باشد.

ناگاه می بیند، دو مرد و یک زن که نور آنان بر خلأقی می درخشند، در کنار آن حوض می باشند! و مع ذلک ایشان سیاه پوش و گریان و محزونند!

می گوید: اینان کیانند؟!

در جوابم می گویند: این شخص محمد مصطفی و این آقا، امام علی مرتضی و این بانوی پاک، فاطمه زهرا صلی الله علیهم اجمعین می باشد.

می پرسد: پس چرا لباس سیاه پوشیده و گریان و محزون هستند؟!

به او گفته می شود: آیا امروز روز عاشورا نیست که روز قتل امام حسین (علیه السلام) است؟! ایشان به این لحاظ محزون می باشند.

او می گوید: «من نزدیک حضرت زهرا اطهر (سلام الله علیها) رفتم و به او گفتم: ای دختر رسول خدا (علیهما السلام)! من عطشانم.

ناگاه آن حضرت با حالی خشمناک به من نگریست و فرمود: تو همانی که منکر ثواب و فضیلت گریه کردن در عزای فرزندم حسین (علیه السلام) و روح قلبم و نور چشمم، شهیدی که از روی ظلم و دشمنی کشته شد، می باشی؟ خداوند، قاتلان و ظالمان و کسانی که مانع آب آشامیدن وی شدند را لعنت کند!!

من با جزع و خوف از خواب بیدار شدم! و استغفار زیادی کرده و از تکذیب آن حدیث پشیمان شدم! آن گاه نزد رفقائی که با آنان بودم، آمده و پس از نقل خوابم توبه و انابه نمودم». (1)

3- محمد بن علی الباقر: جوانی یهودی زیاد به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد تا اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را تند و تیز یافت. و چه بسا او را برای کاری می فرستاد، و چه بسا به همراه نامه ای به سوی قومی می فرستاد تا اینکه چند روزی او را ندید، پس سراغ او را گرفت.

کسی به ایشان عرض کرد: در یکی از آخرین روزهای عمرش او را ملاقات کردم (او آخرین روزهای عمرش را می گذراند).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه عدّه ای از یارانش به دیدن او رفت. پیامبر برکتی بود که هرگز با کسی صحبت نمی کرد مگر اینکه جوابش را می داد، پس فرمود: ای جوان!

جوان چشمانش را گشود و گفت: لیبیک یا ابا القاسم (صلی الله علیه و آله)!

فرمود: بگو: شهادت می دهم به وحدانیت خدا و اینکه من محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدایم.

جوان نگاهی به پدرش کرد و چیزی نگفت.

سپس برای مرتبه دوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را صدا زد و آن چه را در مرتبه اول به او گفته بود، فرمود.

جوان متوجه پدرش شد و چیزی نگفت.

برای مرتبه سوم پیامبر او را صدا زد.

جوان به طرف پدرش متوجه شد.

پدرش گفت: اگر می خواهی، بگو و اگر نمی خواهی، نگو.

گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله» و در همان جا مرد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به پدرش فرمود: شما بیرون بروید، سپس به یارانش فرمود: او را غسل دهید و کفن کنید و با من بیاید تا بر او نماز بخوانیم، سپس در حالی که خارج می شد، می فرمود: سپاس خداوندی را که به وسیله من بنده ای را امروز از آتش جهنم رهایی بخشید. (2)

سؤال: اگر کسی از نظر عقیده، هیچ مشکلی نداشته و تمام عقائدش کامل باشد، یعنی اصول دینش کامل و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را هم در دل داشته باشد، اما از نظر اعمال، از پرونده سفیدی برخوردار نباشد، چنین فردی وضعیت دنیا و برزخ و قیامتش چگونه است؟

- 
- 1- بحار الأنوار ج 44/293. (ترجمه از زندگانی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) /314).
- 2- مشکاة الانوار/156. (ترجمه هوشمند و محمدی/311).

جواب: با مراجعه به همه روایاتی که در این باب وارد شده، چنین می توان نتیجه گرفت که: از یک طرف خداوند چنین افرادی را با صرف نظر از اعمال زشتشان به خاطر اعتقادات و محبت به اهل بیتشان (علیهم السلام) دوست دارد، و از طرف دیگر چون فرد گنه کار، آلودگی ملکوتی دارد و در بهشت نیز هیچ نوع آلودگی راه ندارد و اینان برای ورود به بهشت باید اول پاک و تطهیر شوند، خداوند در ابتدای امر به وسیله دردها و گرفتاری های دنیا به تطهیر آنان می پردازد.

حال اگر میزان گناهان آنان کم تر از درد و عذاب های دنیوی بود، که نجات یافته و پاک و مطهر، وارد برزخ و سپس عالم قیامت می گردند، اما اگر با این امور تطهیر نشوند، آن وقت است که با سخت جان دادن و عذاب های بعد از مرگ، برای ورود به بهشت، آماده می گردند.

و اما مرحله سوم که قیامت است بدین قرار است که: آنانی که با درد و رنج و گرفتاری های دنیا و مرگ و برزخ، از معاصی، پاک نشده اند تا لحظه حساب رسی شان با درد و رنج و غم و ترس و اضطراب های قیامت هم چنان از گناهان، تطهیر می شوند تا هنگام حساب و کتابشان گردند.

روایات ما راجع به این لحظه از محشر به دو دسته تقسیم می گردند: برخی می گوید: همه شیعیان گنه کار پس از گذراندن درد و گرفتاری های دنیا و مرگ و برزخ و قیامت، با شفاعت پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) و خوبان، مورد عفو خداوند قرار گرفته و به سوی بهشت برین الهی روانه می گردند که ظاهراً تعداد این روایات بیشتر از روایات گروه دیگر بوده و اکثر علماء نیز این نظر را پذیرفته اند.

و اما بر اساس روایات دسته دوم: این افراد بر اساس میزان گناهان باقی مانده خویش به طبقه اول جهنم که عذاب هایش از سایر طبقات آن کم تر است وارد می گردند و سپس با شفاعت و یا اتمام دوران محکومیت به جمع بهشتیان می پیوندند. (1)

حرف آخر: حال که این چند مطلب، روشن شد و دانستیم که تعریف و هدف از سیر و سلوک و انواع آن چیست و این راه سختی های فراوانی داشته و با لطف خداوند است که آسان می شود و اینکه ولو یک قدم هم شده باید برداشت تا در آن جهان از حسرت زدگان نباشیم و جایگاه استاد اخلاق و زمان نیاز به او چیست و کجاست، دیگر باید بدانیم که چه باید انجام دهیم.

ممکن است ما آن طور که شایسته و بایسته است همچون مردان حق، در صراط سلوک الی الله، مقاوم و استوار باشیم و به علل مختلف، تقصیراتی از ما سر بزند، اما این را هم باید دانست که برای گرفتار نشدن در دام یأس و ناامیدی و رهایی از کید و حيله دشمن همیشگی مان شیطان، باید در کنار سعی و تلاش و

مجاهدت و نگران بودنمان، به برخی اعمال که چندان هم سخت نیست، اما آثار عجیب و بابرکتی دارد، توجه نموده و به وسیله آن ها تا حدی نواقص معنویمان را جبران نماییم و منتظر بمانیم که خداوند به خاطر لطف خود و کوشش و سعی و مجاهدت و نگرانی ما و انجام این گونه اعمال، ما را نیز از قید عالم ماده و رذائل نجات بخشیده و به سلک دوستان و اولیاء خویش درآورد.

ص: 205

الهی بی پناهان را پناهی \*\*\* بسوی خسته حالان کن نگاهی  
چه کم گردد ز سلطان گر نوازد \*\*\* گدائی را ز رحمت گاه گاهی  
الهی تکیه بر لطف تو کردم \*\*\* که جز لطف ندارم تکیه گاهی  
مرا شرح پریشانی چه حاجت \*\*\* که بر حال پریشانم گواهی  
دل سرگشته ام را رهنما باش \*\*\* که دل بی رهنما افتد به چاهی  
نهاده سر بخاک آستانت \*\*\* گدائی دردمندی عذرخواهی  
امید لطف و بخشش از تو دارد \*\*\* اسیری شرمساری رو سیاهی  
تهیدستی که با اشک ندامت \*\*\* ز پا افتاده از بار گناهی  
گرفتم دامن بخشنده ای را \*\*\* که بخشد از کرم کوهی به کاهی  
رحیمی چاره سازی بی نیازی \*\*\* کریمی دلنوازی دادخواهی  
خوشا آن کس که بندد با تو پیوند \*\*\* خوشا آن دل که دارد با تو راهی  
مران از آستانت بی نوا را \*\*\* که دیگر در بساطم نیست آهی  
مقام و عزّ و جاهت چون ستایم \*\*\* که برتر از مقام عزّ و جاهی  
فنا کی دولت سرمد پذیرد \*\*\* که اقلیم بقا را پادشاهی  
ز نخل رحمت بی انتهایت \*\*\* بیفکن سایه بر روی گیاهی  
به آب چشمیت لطفت فرو شوی \*\*\* اگر سر زد خطائی اشتباهی  
مران یا رب ز درگاهت رسا را \*\*\* پناه آورده سویت بی پناهی  
و السلام علی من اتبع الهدی

اللهم صل علی محمد و آل محمد

التماس دعا

ص: 206

1. قرآن کریم
2. الإحتجاج، طبرسی، أبو منصور احمد بن علی، نشر مرتضی، مشهد، 1403 ق، 1 ج.
3. إرشاد القلوب، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، انتشارات شریف رضی، قم، 1412 ق، 2 ج در 1 مجلد،
4. الإستبصار، شیخ طوسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1390 ق، 4 ج.
5. أعلام الدین، دیلمی، حسن بن أبی الحسن، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، 1408 ق، 1 ج.
6. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1367 ش، 1 ج.
7. الأمالی، شیخ صدوق، انتشارات کتاب خانه اسلامیه، 1362 ش، 1 ج.
8. الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، 1414 ق، 1 ج.
9. آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز (ترجمه عدة الداعی)، نائیجی، محمدحسین، انتشارات کیا، تهران، 1381 ش، 1 ج.
10. آقا شیخ مرتضای زاهد، سیف الهی، محمدحسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، 1389 ش، 1 ج.
11. بحار الأنوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1404 ق، 110 ج.
12. بركات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (خلاصه العبقری الحسان)، معلم، سید جواد، انتشارات منتظران ظهور، مشهد، 1379 ش، 1 ج.
13. برگگی از دفتر آفتاب، باقی زاده، رضا، دفتر نشر مشهور، قم، 1378 ش، 1 ج.
14. برنامه سلوک در نامه های سالکان، شیروانی، علی، انتشارات دار الفکر، قم، 1378 ش، 1 ج.
15. بزرگان رامسر، سمای حائری، محمد، چاپ خانه قیام، قم، 1361 ش.
16. البلد الأمين، عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، چاپ سنگی، 1 ج.
17. تاریخ گزیده، مستوفی قزوینی، حمد الله بن أبی بکر، امیر کبیر، تهران، 1364 ش. 1 ج.
18. تحف العقول، حرانی، حسن بن شعبه، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1404 ق، 1 ج.



19. تذكرة المتقين، بهاری همدانی، شیخ محمد، انتشارات نور فاطمه (سلام الله علیها)، تهران، 1361 ش، 1 ج.
20. ترجمه احتجاج، جعفری، بهراد، اسلامیة، تهران، 1381 ش، 2 ج.
21. ترجمه ارشاد القلوب، سلگی نهاوندی، علی، ناصر، قم، 1376 ش، 2 ج.
22. ترجمه اصول کافی، کمره ای، محمدباقر، انتشارات اسوه، قم، 1375 ش، 6 ج.
23. ترجمه امالی صدوق، کمره ای، محمدباقر، اسلامیة، تهران، 1376 ش، 1 ج.
24. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1374 ش، 20 ج.
25. ترجمه خصال، کمره ای، محمدباقر، انتشارات کتابچی، تهران، 1377 ش، 2 ج.
26. ترجمه دار السلام (نوری)، کمره ای، محمدباقر، انتشارات اسلامیة، تهران، 1377 ش، 4 ج در 2 مجلد.
27. ترجمه مشکاة الانوار، هوشمند، مهدی و محمدی، عبد الله، دار الثقلین، قم، 1379 ش، 1 ج.
28. ترجمه مصادقة الاخوان، خراسانی کاظمی، سید علی، کرمانی، قم، 1402 ق، 1 ج.
29. ترجمه معانی الأخبار، محمدی شاهرودی، عبد العلی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1377 ش، 2 ج.
30. ترجمه من لا یحضره الفقیه، غفاری، علی اکبر، نشر صدوق، تهران، 1367 ش، 6 ج.
31. ترجمه و شرح کشف الغمة، زواره ای، علی بن حسین، انتشارات اسلامیة، تهران، 1382 ش، 3 ج.
32. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، چاپ خانه علمیه، تهران، 1380 ق، 2 ج.
33. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سید حیدر، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1422 ق، 4 ج.
34. تفسیر امام عسکری (علیه السلام)، امام حسن عسکری (علیه السلام)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، 1409 ق، 1 ج.
35. تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، مؤسسه دار الکتب، قم، 1404 ق، 2 ج.
36. التمهیص، اسکافی، محمد بن همام، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، 1404 ق، 1 ج.
37. تندیس اخلاص، محمدی ری شهری، محمد، انتشارات دار الحدیث، 1376 ش، 1 ج.



38. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1365 ش، 10 ج.
39. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، انتشارات شریف رضی، قم، 1364 ش، 1 ج.
40. جامع الأخبار، شعیری، تاج الدین، انتشارات رضی، قم، 1363 ش، 1 ج.
41. جرعه های جان بخش، گلی زواره، غلام رضا، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی حضور، قم، 1377 ش، 1 ج.
42. الجعفریات (الأشعثیات)، کوفی، محمد بن محمد بن اشعث، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران، 1 ج.
43. جلوه های اعجاز معصومین (علیهم السلام) (ترجمه الخرائج و الجرائح)، محرمی، غلام حسن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، 1378 ش، 1 ج.
44. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس (علیه السلام) جلد اول، ربانی خلخالی، علی، مؤسسه فرهنگی تقلین، قم، 1374 ش، 1 ج.
45. چهره درخشان قمر بنی هاشم أبو الفضل العباس (علیه السلام) (جلد دوم و سوم)، ربانی خلخالی، علی، انتشارات مکتب الحسین (علیه السلام)، قم، از 1378 تا 1380 ش، 2 ج.
46. حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، انتشارات انصاریان، قم، 1377 ش، 2 ج.
47. خاطرات، بهشتی، سید جواد، مرکز فرهنگی درس هائی از قرآن، تهران، 1380 ش، 2 ج.
48. الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدین، مؤسسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، 1409 ق، 3 ج.
49. خزائن، نراقی، ملا احمد، مؤسسه انتشارات قیام، قم، 1380 ش، 1 ج.
50. خزینه الجواهر فی زینة المنابر، نهاوندی، شیخ علی اکبر، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1364 ش، 1 ج.
51. الخصال، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 ق، 2 ج در 1 مجلد.
52. دار السلام، عراقی میثمی، محمود، اسلامیة، تهران، 1373 ق، 1 ج.
53. داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم (علیهم السلام) (ترجمه قصص الانبیاء جزائری)، عزیزی، یوسف، انتشارات هاد، تهران، 1380 ش، 1 ج.
54. داستان های شگفت، دستغیب، سید عبد الحسین، انتشارات اسلامی، 1373 ش، 1 ج.
55. داستان های شنیدنی از چهارده معصوم (علیهم السلام)، محمدی اشتهاردی، محمد، 1 ج.

56. داستان‌هایی از علماء، خاتمی، علی رضا، انتشارات مهدی یار، قم، 1379 ش، 1 ج.

57. داستان‌هایی از فقرایی که عالم شدند، میرخلف زاده، علی، 1 ج.

ص: 209

58. داستان هایی از مردان خدا، میرخلف زاده، علی، 1 ج.

59. در آسمان معرفت، حسن زاده، حسن، (گرد آورنده بدیعی، محمد)، انتشارات تشیع، قم، 1375 ش، 1 ج.

60. در کوی بی نشان ها، کرمی نژاد، مصطفی، انتشارات نهایندی، قم، 1379 ش، 1 ج.

61. در محضر حضرت آية الله العظمی بهجت، کتاب اول (600 نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، 1389 ش، 1 ج.

62. در محضر حضرت آية الله العظمی بهجت، کتاب سوم (500 نکته)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، 1387 ش، 1 ج.

63. در محضر علامه طباطبایی (727 پرسش و پاسخ)، رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، 1388 ش، 1 ج.

64. در محضر لاهوتیان، مجاهدی، محمدعلی، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، 1387 ش، 2 ج.

65. دریای عرفان، هاشمیان، هادی، مؤسسه فرهنگی طه، 1 ج.

66. الدعوات، قطب الدین راوندی، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، 1407 ق، 1 ج.

67. رساله لب اللباب، علامه حسینی تهرانی، سید محمدحسین، انتشارات علامه طباطبایی، 1419 ق، 1 ج.

68. رساله لقاء الله، ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، انتشارات آل علی، 1382 ش، 1 ج.

69. روزنه هایی از عالم غیب، خرازی، سید محسن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، 1387 ش، 1 ج.

70. رهنمودهای اخلاقی علماء و بزرگان، عسکری، فاطمه، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، 1389 ش، 1 ج.

71. ریاحین الشریعه، محلاتی، ذبیح الله، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 5 ج.

72. زبده القصص، میرخلف زاده، علی، 1 ج.

73. زندگانی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) (ترجمه جلد 44 بحار الانوار)، نجفی، محمدجواد، اسلامیه، تهران، 1362 ش، 1 ج.

74. زندگانی حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) (ترجمه جلد 47 بحار الانوار)، خسروی، موسی، اسلامیه، تهران، 1398 ق، 1 ج.

75. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، انصاری، مرتضی، کنگره شیخ انصاری، قم، 1373 ش، 1 ج.
76. الزهد، اهوازی، حسین بن سعید، چاپ سید أبو الفضل حسینیان، 1402 ق، 1 ج.
77. سنن النبی، علامه طباطبائی، سید محمدحسین، مؤسسه نشر اسلامی، قم، 1416 ق، 1 ج.
78. سوخته، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، 1386 ش، 1 ج.
79. سیری در آفاق، حیدری کاشانی، حسین، اعتماد، قم، 1384 ش، 1 ج.
80. سیمای فرزندگان، مختاری، رضا، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، 1377 ش، 1 ج.
81. شب مردان خدا، ضیاء آبادی، سید محمد، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران، 1373 ش، 1 ج.
82. شهاب شریعت، رفیعی، علی، کتاب خانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، 1373 ش، قم، 1 ج.
83. صحیفه الرضا (علیه السلام)، امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، 1406 ق، 1 ج.
84. صحیفه نور، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات سروش، تهران، 1371 ش.
85. صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1385 ش، 22 ج.
86. طبیب دل ها، حسن زاده، صادق، انتشارات استاد احمد مطهری، 1379 ش، 1 ج.
87. عاقبت به خیران عالم، عبد اللهی، علی محمد، 2 ج.
88. العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علامه نهاوندی، علی اکبر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، 1388 ش، 9 ج.
89. عدة الداعی، حلی، ابن فهد، دار الكتاب الاسلامی، 1407 ق، 1 ج.
90. عطش، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، 1383 ش، تهران، 1 ج.
91. علل الشرائع، شیخ صدوق، انتشارات مکتبه الداوری، قم، 1 ج.
92. عوالی اللالی، احسانی، ابن ابی جمهور، انتشارات سید الشهداء (علیه السلام)، قم، 1405 ق، 4 ج.



93. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق، انتشارات جهان، 1378 ق، 2 ج در 1 مجلد،

94. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1410 ق، 1 ج.

95. غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دارالکتاب الإسلامی، قم، 1410 ق، 1 ج.

96. غم عشق، شوشتری، عبد القائم، طوبای محبت، قم، 1388 ش، 1 ج.

97. فقه الرضا (علیه السلام)، علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، انتشارات کنگره جهانی امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، مشهد، 1406 ق، 1 ج.

98. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1 ج.

99. الفوائد الرضویه (علیه السلام) فی احوال علماء المذهب الجعفریه (علیه السلام)، قمی، شیخ عباس، بوستان کتاب، قم، 1385 ش، 2 ج.

100. فیضی از ورای سکوت، دلاور تهرانی، مسعود، مسعود، 1 ج.

101. قرب الإسناد، حمیری قمی، عبد الله بن جعفر، انتشارات کتاب خانه نینوی، تهران، 1 ج.

102. قصص الأنبياء، راوندی، قطب الدین، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی (علیه السلام)، 1409 ق، 1 ج.

103. قصص الأنبياء یا قصص قرآن (ترجمه قصص الانبياء جزائری)، مشایخ، فاطمه، انتشارات فرحان، تهران، 1381 ش، 1 ج.

104. قصص العلماء، تنکابنی، میرزا محمد، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1 ج.

105. کاشف الاستار در ترجمه جامع الاخبار، خویدکی، شرف الدین، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، 1388 ق، 1 ج.

106. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دارالکتب الإسلامیة، تهران، 1365 ش، 8 ج.

107. کتاب المزار، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 ق، 1 ج.

108. کرامات العلویه (علیه السلام)، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی یار، قم، 1378 ش، 1 ج.

109. کرامات مرعشیه، رستمی چافی، علی، انتشارات مشهور، قم، 1380 ش، 1 ج.

110. کرامات معصومیه (سلام الله علیها) (300 کرامت)، مهدی پور، علی اکبر، 1 ج.

111. کرامات الحسینیة (علیه السلام)، میرخلف زاده، علی، انتشارات مهدی یار، قم، 1379 ش، 2 ج.



112. كرامات الفاطمية (سلام الله عليها) ، ميرخلف زاده، علي،

113. كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام) ، اربلي، علي بن عيسى، بني هاشمي، تبريز، 1381 ق، 2 ج.

ص: 212

114. الكشكول، شيخ بهائي، اعلمي، بيروت، 1403 ق، 3 ج.
115. الكلام يجز الكلام، زنجاني، سيد احمد، انتشارات حق مبين، قم، 1368 ش، 2 ج در 1 مجلد.
116. كنز الفوائد، كراچكي، أبو الفتح، انتشارات دار الذخائر، قم، 1410 ق، 2 ج.
117. كنز العمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، 16 ج.
118. الكنى و الالقاب، محدث قمى، شيخ عباس، جامعه مدرسين (دفتر نشر اسلامى)، قم، 1429 ق، 1 ج.
119. گزیده کافی، بهبودی، محمداقبر، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، 1363 ش، 3 ج.
120. اللهوف، سيد على بن موسى بن طاوس، انتشارات جهان، تهران، 1348 ش، 1 ج.
121. المؤمن، اهوازی، حسين بن سعيد، انتشارات مدرسه امام مهدى (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم، 1404 ق، 1 ج.
122. مجموعه ورام، ورام بن أبى فراس، انتشارات مكتبة الفقيه، قم، 2 ج در 1 مجلد.
123. المحاسن، برقى، احمد بن محمد بن خالد، دار الكتب الإسلامية، قم، 1371 ق، 1 ج.
124. المحجة البيضاء فى تهذيب الأحياء، فيض كاشانى، ملا محسن، دفتر انتشارات اسلامى، 1417 ق، 8 ج در 4 مجلد.
125. مرآة العقول، علامه مجلسى، محمداقبر، دار الكتب الاسلاميه، تهران، از 1363 تا 1369 ش، 26 ج.
126. مردان علم در ميدان عمل، حسينى، سيد نعمت الله، 8 ج.
127. مستدرک الحاكم، نيشابورى، محمد بن محمد، دار المعرفه، بيروت، 1406 ق، 4 ج.
128. مستدرک الوسائل، محدث نورى، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم، 1408 ق، 18 ج.
129. مسكن الفؤاد، شهيد ثانى، كتاب خانه بصيرتى، قم، 1 ج.
130. مصادقة الإخوان، شيخ صدوق، چاپ ليتوگرافى كرمانى، قم، 1402 ق، 1 ج.
131. مصباح الشريعة، امام صادق (عليه السلام)، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، 1400 ق، 1 ج.
132. مصباح المتهجد، شيخ طوسى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، 1411 ق، 1 ج.
133. معاد شناسى، حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، نور ملكوت قرآن، مشهد، 1427 هـ. ق، 10 ج.
134. معانى الأخبار، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1361 ش، 1 ج.



135. مكارم الأخلاق، طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، انتشارات شریف رضی، قم، 1412 ق، 1 ج.
136. منازل الآخرة، محدث قمی، شیخ عباس، انتشارات اشكذر، تهران، 1390 ش، 1 ج.
137. مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، مازندرانی، ابن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 ق، 4 ج.
138. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مجمع البحوث الإسلامية، 1412 ق، مشهد، 15 ج.
139. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1413 ق، 4 ج.
140. مهدي موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار)، دوانی، علی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1378 ش، 1 ج.
141. نجم الثاقب، نوری طبرسی، میرزا حسین، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، 1384 ش، 2 ج.
142. نردبان آسمان، اسدی، اکبر، 1 ج.
143. نشان از بی نشان ها، مقدادی، علی، نشر جمهوری، تهران، 1386 ش، 2 ج.
144. نماز خوبان، احمد پور ترکمانی، علی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور، 1 ج.
145. نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح)، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، انتشارات دار الهجرة، قم، 1 ج.
146. وسائل الشیعة، عاملی، شیخ حر، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، 1409 ق، 29 ج.
147. هزار و یک کلمه، علامه حسن زاده آملی، حسن، بوستان کتاب، قم، 1381 ش، 6 ج.
148. هزار و یک نکته، علامه حسن زاده آملی، حسن، رجاء، تهران، 1365 ش، 1 ج.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

